



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۲ جلسه، از تاریخ ۱۳۷۹/۱۰/۲۳ الی ۱۳۷۹/۱۲/۰۹ به بحث پیرامون «مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه» پرداخته است. البته سه جلسه ابتدایی طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه می‌باشد. این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه جلسه ۱.....
۳۱.....	طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه جلسه ۲.....
۴۷.....	طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه جلسه ۳.....
۷۱.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۱.....
۸۳.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۲.....
۱۰۱.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۳.....
۱۱۹.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۴.....
۱۳۳.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۵.....
۱۴۹.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۶.....
۱۶۳.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۷.....
۱۷۷.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۸.....
۱۸۹.....	مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۹.....

بسمه تعالی

طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه جلسه ۱

۴۰۱۵

۷۹/۱۰/۲۳

س: بحثی که خدمتتان هستم به این منظور است که ما بتوانیم یک سر فصل مشخصی را برای پروژه‌های تحقیقاتی که در مجموع می‌خواهد نقد برنامه‌های و توسعه و زمینه سازی برای طرح روش جدیدی را برای ایجاد مدل اسلامی توسعه را رهنمون شود خود دوستان سازمان برنامه، یک نظام سوالاتی داده بودند ما هم بر اساس این نظام سوالات و در ترکیبش با طراحی که خودمان داده بودیم این را در سه قسمت: نقد برنامه، نقد روش و طرح روش تفکیک کردیم. حالا آن چیزی که احتیاج داریم این است که اولاً: خود اینها اگر یک هم پوشانی‌هایی دارد خلاصه تر شود، اگر چیزی قرار است به اینها باید اضافه شود، اضافه شود. اگر بعضی از موضوعات بنا است که چند جا تکرار شود، ممکن است که ما بگوییم که هم در نقد بررسی می‌شود و هم در طرح، چگونگی اعمالش باید بیاید، اینها را هم باز معین کنیم و نهایتاً به این جمع بندی برسیم که اگر خودمان را در موضع مدیر تحقیق این مجموعه پروژه قرار بدهیم و بخواهیم به ده نفر، کمتر یا بیشتر کار واگذار کنیم چگونه تقسیم کار بکنیم.

ج: به نظر می‌رسد که الان تفکیک بسیار خوبی شده است و اگر حالا سه تا اصل دیگر را هم ما مثلاً قرار بدهیم که این سه تا را ضرب بکنیم در آن سه مطلب یعنی نقد برنامه، نقد روش و طرح روش، مثلاً عناوینی باشد که باصطلاح در ستون باشد یا در سطر باشد. حالا بعداً در نحوه مضاف و مضاف الیه شدنش دقت می‌کنیم.

و سه تا عنوان دیگر را عنوانهایی قرار بدهیم که قدرت تفکیک منظم را داشته باشد. یکی جهان بینی حاکم است که این جهان بینی را ما از طریق شناختن، و یکی اینکه باید ببینیم آیا می توانیم این کلمه را بیاوریم، استراتژی حاکم. حالا چرا این کلمه را می خواهیم بیاوریم؟ خدمتتان عرض می کنم، جهان بینی حاکم اهداف را معین می کند. استراتژی حاکم محوریتین ابزار رسیدن به آن است مثلاً جهان بینی حاکم، تکامل را ذکر می کند مثلاً تکامل فرضاً الهی. استراتژی باید معلوم باشد که آیا نظام سوسیالیست است یا نظام سرمایه دار یا هر نظام دیگر. به عبارت دیگر معین می کند چیزی را که ابزار تکامل است؛ اهداف تکاملی یک چیز است، ابزار تکامل یک چیز دیگر است. ابزاری که این عمدتاً هماهنگ سازی کلیه مراحل برنامه را در فصول مختلف به عهده دارد. قسمت سوم را آیا می توانیم بگوییم وابستگی بخشهای مختلف برنامه.

وابستگی نظام برنامه. خوب حالا این وابستگی نظام برنامه را ما برای چه می خواهیم بگوییم. ما داریم عملاً به یک نحوه کلیات مدل را در تقسیم بندی کارها می آوریم. یعنی تلاش ما برای بر این است که بدون این که بخواهیم مدل را به عنوان یک کار به عهده خود مثلاً در بیاوریم نشان بدهیم که وابسته است و این وابستگی مثلاً سر فصلهای نظام برنامه به هم، سر فصل اقتصادی، کشاورزی، خدمات این ها وابستگی دارند با ارزشها. یعنی ما اگر اینها را خیال کنیم که هیچ وابستگی ندارند عوامل درون زا و برون زا، شی متغیری هست، مدل. آن وقت نتیجه آیا مطلب این می توانیم بگیریم، نتیجه تحقیق آخر کار، که موضوع متغیر که وضعیت جامعه است که بوسیله مدل برنامه هماهنگ و اداره می شود چه مطالعه اش که ببینیم وضع چگونه است، چه تعیین اهداف مرحله ای آن و چه انتقالش، این سه تا اگر بنا شود که مستقل باشد از ارزش، بنا ندارد که ارزش پیاده شود. یعنی دقیقاً همان چیزی را که در پایان باید به آن برسیم اصول کلی را آمدم ضرب کردیم. حالا آن وقت بگوییم جهان بینی، استراتژی، وابستگی؛ نقد بکنیم وابستگی را. چگونه به هم وابستگی دارند.

س: یا ندارند

ج: دارند را می شود ذکر کنیم.

س: ندارند یعنی محاسبه نمی شود.

ج: نه، یعنی این که نقد شود. بخش کشاورزی، بخش صنعت، بخش خدمات وابستگی به هم دارند. این وابستگی، وابستگی منفی است. این وابستگی ای است که در آن شیبی لحاظ شده که ضد ارزش تحویل می دهد.

این استراتژی حاکم بر آن، توسعه حرص به دنیا است. این اهدافی که شما ارزش ذکر می کنید علی حده است و اصلاً جدای از استراتژی است. استراتژی، به حداکثر رساندن انگیزه سود و حرص است. هیچ گونه مسئله‌ای به نام مسئله ایثار، انگیزش دینی، غیرت ملی، حتی مثل غیرت ملی آلمان و ژاپن در آن نیست. انگیزه سود خُصّص. اگر استراتژی این باشد طبیعی است که وابستگی و شیبی که درست می شود تعریف همه چیز تعریف مادی می شود و شاخصه‌ها و اندازه‌گیری‌های آن هم بر او تابع می شود. آن وقت حتماً صرفه جویی در مقیاس تولید و امثال آن یک طور دیگری می شود. خوب، آیا می توانیم بگوییم که نقد جهان بینی، نقد استراتژی و نقد وابستگی؟ یعنی اگر درست بکنیم مدلمان را این گونه می شود: نقد برنامه، نقد روش و طرح برنامه، آیا اینها موضوعاتی هستند که قرار بگیرند زیر بخش اینها یا قرار نمی گیرند؟ یعنی موضوعات این‌ها با آنها هم‌خون نیستند. آیا می شود این طور نوشت که جهان بینی، نقد جهان بینی برنامه، نقد روش جهان بینی یا این که جهان بینی روش بنویسیم.

اگر اینطور شد باید نوشته شود جهان بینی، استراتژی. وابستگی. آن وقت می شود نقد برنامه، نقد هایی که برنامه دارد، نقد جهان بینی.

س: جهان بینی برنامه. که در نقدش بررسی شود جهان بینی برنامه.

ج: جهان بینی برنامه، جهان بینی روش.

س: روش موجود برنامه.

ج: روش موجود، جهان بینی روش مطلوب، استراتژی برنامه، استراتژی روش برنامه یعنی استراتژی هماهنگ با روش در حقیقت، استراتژی حاکم، جهان بینی حاکم بر برنامه. این نقد می شود و این هم حاکم بر روش موجود و مطلوب است. طبیعتاً وابستگی به اصطلاح برنامه چگونه است؟ وابستگی در روش چگونه و با چه ضریبی و با چه شیبی است. و وابستگی مطلوبی که باید باشد شیب باید کدام طرف باشد. این، که سر فصلهایی است که می شود در این ها جا داد. خاصیت این مطلب این است که باید شما تدریجاً در مراحل مختلف، مدلتان را ببرید در کاری که دوستانان انجام می دهند نه فقط در کار خودتان. یعنی کلیه اعضایی که کار می کنند به صورت.....

س: از آنها یا از خودمان

ج: از آنها

س: برای ما ممکن است نیاورند آنها دیگر.

ج: آنها یک کارهایی را قبول می کنند، باید کارهایشان مؤید شما بشود وقتی محصول را ارائه می دهند.

برای شما نمی آورند. و در جلسه می آورند. خوب، حالا اگر آنها آوردند ولی کج بود. یعنی گفتند جهان بینی بر برنامه بد نبود. آقای الف رفت و برگشت و گفت جهان بینی برنامه آنها خوب بود، شما در صورتی که چند تا سوال بکنید.

س: اصلاً ربطی به جهان بینی نداشت.

ج: بله، ربطی به جهان بینی نداشت. شما وقتی که چند تا سوال کنید و خودتان چیزهایی را داشته باشید قدرت نقد و برخورد را بلافاصله دارید. هکذا استراتژی، هکذا وابستگی یعنی نظامش.

س: اینجا یک دقت بیشتری می خواهد.

ج: می توانید وابستگی را با کلمه نظام بکار ببرید. یعنی بشود جهان بینی برنامه، استراتژی برنامه، نظام برنامه.

س: بله بهر حال تعابیرش اصلش روشن است. در سوالات خود اینها چند تا سر فصل دارند. این سر فصلها علی رغم تفاوت ظاهریش یک آهنگ را دنبال می کند این را عرض می کنم بخاطر این که ببینید این سر فصلهایمان قابل بهینه شدن است یا خیر؛ سرفصلهای اخیر یعنی جهان بینی، استراتژی، وابستگی. اینها را که ملاحظه می فرمایید. سر فصلهای اصلی که یک و دو و سه کرده یکی بحث اهداف ارزشی که ربطش با برنامه خواسته ببیند دوماً ربط جهان بینی را با برنامه. سوماً نظام حکومت اسلامی ربطش با برنامه. همین روابط و وابستگی که شما می خواستید بگویید این چهارم است که کاری به آن نداریم چون آنجا آورده ایم و دین و برنامه. تکرار می کنم دین و برنامه، حکومت اسلامی و برنامه جهان بینی و برنامه، اهداف و برنامه ج: اگر اینکه ایشان در جهان بینی و وابستگی عین تعبیر ما را دارد.

س: بله دارد. ما می خواهیم بگوییم که وقتی می گوید ارزش، جهان بینی، دین و حکومت اسلامی همه اش به عبارت شتی می خواهد بگوید که خلاصه دین تأثیرش در اداره چیست. در برنامه وقتی می خواهد تجلی پیدا بکند چه چیزی است. این به شکلهای مختلف گفته شده است. در واقع بیان جامع در عین حال مشخص اینها چه چیزی است آیا معنایی که می آید و می گوید جایگاه دین در برنامه، این همه را در بر نمی گیرد؟ و آیا ما صحیح است که بگوییم جایگاه دین در برنامه را برای این که معین کنیم باید بیابیم و جایگاه مثلاً جهان بینی، جایگاه ارزشها را، جایگاه سیاستهای رهبری، جایگاه امثال اینها باید مشخص شوند تا جایگاه دین در برنامه مشخص شده باشد. به عبارت دیگر الان توی این چیزی که حضرتعالی آورده اید

ج: این کاری ندارد به این که دین جایش کجاست در برنامه

س: چه کسی

ج: در این چیزی که ما به دست می آوریم. یک چیز دیگری می گوید؛ این می گوید دین برنامه چیست؟

س: بله دین برنامه چیست؟

ج: نه دین در برنامه چیست؟ دین برنامه چیست؟

س: بله، دین برنامه و این هم منظورش همین بوده است اینها هم در این سبک سؤالات هم خواسته اند

همین را دنبال کنند. یعنی این که اگر دین برنامه چیست و این که ما بخواهیم برنامه دینی داشته باشیم

چگونه است؟

ج: پس حرف آخر چیز دیگری می شود.

س: بله ، یعنی ما در قسمت طرح عملاً همین را دنبال می کنیم. بنابراین صحبت سر این است که ما از این

زاویه که نگاه بکنیم.

با توجه به این عناوین اگر جهان بینی را بگوئیم آیا کفایت مثلاً از ارزش می کند کفایت از نقش حکومت

اسلامی در برنامه می کند؟

ج: جهان بینی می توانید بگذارید، فرهنگ برنامه می توانید بگذارید. جامع این سه تا روی هم اگر ضرب

خواستیم بکنیم می نویسیم فرهنگ برنامه، که شامل جهان بینی، استراتژی و نظام می شود این فرهنگ برنامه

است صرف نظر از این که موضوعات این چه چیزی است. این طرف که می فرماید که مثلاً برنامه روش و

روش، سه تا چیز می آورید.

س: نقد برنامه، نقد روش ، روش

ج: این جا سطوح نقد هست

س: سطوح تحقیق بگوئیم یا سطوح پژوهش.

ح: یا سطوح پژوهش یا سطوح ارزیابی. البته ارزیابی بهتر است. معنی نقد این است که با دید منفی می آید معنای پژوهش هم معنای تحقیقی را دارد که اصلاً کاری به ارزش گذاری ندارد. می گوید ارزیابی می کنم. سطوح ارزیابی هم.

برنامه، روش موجود و روش مطلوب است. خوب اگر فرهنگ برنامه و سطوح ارزیابی را بیاورید چیز خوبی است و جا می دهد و می پوشاند، قابل صحبت کردن است.

س: من عرضم این بود که این بخش دیگر

ج: آن وقت نقد دقیقاً می آید روی نقدهای فرهنگ برنامه.

س: حالا این یک تاملی دارد من می خواهم اول تکلیف سوال قبلی را بفهمم سر فصلهایی دیگری که این جا به آن توجه شده است یعنی نظام ارزشی و برنامه، دین و برنامه، حکومت اسلامی و برنامه، اینها همه را شما در جهان بینی می بینید.

ج: یعنی اینها دقیقاً مفهومان این است که اگر عین این را در نقد گفتید دین برنامه و برنامه دینی؛ یعنی نقدی که می خواهیم بکنیم دین برنامه و برنامه دینی است. آن وقت این نقد فرهنگ برنامه که می کنیم دین برنامه را نشان می دهد، اینکه اینها این رابطهها را ندارند با این رابطهها منفی است.

این جاها در موضع تضاد است. این دین برنامه است. برنامه دینی برنامه ای است که بتواند اینها را به اصطلاح بر اساس دین قرار بدهد.

س: اگر ما بخواهیم دین برنامه را ببینیم فقط بیاییم جهان بینی اش را ببینیم. اگر ما آمدیم جهان بینی اش را ثابت کردیم جهان بینی.....

ج: فرضاً در یک جایی نه در این جا. اگر جهان بینی خوب بود سوال دوم این است که استراتژی خوب است یا نه گاهی جهان بینی خوب است در برنامه. می گویند آقای خامنه ای دستوراتی که داده صدر اهداف می شود ولی راه رسیدن را راه سرمایه داری قرار داده اند. یا راه رسیدن را سوسیالیستی قرار داده اند. هر راهی را که بگویند که راهش را هوی قرار داده اند اخلاقی است که ملکات فاضله است ولی از طریق هوی می خواهند بروند به طرف ملکات فاضله این نمی شود که. این درگیری با هوا است. بنا بود که عشق به یک تقوایی پیدا شده بنا بود که عشق به یک خدایی پیدا شود. عشق به یک آخرتی پیدت شود تا بشود آن راه را رفت. اگر بخواهد عشق به دنیا مرتباً دائم التزاید بشود، نمی شود آدم برسد به آن طرف. پس اگر استراتژی هم درست بود؛ حالا نظام امور هم، تنظیمات امور هم متناسب با این استراتژی است یا اینکه استراتژی یا این که اهداف کلی را نوشتیم، ابزار هماهنگ سازی را از آن طرف گرفتیم و لکن وقتی می رسیم به دین ارزیابی و می گوئیم سبد قیمتها را بیاورید مادی مادی نگاه می کنید. وقتی هم بخواهیم تخصیص بدهیم و وابستگی یعنی نسبتها را با هم بسنجیم و نقطه آپتیممها را معین کنیم.

آنجا مادی نگاه کنیم این نمی شود. در معاینه و نسخه دادن درجه گیری می کنی وضعیت مطلوب و غیر مطلوب را بر اساس هوی می سنجی. نسخه هم می دهی که هوی را تقویت کنی بعد می گویی که می خواهم راه تقوا را بروم این نمی شود. ما نظرم این است که این سه تا چیز خوبی است یعنی از کلی آمده تا نسبتها. اگر حالا می خواستیم خیلی خردش بکنیم حتماً جهان بینی را می توانستیم چندین زیر بخش برای آن ذکر کنیم تا برسد به اهداف. من باب مثال جهان بینی و کیفیت، جهان بینی و کمیت، جهان بینی و مثلاً انسان، امکان و ارتباطش و نسبتهای آن با همدیگر و تعاریفی که دارد. جامعه و دسته بندی هایی که دارد، نظام ولایت، تأثیر جهان بینی در اینها چیست. بعد می آید در زیر بخشهای جامعه مثلاً عرض می کنم اقتصاد برای ما در زیر بخشهایش باید چه چیزهایی باشد اینها همه اش جهان بینی است. مثلاً عرض میکنم « هل

انبتکم بالاخسرین اعمالاً الذین ضل سعيهم فی الحياه الدنيا . هل نبتکم..... الله این از جهان بینی می آید این دقیقاً ضد نظریه ای است که می گوید که باید کاری بکنید که همه هم، دنیا باشد ولاغیر. انسان اکومونیک باشد. هر چیزی سود ریالی باید داشته باشد. قرآن می فرماید: « بتجاره لن تبور» و این تجارتهای مادی را می گوید «و هو یبور»

س: این را آقایان درست می کنند می گویند اگر برای تعلق خودش نداشته باشد و برای خودش نباشد نفی خودش که نمی کند. می گوید همین را بکن و خیرات کن

ج: یعنی ضل سعی باشد خیرات هم بکن.

س: خیر، ضل سعی نمی شود. اگر چیز بکنیم یعنی همین را می توان عمل صالح کرد و باقیات الصالحات برای خودت بگذاری.

ج: می دانم ولکن این فرقی خیلی زیاد است که در یک مجموعه ای که نظام درست می کنیم برای عموم.

س: یعنی اگر از آن طرفش بکنیم و بگویم که حالا ضل سعی یعنی دنبال سودآوری و مسائل مادی نباشیم صحیح در می آید یعنی ذلیل نباشیم.

ج: نه ابداء، می گوید که زکات نمواست.

س: یعنی در بیاورد و زکاتش را هم بدهد.

ج: یمحق الله الربا، ضد دقیقاً فلسفه باصلاح اصالت سود است. یمحق الله الربا و یربی الصدقات.

س: یعنی سود تنها در شکل ربوی جریان دارد.

ج: نه، روشن شود این مسئله: یربی الصدقات. هزینه ای که انجام می گیرد بدون ما بازاء مادی، تعریف

اقتصادیش اسراف است. در بهتر خرج کردن و هزینه کردن چه هست؟ افزایش راندمان.

افزایش راندمان چیست؟ من می‌دهم در راه خدا خدا هم به من بدهد که نیست بله شما بگوئید این پولی که صدقات بدهید برای فعالیت‌های سیاسی حزب است و نتیجه‌اش این می‌شود که قدرت تو بالا رود و با او قرار داد فلان جا را ببندی. این که نشانه صدق ایمان نیست یک داد و ستد پیچیده تری است او را از قبول دارم.

آن را می‌گویند مؤسسه را کفر برای گرسنگان آفریقا، برای بیماران آفریقا و برای و... ولی مفهوم خیرات این نیست.

س: این را سر جای خودش قرار می‌دهیم منتهی من به سؤال قبلی ام بر می‌گردم یعنی آلان آن چیزی که در آنجا هم آمده مسئله ارزشها را می‌خواهیم در کدام سر فصل قرار دهیم.

ج: ارزش را در جهان بینی قرار دهید.

س: یعنی جهان بینی و ارزش و دین را یکی می‌گوئید.

ج: بله، جهان بینی یعنی جهان را شما چگونه می‌بینید. این معین می‌کند که در جهان شما چه چیزی را دارای ارزش می‌دانید و چه چیزی آن استراتژی است که ارزش می‌دانید. چه چیزی را هدف قرار می‌دهید. هدف اصلاً از جهان بینی می‌آید. بعد راه رفتن به طرف؟؟؟ سیاستهایشان چه گونه است.

س: اگر اهداف باشد منظورتان، اهداف بیشتر همان مسأله ارزش هاست.

ج: اهداف ارزشی

س: جهان بینی بیشتر جنبه توصیفی دارد یعنی بینش نسبت به این جهان

ج: ارزش که بحث عقل عملی است پایه‌اش روی چه چیزی است دردید آقایان؟ روی عقل نظری است.

اگر جهان ماده قدیم شد دیگر معنی ندارد که حسن و قبح الهی بشود الهی به فرض محال اصل بقای ماده و انرژی نتیجه‌اش این شد که جهان قدیم است دیگر برای خدا بده یعنی چه؟ اخلاق چگونه شود یعنی چه؟

اخلاق چنین و چنان است، شرافت این هاست و آن نیست مربوط به این است که ابتدائاً عالم مخلوق است و برای عالم آخرت هم خلق شده است و الا اخلاق مادی چیز دیگری می شود. یعنی ما در فلسفه فیزیک گفتیم شما حق دارید تعریف نور بکنید و من هم حق دارم تعریف نور بکنم. شما نور را تعریف می کنید به اشعه و این که اشعه تا چقدر بتواند هماهنگ بکند میدان جاذبه به و نفوذ داشته باشد در میدان جاذبه؛ من هم می گویم اختیار به چه میزان حضور داشته باشد در هماهنگی تمایلات . تولی و ولایت. می گویم نور، تقسیم بندی دارد. نور انسانی داریم، نور ابزاری داریم و نور مثلاً مادی داریم. نور در نظام ولایت سه سطح می خورد. اشعه، موج، تشکل. در سطوح قابل بررسی است. لذا می گوئیم اول فزیک حیات، ریاضیات حیات، زیست حیات. بعد هم به یک نوع زیست می گوئیم «لنحیینهم حیاه طیبه». یک نوع دیگر هم زنده اند و دارند کار می کنند می گوئیم این مرده است «انک لا تسمع الموتی» عملیات زیستی اش که ، چهار عمل اصلی را که درست انجام می دهد. اگر تغذیه و به اصطلاح تولید مثل و مثلاً تحرک و دفع باشد که درست انجام می دهد تنفس و تغذیه و تولید مثل و تحرک که دارد شما در این حال به او می گوئید انک لا تسمع الموتی. این نظام تعریف دیگری است. تعریفش هم بر می گردد به جهان بینی او نور را در سطوح مختلف ملاحظه می کنید آنوقت معنی «اول ما خلق الله نوری». این که استعاره نیست که هماهنگ سازی عالم ملکوت و همه عوالم به دست رسول الله انجام می گیرد چگونه نور او نباشد. در میدان تعلقات به حضرت حق جلت عظمته ایشان هماهنگ کنندگی اصلی را به عهده دارد البته نور را در مرتبه بسیار نازل هم هماهنگ سازی میدانهای انرژی در جهت اراده انسان یا جامعه مثلاً شما قبول دارید به خود انسان هم که می رسد این که اراده می تواند هماهنگ سازی تمایلات را بکند و حضور در نسبتها داشته باشد و نظام فکر را بسازد. این ها بحثی است سر جای خودش. در فیزیک حتماً فلسفه فیزیک و فلسفه رفتار در تغییر داریم.

اگر نداشته باشیم که سخن بهتر از این بودنش یعنی چه. اگر شما در فلسفه شدن ماده، حرف جدیدی ندارید خوب نسبت به ارزش دیگران تابع بشوید.

این حرف یعنی چه؛ اگر آن فیزیک می خواهد اداره را در دست بگیرد واقعاً بحثهای دیگر زیادی می شود. بله یک وقت می گوئید تخصیص ها را عوض می کنیم و انشاء الله تعالی بعد فلسفه فیزیک خود را می رسانیم به معادله؛ معنایش این است که عرفانمان بدون رسیدن به کمیت نمی تواند سرپرستی رشد افراد را به دست بگیرد بدون داشتن شاخصه نمی تواند سرپرستی مثلاً صدا و سیما یا برنامه کودکان یا برنامه جوانان یا غیر ذلک به دست بگیریم. معنایش این است که عرفان نمی تواند نظام دهی و بهینه اجتماعی و سرپرستی را به دست بگیرد مگر این که به کم برسیم. اگر هم به کم رسیده بود معنی نداشت که کسی جرأت بکند این حرف ها را بزند. اگر به کم رسیده بود قطعاً نیازهای خود را دیکته می کرد و معین می نمود که تعریف از امور چگونه باید باشد.

در امور فیزیکی نسبت به اشیاء مادی. چون آن طرف عرفانش این گونه معارف متحمل رها شده است، خوب این طرفش هم معلوم نیست که چگونه می شود.

س: خوب اگر بر گردیم روی این، حضرتعالی عناوین این ها را نظرتان نسبت به آنها چیست؟

ج: این کار چه حسنی دارد؟ این کار به شما پایه می دهد که گام به گام سعی بکنید هماهنگ بکنید کارهایی را که انجام می گیرد. مثل بنیادیان خیلی خوب معنای این حرف را می فهمد یعنی چه. بگوئید جهان بینی که اهداف از او می آید.

از استراتژی ابزارها به دست می آید، نظام محصولی است که باید وابستگی با این راه بسازد، هدف و راه و موجودی که باید در این تغییر کند و برود، این سه سؤال بزرگی است که ما داریم، مقصد شما کجا است، آیا دریا است یا خشکی و صحرا و یا...؟ این استراتژی هم راه است از چه راهی می خواهید بروید. نظام

متغیری هم که می خواهد در این راه برود چه نظامی است؟ عین همین حرف را شما به صورت دوم هم زده‌اید گفته اید خرد آن چیست؟ یعنی برنامه روستان چیست؟ یعنی روش تنظیم نظام، روش مطلوب چیست؟ ... وصفی دیدن است نه موضوعی دیدن. وصف بسیار کلی جهان‌بینی می‌شود. وصف نسبتی، استراتژی می‌شود، وصف وابستگی آنها به یکدیگر، نظام می‌شود. قبل از اینکه هیچ موضوعی در این بیاید، این سه تا حاکم است.

س: پس حضرتعالی این ارزش، حکومت اسلامی، دین، همه اینها را در قالب جهان بینی می بینید.

ج: بله. آن وقت بیایم سراغ اینکه موانع ساختاری عدم جریان جزء کدام یک از آنها است، چگونگی تأمین منابع مالی تبلیغات، ارگانیک بودن. اینها را می‌شود یک، دو، سه قرار داد.

س: ابتدا باید سؤال دیگری مشخص شود بعد وارد این شد. تفکیک سرفصلها را که می‌خواهیم انجام دهیم آیا بر اساس آن نه تایی داخلی که درست می‌شود بکنیم یا بر اساس جهان بینی؟

ج: اول این سه تا سه تایی این طرفی انجام گرفته است. بقیه را انجام دهید بعد نسبت اینها را ببینید.

ج: جهان بینی را می‌گیریم یک. استراتژی را دو، نظام را سه. اینجا نوشته است برنامه‌های توسعه و عدم جریان اهداف فرهنگی و ارزشی. این برنامه را که ما ملاحظه می‌کنیم قاعده می‌توانیم ما وابستگی به هم را در نظر بگیریم و بگوئیم سه بگذاریم. موانع ساختاری عدم جریان را دو بگذاریم که مسأله روش جهان بینی را یک بگذاریم، جایگاه نظام دینی را که یک بگذاریم، چگونگی تأمین منابع تبلیغاتی را سه بگذاریم ارگانیک بودن را سه بگذاریم.

تأثیر بخشهای سیاسی و فرهنگی و غیر را سه بگذاریم. حالا موانع عملیاتی نمودن اهداف فرهنگی. این مانع را در برنامه توسعه. اینجا موانعش را چی گذاشتیم؟ دو گذاشتیم گفتیم استراتژی باصطلاح است روش می تواند باشد استراتژی هم می تواند.

ج: بله، استراتژی می‌تواند باشد. مانع استراتژیک دارید. یعنی می‌گوئید اصالت سرمایه. مدلتان هم مدل اصالت سرمایه می‌شود.

س: استراتژی را به معنای مدل که نمی‌گیریم.

ج: خیر استراتژی راه و حاکم است بر مدل. شیب را معین می‌کند استراتژی همیشه شیب را معین می‌کند.

س: خوب اگر عملیاتی نمود باشد که می‌آید در ساختار. در سه نمی‌آید.

ج: عملیاتی نمودن را بگوئیم سه. اینجا زیر آن موانع عملیاتی بنویسد، سیاست های کلان رهبری را بگوئیم

استراتژی

س: حالا همین. این دارد می‌گوید که استراتژی چرا جریان پیدا نمی‌کند.

ج: خیر، اگر اصالت سرمایه باشد که استراتژی نمی‌تواند جریان پیدا کند. مدل دارای استراتژی خودش است.

خودش دین دارد. دین تحمیلی را نمی‌پذیرد. نقد می‌خواهید بکنید بگوئیم استراتژی آن خراب است. یعنی

این فرق بین چه چیزی است؟ فرق بین دین برنامه و برنامه دینی. دین و برنامه بر خلاف است. چگونگی

ارزیابی و نظارت بر محتوای ارزشی برنامه این چگونگی را. چگونگی اش می‌شود چه چیزی جامع این سه

تا است. چگونگی ارزیابی نظارت محتوای؛ و ارزیابی و نظارت قاعدتاً بر محتوا بوده بر محتوای ارزشی

برنامه.

س: یک معنی می‌دهند

ج: به این چه چیزی بگوئیم آیا فرهنگ برنامه می‌شود؟

س: نظارت بر محتوای ارزشی برنامه. این می‌گوید که جهان بینی چگونه جریان پیدا می‌کند.

ج: یا این می‌خواهد بگوید دین برنامه و برنامه دینی که نتیجه می‌دهد، فرهنگ برنامه. سه سطح می‌گیرد:

۱ - جهان بینی حاکم برنامه

۲ - چگونگی ارزیابی تطابق اصول برنامه با جهان بینی اسلامی این هم همان فرهنگ برنامه را عبادت باید ما
بزنیم.

س: یعنی رابطه یک و دو است؟

ج: خیر. رابطه این سطح است با این سطح که فرهنگ برنامه و سطوحش است.

س: یعنی می‌گوید رابطه اصول حاکم. رابطه

ج: چگونگی ارزیابی تطابق اصول برنامه با جهان بینی

س: اصول برنامه را با استراتژی یکی می‌گیریم یا دو تا؟

ج: دو تا باید بگیریم. اصول برنامه. استراتژی یک اصل حاکم بر کلیه اصول است اصول برای نظام درونش
است.

اگر بخواهیم بگوئیم که اصول برنامه با جهان بینی چگونه تطابق پیدا می‌کند. از طریق مدل است. مدل با
استراتژی

همهانگ است استراتژی هم با جهان بینی. این می‌شود دقیقاً دین و برنامه، اگر اسمش را بگذاریم اینها را
صفر یک و صفر دو برای اینکه بدانیم، حتماً باید اینها را بگذاریم صفر یک.

س: یعنی فرهنگ برنامه را صفر یک و سطوح ارزیابی را صفر دو.

ج: بله. چگونگی تأثیر احتمالی نظام برنامه از نظام سرمایه داری. عجب!

س: چون موضوع است و موضوع پژوهش قرار می‌گیرد. از اول که نباید موضع داشته باشیم.

ج: بله، نباید که موضع داشته باشیم و این صفر یک است. چگونگی اش را سؤال می‌کنیم چگونگی سطوح

صفر دو را سؤال می‌کنیم. رابطه نهادهای دینی یا جایگاه آنها در نظام برنامه رابطه اش را با حاکم برنامه که

س: نه رابطه آنها در نظام برنامه ریزی توی نظام برنامه ریزی چگونه باید جایشان بدهیم.

ج: باید حاکم باشند.

س: این حاکمیت چگونه حلول پیدا می کند.

ج: یعنی باید فرهنگ برنامه حاکم باشد. هرگز دین را نباید برد توی

س: آن وقت نهادهای دینی چی؟

ج: این یک حرف دیگری است. نقش قوانین درون را بودن یا نبودن نظام. درون را یعنی چه؟

س: نقش قوانین در درون را. یک چیزی به نظر می آید ایده‌ای داشته‌اند که در قالب سؤال در آورده اند و

آن این که نهادهای دینی باید به سمت درون‌زا شدن بروند درون را منظور درون زای مالی بوده به معنای این

که استقلال مالی پیدا کنند یعنی وابستگی مالی نداشته باشند نهادهای دینی به دولت. این چگونه امکان پذیر

است من این گونه متوجه شدم.

جمالی: در واقع یعنی این که درون برنامه قرار گیرند نه این که خودشان خارج برنامه و حاکم بر برنامه

باشند و برنامه ارائه بدهند.

ج: یک گوشه ای داشته باشند زندگی شرافتمندانه.

پیرومند: نه این را نمی خواستیم.

ج: ارزیابی جایگاه دین در قانون اساسی. این مربوط به فرهنگ برنامه است. نقش علت.

س: علت نیست. نقش برنامه ریزی در عدم وجود است.

ج: نقش برنامه ریزی در عدم وجود رابطه ارگانیک در بین بخشهای مختلف اجتماعی ، یعنی مثلاً صفر دو

یا اینکه

س: همان سه می شود.

ج: می شود سه. نظام برنامه. خیلی خوب حالا می آئیم سراغ بخش سوم. روش جریان اهداف ارزشی و فرهنگی در پیکره برنامه. اولین قسمت آن می شود استراتژی. روش در عین حال که در مرتبه دوم قرار دارد. در به اصطلاح این خانه ای که ما قرار دادیم. برنامه را خانه اول در عین حال همیشه روش از استراتژی تغییر، یعنی محور تبدیل. یعنی هماهنگ کننده. تبدیل تبعیت می کند یعنی اصل حاکم بر روش استراتژی است. که ما این جا می گذاریم دو. چگونگی مرتفع نمودن موانع ساختاری جریان اهداف برنامه توی آن یک و دو می شود این موانع ساختاری، سه، چگونگی استفاده از تجربیات سایر کشورها (در جهان) در جریان اهداف ارزشی برنامه مثل لقمان ادب از که آموختی از بی ادبان به ترک آنها این هم سه. شیوه جریان دادن رهنمودهای رهبری دو ابزارهای کمی جریان اهداف ارزشی در رهنمودهای رهبری مکانیزم تهیه کار کرد آنها دو هست که متناسب با دوی دومی هست یعنی روش. میزان کارائی.....

س: کمی جریان توی سه نمی آید ابزارهای کمی جریان

ج: چرا، پرپ فنی ها است درست است میزان کارائی.....

س: شیوه برنامه ریزی تلفیقی

ج: شیوه برنامه ریزی تلفیقی در مقابل برنامه ریزیهای ارگانیک. حتماً این غلط است. میزان کارائی شیوه

برنامه ریزی تلفیقی به ناهنجاری منجر می شود. این هم نشناختن نسبتها، سه.

راهکارهای تغییر نوع نگرش مدیریت برنامه ریزی کشور. این دو، تغییر استراتژیک.

س: این چه ربطی دارد تغییر استراتژیک؟

ج: استراتژی می آید توی خانه دو روی روش. می شود استراتژی حاکم بر روش ضرب می شود.

س: خیر، حال ممکن است شما یک نرم افزاری را هم بیابید و تفکیک کنید مثلاً ممکن است یک نرم

افزاری را از نظر تئوریک طراحی کنید اما فرهنگ مدیران را چگونه می خواهید عوض کنید.

ج: اینها هم باید خودشان با هم یک استراتژی داشته باشند.

برای هر گونه تبدیلی شما باید یک استراتژی داشته باشید تعریفی از مدیر داشته باشید.

اهدافی را برای مدیریت معین کنید حالا یک استراتژی برای عوض کردن این، آیا واقعاً تخصص گرائی اصل است یا تعهد گرائی. یا چه نسبت به تخصص باشد چه نسبت تعهد باشد؟ مثلاً به فرض این که ما بگوئیم چهار، دو یک چهار را می دهید به تخصص یا به تعهد یا در جاهای مختلف مختلف می دهید در بخش کارشناسی می دهیم به تخصص و در بخش تصمیم گیری یعنی مدیریت می دهیم به تعهد. شیوه جریان نگرش عملیاتی جریان نگرش دینی در برنامه ریزی کشور، سه.

س: هم دو و هم سه می شود یعنی هم باید توی دو بیاید و هم توی سه بیاید اگر عملیاتی بگوئیم میشود سه.

ج: جایگاه وظیفه چگونگی تأثیر گذاری نظام دینی بر برنامه ریزی کشوری دو هست چگونگی درون زا کردن منابع مالی نهادهای دینی و طراحی آن چیزی که شما فرمودید. یعنی استقلال مالی، استقلال مالی، ضرورت حاکمیت است.

س: یک!

ج: بله، اگر بخواهیم دین بر فرهنگ جامعه حاکم شود. استقلال باید داشته باشد. همان چیزی است که ما سر جای خودش می گوئیم بانک توسعه تحقیقات باید استقلال اقتصادی داشته باشد نه فقط از دولت استقلال داشته باشد از جامعه هم باید استقلال داشته باشد. یعنی اگر بخواهد فرهنگ برنامه دینی بشود نباید دین تعریف بشود در داخل تقسم بندی. آن وقت اگر بگوئید که خود او چگونه باید کنترل بشود؟ این یک چیزی است که بعداً صحبت خواهیم کرد. چگونگی بر آوری محاسبه رابطه ارگانیک بین بخش های اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی. سه هست. وظیفه نظام برنامه ریزی در قبال ترویج دین. این داخلشان هست. چگونگی
وظیفه دولت در قبال دین، سه.

چگونگی تقویت نقش مردم در توسعه فرهنگی فرهنگ دینی، این باز هم تحت سرپرستی سه است.

س: حالا ما اگر بخواهیم سر فصلهای اصلی برای پژوهش تعریف کنیم بیایم در ضرب همین دو تا آن نه تا
را سرفصل معرفی کنیم.

ج: بله. اصلاً این را ما درست کردیم تا نه سر فصل بشود.

س: حالا این نه سر فصل. ما بر فرض بگیریم که نمی خواهیم خودمان به تنهایی انجام بدهیم.

ج: ولکن آمدید و بستر سازی کردید به هر کسی بدهید، کار بکند شما می توانید نقدش بدهید این یک.
دوماً بین او و دیگری در صورتی که یکی به این و یکی به آن داده شود حتماً چالش قرار می گیرد. و
ناهماهنگی و هماهنگی اش را کسی به دست می تواند بگیرد که این نه تا را هماهنگ بکند.

س: می خواهیم عرض کنم باید برویم به این سمت این که هر نه تا را انجام بدهیم.

ج: خیر، شما نه تا را تقسیم کنید. نه تا را تقسیم کنید و آزاد برخورد کنید و ادعا کنید که آن پائینش سطر
زبری که روش مطلوب در هر سه را ما حاضریم بدهیم. بگویید هر کدامش را که آقایان قبول کردند ما
حاضریم بدهیم. آن وقت این نه تا را که درست می کنید یک دانه درست می کنید باصطلاح دو تا نه تا یعنی
هیجده تا. درست می کنید. بالای سر یکی می نویسید دین برنامه، بالا سر دیگری می نویسید برنامه دینی.

س: دو تا نه تا از کجا؟

ج: این هم یک صحبتی است که برنامه دینی همان مطلوبتان باشد. یعنی این سه تا را که جدا بکنید بگویید
برنامه دینی که این شش تا می شود دین برنامه. این سه تا میشود برنامه دینی.

س: خوب حالا، مثلاً می گویم اگر ما بخواهیم فرض بکنیم حاضریم جهان بینی برنامه را بیان کنیم.

ج: استراتژی هم بیان کنیم ، نظام وابستگی اش را هم بیان کنیم.

س: نه، حالا یکی. می‌خواهم بگویم اگر جهان بینی را بخواهیم بدهیم به یک نفر و بگویم جهان بینی برنامه را در بیاور این چگونه می‌تواند

ج: بخش دین برنامه یا بخش روش مطلوبش؟

س: نه همان دین برنامه، می‌خواهیم بگویم جهان بینی برنامه موجود، برنامه توسعه گذشته. این شما را در بیاورید که جهان بینی اش چیست؟

اهداف کمی اش چه چیزی است اهداف کیفیت چیست. نسبتهایی که در این اهداف کمی و کیفی برنامه قرار داده اند کجا در درون آن انگیزش قرار دارد. یعنی تحلیل انگیزه، انسان، امکانات و ابزار، تحولاتی باید پیدا بکند. که جهان بینی حتماً اساسی است.

س: خود برنامه های توسعه طبیعتاً عموماً یک اهداف کمی و کیفی دارند و لکن لزوماً این اهداف خصوصاً اهداف کیفی اهدافی نبوده که متن برنامه هماهنگ با این اهداف شکل گرفته باشد. لذا اگر ما بخواهیم برنامه توسعه را نقد بکنیم از این نظر و بخواهیم جهان بینی برنامه نه جهان بینی که بالای سر تیترش نوشته و به عنوان ظاهر قضیه ابراز شده، بخواهیم این را در بیاوریم ، این چگونه امکان پذیر است

ج: یعنی استراتژی را می‌گوید استراتژی رسیدن به اهداف کیفی چه چیزی است.

س: خوب می‌خواهم بگویم که این عیب است که ما بخواهیم برای جهان بینی برنامه برویم سراغ استراتژی و بعد همین سوال را نسبت به او تکرار شود. بگویم استراتژی را از کجا بفهمیم، می‌گوید از پایین تر پس کار یکی می‌شود.

ج: علت چیست؟ علت چیزی دیگری می‌شود. علت این می‌شود که اجمال و تفصیل را از کجا بدست می‌آوریم. اجمال و تفصیل را اگر می‌خواهید از اثر بدست آورد از برنامه آغاز کند.

اگر می خواهید از خودش بدست بیاورد از فلسفه آغاز کند.

س: از برنامه آغاز کردیم. اصلش مال برنامه است.

ج: نه جهان بینی برنامه چیست؟ جهان بینی حاکم، تعریف فلسفی برای جهان بینی باید بدهیم.

س: تعریف فلسفه، برای این برنامه تنظیم شده

ج: بله همین برنامه تنظیم شده

س: باید بتوانید نسبت بدهید این جهان بینی ادعائی را به این برنامه می گوئید این جهان بینی این برنامه را دارد.

ج: می گوئید تعریف انسان اکونومیک در این رعایت شده. تعریف انگیزش بر اساس سود در این برای این اصل است. یعنی اصول به عبارت دیگر. انگیزش

س: حال فوری یک خانه پائین تر می آیم جهان بینی روش برنامه موجود که می خواهید بگوئید که همین است.

ج: که بین این که آنجا انگیزش را ذکر می کنید. حالا جهان بینی می آید در روش؛ ضریب فنی به او می دهد. اضافه می کند فقط توصیفی نیست.

س: در آنجا که ما می خواهیم جهان بینی را ربطش را به برنامه بگوئیم باید از فیلتر ضریب فنی بگذرید باید بگوئیم که این ضریب فنی ها این جهان بینی را القا می کنند.

ج: که می شود مثلاً عرض می کنم حالا آیا واقعاً روش را بالا قرار دهیم یا برنامه را بگذاریم پایین. اگر برنامه را گفتیم این آثار دوم است یعنی آثار اولش روش بود. اثر جهان بینی را آمده این ضریب فنی ها را گذاشته، اثر ضریب فنی آمده این تخصیصها را داده. برنامه چیست، تخصیص است؟ بر اساس ضریب فنی.

ضریب فنی مقتدای اوست. پس روش بالا می رود. در روش چرا آمده این ضریب فنی ها را داده؟ بر اساس جهان بینی حاکم.

س: خوب اگر جهان بینی حاکم بر روش را بگوئید دیگر جهان بینی حاکم بر برنامه را هم گفتید آن دیگر پژوهش دومی نیست.

ج: جهان بینی بر ضریب فنی را که گفتید تنزلش دادید و گفتید.

س: یعنی در واقع روش تعیین ضریب فنی نه ضریب فنی های خاص یک برنامه.

ج: بله بعد گفتید که ضریب فنی خاص یک برنامه ناشی از آن ضریب فنی است. این معنایش این است که ما گفتیم او را ولی نه به صورت تبیینی یعنی یک جایی فقط سطر اول و دوم را عوض کنید بکنید نقد روش موجود برنامه

س: البته این با آن طرحی که داشتیم توی طرح هم بود که در واقع از اثر و ملموس برویم به سمت

ج: اگر از اثر هم بخواهید بروید می شود بگوئید الگوی تخصیص ، جها بینی حاکم بر الگوی تخصیص.

س: الگوی تخصیص مگر همان روش برنامه نیست؟

ج: خیر. الگوی تخصیص بعدش ضریب فنی دارد.

س: چطور شد یعنی چیزی بین روش برنامه و برنامه.

ج: روش برنامه نسبت های مطلوب را می گوید نه نسبت های موجود تخصیص را می گوید. مطلوب را هم

نمی گوید لزوماً روش برنامه روش است می گوید در هر شرایطی باید تخصیص ها را چگونه زد.

ج: به صورت نسبت هایی می گوید که نسبت عمومی باشد نسبت عمومی می شود روش ، نسبت خاص

می شود الگوی برنامه، یعنی به کارگیری روش در تخصیص. تخصیص یافتن موضوعات. مقدرات را که

شما می گوئید.

س: تخصیص یافتن موضوعات می شود برنامه.

ج: بله. فرق بین برنامه و روش را هم این را ذکر می کنید تخصیص یافتن موضوعات یعنی مقدمات. این

می شود روش تخصیص. روش تخصیص مقدمات با ضریب فنی تخصیص. نسبت ها ضریب فنی است.

س: باز من جواب سوالم را نگرفتم. ما جهان بینی روش را اگر بگوئیم جهان بینی برنامه را هم گفتیم.

ج: حتماً این طور است چون که صد آمد نود هم پیش ماست. لکن اجمال به تفصیل است.

اجمالش در روش است تفصیلش در اگر بخواهید تفصیل را هم بگوئیم تفصیل را به صورت ساده می

گوئیم فنی اش می کنید در روش می گوئید این تخصیص هایی که پیدا کرده این چیزها به هم بر اساس این

ضریب فنی ها بوده

س: همین مسأله نسبت به استراتژی و نظام وابستگی هم هست.

ج: عین همین هست

س: بنابراین جدول را به گونه دیگری تنظیم کنیم.

ج: بله. البته محتوی همین است ولیکن یک تغییری دارد. اینجا هم فرهنگ برنامه.

س: یا دین برنامه

ج: نه این کلهش روی هم می شود دین برنامه. سه تقسیم دارد استراتژی فرهنگ ارکان برنامه هم بگوئید

خوب است. نظام می شود ارکان. این هم سطوح. فرهنگ ارکان برنامه. جهان بینی چیست یک رکن است.

وقتی بخواهیم برنامه را ملاحظه کنیم سه رکن دارد. فرهنگ ارکان برنامه، سطوح ارزیابی، استراتژی. اگر این

گونه ما تنظیمش بکنیم، آن وقت یک هشتا پیدا می کنیم. این جا روش . اینجا برنامه. روش تنظیم

س: روش را اول می آورید.

ج: روش را اول می آوریم بعد برنامه می آوریم اینجا بشود دین برنامه. تحلیل دین برنامه. عین همین را

درست می کند برای تحلیل برنامه دینی. یک دانه دیگر هم درست می کنید برنامه.

س: البته این سه تا چیز دارد که بگوییم روش آن هم روش برنامه اش.

ج: آن هم روش برنامه اش.

س: در برنامه اش دیگر موضوع پژوهشی نمی شود برنامه اش بگوئیم کاری است که عملاً باید سازمان

مدیریت و برنامه انجام بدهد.

ج: بله به عبارت دیگر خانه هایش را تطابق بدهید در نقد که هستید یک تناظری کنید. بین برنامه دینی و دین

برنامه تناظر را باید درست کنید. تا بتوانیم درست مقایسه کنیم.

بسمه تعالی

طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه جلسه ۲

۱۳۷۹/۱۰/۲۷

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: ما اگر یک کمی بحث را عام‌تر کنیم که اصولاً ما محورهای تعیین اولویت چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ یک محورهای وصفی باید همیشه در این تعیین اولویت درست کنیم. محورهای وصفی مثل این که مدخلیت دادن چیزهایی را که عام می‌تواند باشد، مثل تعیین کیفی یا کیفیت طرح‌ها و نظرها. یعنی نگذاریم که چیزهای خرد، چیزهای بنیادی را تحت الشعاع قرار بدهد. یک مطلب این است که تعیین کیفیت طرح‌ها از نقطه نظر قدرت تأثیر. آیا این طرح‌ها مسئله زمان برای آن چگونه است، محدودیت مقدورات؟ صحبت محدودیت مقدورات طبیعتاً سیاسی، فرهنگی، اقتصادی. اسم این محدودیت را مقدورات اجتماعی می‌گذاریم. یک محدودیت مقدورات هم مرقوم بفرمایید نسبت به زمان. دیگر چه محدودیت‌هایی دارید که برایتان مهم است؟ سرنوشت‌ساز هستند در کارهایی که انتخاب می‌کنید؟

حجت الاسلام پیروزمند: یکی هم خود جلسه است. خود انتخابی که دیگران می‌کنند و تلقی که دیگران از کار دارند.

ج: این به عنوان محدودیت سیاسی شما نمی‌شود. محدودیت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی برونی می‌شود. صریح است این را بگوئیم درونی، اجتماعی درونی و محدودیت مقدورات سیاسی بیرونی.

س: یکی از آقایان که جدید آمده بود، پافشاری می‌کرد که شما نمی‌توانید نقد برنامه را بکنید. باید بچسبید به این که اهداف توسعه اسلامی چیست؟ بعد که این بشود وضع مطلوب براساس آن بتوانید نقد کنید.

ج: یکی از محورهای وصفی که داریم، قدرت هماهنگ‌سازی بین مقدورات درونی و بیرونی است که از طریق خود طرح باید انجام بدهیم. هماهنگ‌سازی بین مقدورات درونی و بیرونی در جهت حل محدودیتها. در جهت تبدیل محدودیت به مقدر. پس باید هم محدودیت را بشناسیم، هم مقدورات را بشناسیم. هم بتوانیم هماهنگ کنیم این یک مسئله‌ای است که تقریباً باید مثل جدول ضرب آن را از حفظ باشیم تا بتوانیم در هر جلسه‌ای که رسیدیم با یک برآورد تخمینی این مطلب را انجام بدهیم. این نیازمند به این است که ما برای خودمان زبان مقایسه امور را درست کرده‌باشیم. ساده و خلاصه کرده‌باشیم و بکار گرفته‌باشیم. بعد برسیم با حداقل تخمین کار کنیم. این مسئله مهمی است. قدرت ارزیابی و بهینه یعنی این هماهنگی، نتیجه می‌دهد بهینه. تنظیم اصول کاربردی بهینه در حداقل زمان یعنی خودش یک پژوهشی نشود. ما بتوانیم به صورت تخمینی پیاده کنیم. این محورهای وصفی تعیین اولویت برای ماست. خود این‌ها را هم باید یک تنظیمی بکنیم. به نظر می‌رسد که به‌گونه‌ای باید تنظیم کرد که ما اولین چیزی را که می‌خواهیم، شناختن وضع است در محدودیت و مقدورات. دوم مسئله هماهنگی است. سوم تنظیم اصول کاربردی است که باید روان و خوب باشیم. مثلاً می‌گوئید باید بک فهرستی درست کنیم به هر کسی یک کاری بدهیم به‌گونه‌ای که خوشحال باشد به مقصدمان هم برسیم. این حتماً تحقیق در آن نباشد و به رسمیت شناخته باشد و امثال این‌ها. احیاناً توانمندی‌های آن‌ها را تفهیم کنیم که خوب و متوجه هستیم و محترم می‌دانیم. یعنی عملیات مدیریتی را بدون رسمیت اداری، از طریق فعالیت‌های فرهنگی بدست بگیریم. به عبارت دیگر مدیریت فرهنگی جلسه در اختیار ما باشد. مدیریت فرهنگی هم جلسه باید در اختیار باشد، هم تولید محصول. این یکی از اموری است که باید از نظر وصفی باید محور اولویت‌مان را بشناسیم. یک اموری است محور موضوعی در خود کار. اگر این‌ها را تنظیم کرده‌باشیم پس از تنظیم به این‌ها پردازیم. یک گونه طبیعتاً برخورد خواهیم کرد. اگر این‌ها را تعیین نکرده‌باشیم و نخواهیم پردازیم، به گونه دیگری است. در این‌ها

باید یکی از عناوینی که ما خودمان می‌توانیم در آن فعال باشیم و اگر آن فعالیت را انجام بدهیم، منشأ این بشود که بقیه‌ی عناوین را متأثر کند. گزینش یک عنوان به گونه‌ای که ثمره‌ی آن، سایر پژوهش‌ها را تحت الشعاع قرار بدهد. دومی مسلماً درگیری در آن با اعضای جلسه پیدا می‌شود. چون شما وقتی که ولو حرف تا حرف باشد، وقتی آمدید یک چیزی آوردید که سلب هویت فرهنگی از دیگران می‌خواهید بکنید عکس العمل روانی دارد. باید روش را اثبات کنید. این‌که تأثیر روش بر برنامه چه بوده و آن هم حواسش به موضوعات بوده نه روش. در مدل اصلاً نبوده مجبور است از هویت خودش دفاع کند و الا برتری شما را بر خودش باید تصدیق کند. عده‌ای شان موضع‌گیری می‌کنند و عده‌ای شان هم رد می‌کنند. یعنی انتساب به اینها اسلام غلط است و میدان مدیریت فرهنگی و سیاسی به دست سازمان برنامه می‌افتد. در حقیقت مقذور درونی‌تان که یک مقذور فرهنگی بود، نسبت‌اش با ا مقدورات بیرونی در جهت حل محدودیت‌ها ملاحظه نشده‌است. مقذور و محدودیت درونی فقط دیده شده‌است. گفته شده مثلاً سه نفر هستیم می‌توانیم در هر سه ماه، ده جلسه یا ۲۰ جلسه داشته باشیم این قدر روی آن کار کنیم. این قدر هم تدوین کنیم.

س: این اولی را که می‌فرمایید متوجه نیستم که غرض‌تان این است،

ج: اولی عام است.

س: ببینیم کار را چقدر الآن می‌توانیم یا لازم است به آن پردازیم. از نظر این‌که مقدورات زمانی مان

چیست، مشخص است. این‌که ما

ج: ما فوری می‌خواهیم به جدول بیایم. زمان را حساب کنیم حداقل و حداکثر زمانی که داریم این قدر

است. به صورت اجمالی نمی‌گذارید معین کنید. نفرات مان حداقل و حداکثر این قدر است. این می‌شود

مقذور شما از نظر اقتصادی. مقذور فرهنگی‌تان را، این قدر جلسه می‌توانیم داشته‌باشیم روی مدل، این قدر

می‌توانیم تحقیق کنیم روی منابع. وقت‌اش مشخص است. محدودیت‌تان مشخص است. مقدورتان هم مشخص است.

س: تقریباً برآورد اولیه این‌ها را داریم. اگر کمک کنید می‌توانیم الآن مشخص‌تر کنیم

ج: مشخص‌تر باشد قطعاً آن‌گونه نیست که مشخص نباشد

س: ما از لحاظ زمانی حداقل یک ماه و حداکثر سه ماه پیش‌بینی می‌کنیم. یعنی یک ماه که می‌گوییم تا این‌ها بیایند خودشان بجنبند و طرحی را بخواهند تصویب کنند اقلماً دو هفته طول می‌کشد. دو هفته اگر بخواهد طول بکشد نیمه بهمن می‌شود. نیمه بهمن. وقت فعال کار را هم تا نیمه اسفند بگیریم با یک کمی هم این طرف و آن طرفی که می‌تواند داشته باشد. وقت مفیدی که می‌توانیم روی آن حساب کنیم یک ماه

ج: چهار هفته و حداکثر پنج هفته است.

س: ولیکن بعد از عید که به ایام محرم برخورد می‌کند آن را حساب کنیم قطعاً تا ۲۰ فروردین روی آن نمی‌شود حساب کرد.

ج: بین ۴ تا ۸ هفته حداقل و حداکثر را فرض کنیم. برای جمع‌بندی آن هم چهارهفته و ارایه دادن آن. بستگی به زمان پژوهش دارد بین ۴ تا ۸ هفته. یک زمانی دارید برای پردازش و تحویل دادن و ارایه دادن، آن هم چهار هفته.

س: یعنی مجموعه‌اش بین ۲ تا سه ماه

ج: زمان بین ۲ الی سه ماه. در هر ماه میزان تقریب جلساتی که می‌خواهید داشته باشید،

س: سه جلسه‌ای که خدمتتان بودیم، فرض بگیریم روی این بگذاریم.

ج: سه جلسه در هفته، ماه می‌شود دوازده جلسه. حدود ۲۰ الی ۲۴ جلسه.

س: فرض هم بر این بگیریم که سه نفر به طور متوسط روزی ۳ ساعت یا ۴ ساعت

ج: ۳ نفر روزی ۹ ساعت یا ۱۰ ساعت می‌شود. این مقدورمان از این طرف معین شد. محدودیت ما، ضمناً با این ساعات کار، یک کارهای تبعی می‌شود کرد یک کارهایی، تحقیقاتی، پژوهشی می‌شود کرد که باید آن را هم مشخص کنیم.

س: که این وقت طبعاً حجم کار تبعی و تحقیقی به تناسب موضوعی که انتخاب می‌کنیم، فرق می‌کند

ج: حتماً این خودش دخالت دارد در گزینش موضوع. بنابراین اگر موضوعی را انتخاب کنید که جای ۲۰ تا ۲۴ جلسه در ماه را به ۵۰ جلسه ببرید، نمی‌شود

س: یعنی قدر مسلم بحث مفهومی که بخواهد جدی تولید بشود نباید انتظار را داشته باشیم،

ج: آن وقت می‌آئیم سراغ این که یک کلیاتی دارید در نقد برنامه، محورهایی را دارید که عمدتاً در آنها جمع‌آوری مقالات بوده، جمع‌آوری نقل‌های دولت بوده.

س: یعنی یک سرفصل نقد نقدها بوده که در آن یک فعالیت‌هایی داشته‌است

ج: یک فعالیت‌هایی داشته، یک ابزارهایی می‌خواهید، موضوعاتی که بکار بگیرند آن ابزارها را. گردآوری موضوعات یعنی مقاله‌ها، بکارگیری ابزار برای تشخیص و مستندشدن به این که این آمار، این دسته‌اش این گونه است و این دسته‌اش این گونه است. یعنی تحلیل نقد یعنی همان نقد، نقد آنچه که واقع شده در نقل‌ها.

س: این جلسه را حداقل ذهنیت آن را یک کمی با فاصله دیدم از این که چنین کاری را اهمیت اش به آن واقف بشود ولی ما بر فرض این که ولی در عین حال بعید نیست که اگر ما به عنوان یک موضوع آن را مطرح کنیم و حداقل به عنوان یک موضوع پذیرفته بشود و بعد هم خودمان اظهار آمادگی کنیم و کار انجام بدهیم احتمال این که مورد قبول قرار بگیرد که چنین کاری انجام بگیرد است احتمالش کم نیست. قابل اعتنا است. با توجه به این مقدوراتی که داریم حداقل به عنوان یک احتمال روی این هم یک برآوردی

داشته باشیم که ما کاری را که شروع می‌کنیم که خود این کار هم طبیعتاً بعید است بتوانیم کاملاً انجام بدهیم. قطعاً همین را باید محدودتر کنیم مثلاً بگوئیم نقدهای انجام گرفته راجع به برنامه اول یا دوم، خود یک برنامه را اگر لازم باشد محدودترش کنیم بگوئیم فلان دسته از نقدها. این از یکی دو جهت خوب است. یکی این که کاری است که یک مقدار به کارهای تبعی بیشتر بازگشت پیدا می‌کند. کار مفهومی کمتری می‌برد و ما با تحرک بیشتری که در دوستان ایجاد بکنیم می‌توانیم نمود کمی‌اش بیشتر است در شروع کار

ج: نمود کمی به اضافه آماری که صحبت می‌کنید یعنی جلسه وقتی شما بنظرم بر عکس می‌آید بنظرم نمی‌آید که در جلسه از طریق استدلال صحبت کنید. بنظرم می‌آید بگوئید ۲۵ تا مقاله که نوشته شده در از کارآمدی کارها بوده، در بخش نیروی انسانی بوده است. در روش اصلاً نبوده است. دوتای آن که در روش بود، نقد روش سرمایه‌داری یا سوسیالیزم بوده است. مکتب‌های متعدد سرمایه‌داری. اساساً روی این که با انگیزش مذهبی کار دارد، ندارد و ضد دارد و پیامدهایش نسبت به ارزش‌ها چه می‌شود نبوده است. کارآمدی اصلاً به عنوان آرمان یا حزبی ملاحظه نشده است. بعد دچار یک ناهنجاری شده است، دچار توقف شده است. یعنی به دلیل این که آن بحث را ندیدند. آمار دادن، مستند سازی، احیاناً جمع‌آوری مقالات به صورت مفاهیم، خود آن‌ها را نیاورید جزء مطلب‌تان. آن‌ها خلاصه بشوند. خلاصه‌ها پیوست بشود به عنوان ضمیمه یک، دو، سه، چهار و یک جزوه کوچکی که همه آن آمار و ارقام باشد. پشتوانه‌اش خیلی درشت باشد.

س: این هم کمک می‌کند که خود ما با مسئله اصلاً آشنا تر و نزدیک بشویم

ج: اصولاً این گونه برخورد کردن غیر از نزدیک‌تر شدن، ذهنیت مخاطب‌تان را یعنی مقدور ذهنی او را پذیرفتید برای حرف زدن به آن. به عبارت دیگر او را تحقیر کردید و به او نگفتید نمی‌فهمی. به هر کسی که بگوی نمی‌فهمی یعنی خودت نمی‌فهمی. شما باید بستری درست کنید که خودش به این نتیجه برسد که غفلت داشته و نمی‌فهمیده. خیلی فرق دارد بین این که شما به طرف بگوئید نمی‌فهمی. یعنی شروع می‌کنید

کیفی صحبت کردن، استدلال‌های ظریف به کار بردن نسبت‌ها را به او گفتن. اول، طرف به سختی ذهنش می‌افتد و الفبای کارتان را نمی‌شناسد. احساس هویت نمی‌کند. آنجا اکثر کسانی که هستند این‌گونه هستند. تحصیلات آن‌ها چگونه است؟

س: این‌ها نوعاً دکترا دارند و اکثراً هم دکترای اقتصاد دارند، حتی طلبه‌هایش. کسانی هم که دکترا نداشته‌باشند با گرایش اقتصادی آشنایی به مسئله هستند.

ج: اگر دکترا دارند راحت‌تر می‌توانید صحبت‌تان را بگوئید اگر آمارهایی که می‌دهید با اصطلاحات که آن‌ها بلدند. مثلاً طرف اقتصاد سنجی خوانده، اقتصاد خرد خوانده، کلان خوانده، توسعه خوانده. اشاره کنید در پاورقی. یعنی بدانند که از معرکه پرت نیستید. آمارها را هم جمع کردید و یک حرفی هم دارید آن حرف‌ها را لازم نیست به گونه‌ای بگوئید که آن‌ها را تحقیر کنید

س: این یک گزینه است که ما به آن سمت برویم. در عین حال گزینه‌های دیگر را هم بررسی کنید. شکل دیگر کار این است که ما برویم روی مسائل. علیرغم این حسن‌هایی را که گفتید، این عیب را دارد که موضوع آن که گفتید ما از یک جایی بحث کنیم که تحت تأثیر قرار بده موضوعات دیگر را، خودش فی حد نفسه موضوع بنیادی و درستی نیست و حرکت اثباتی در این جهت محسوب نمی‌شود.

ج: فقط طرف را در موضعی قرار می‌دهد که پیشنهادی که می‌کند شما نتوانید با آن ابزارها نقدش کنید. چون شما آمدید کنار هم گذاشتید می‌گوئید که ۲۰ نفر ضعف را برگرداندند روی افراد ۵۰ نفر برگرداندند بر روی برنامه و دو نفر برگرداندند روی روش. هیچ‌کدام جهت روش را نگفتند. این خودش را در آن سه تا می‌بیند. بدون این که شما بگوئید کارتان در کدام سه تا چی است.

س: یک مسئله دیگری که ممکن است پیش بیاید، فرض کنید موضوعاتی که بالا صاله از نظر ما در قدم‌های بعد مهم‌ترند و قدم مقدماتی محسوب می‌شود و نگران این هستند که روی آن دست بگذارند

ج: یعنی در حقیقت شما تفهیم می‌فرمایید همین طبقه‌بندی‌تان را. یعنی ارزش‌گذاری می‌کنید نقدها را براساس این جدول. چیزی ندادید آن‌ها سؤال می‌کنند که حلی‌اش چیست؟ می‌گوئید ما مرحله نقد گفتیم س: نه این که می‌گویند حلش چیست. این که خود فرد یا افرادی مدعی بشوند که مثل همان بنده خدایی که معتقد بود می‌توانیم، می‌دهیم، می‌کنیم. بعد باعث نشود که آن موضوع از دستان در برود به عبارت ساده. یعنی یک عده یا افرادی روی آن دست بگذارند عملاً متولی‌اش آن‌ها شناخته‌بشوند.

ج: درست است عملاً آن‌ها شناخته می‌شوند. یک میدان را آن‌ها انتخاب می‌کنند کار را ولی بستری را که شما می‌سازید بستر رد حرف آن‌ها است. یعنی بسترسازی کنیم بهتر است یا یک موضوع را طرح کنیم. اگر مدیریت باشد باید بسترسازی کنید.

س: ما همین احتمال را دنبال کنیم که ما البته باز که می‌گوئیم ج: می‌شو هم دو تا موضوع برداشت. یک اثباتی آن را بر دارید و دو بکارگرفتن جدول در وضعیت

نقدها

س: این بعید است که بتوانیم در این زمان مطالعه انجام بدهیم. یعنی برای ما یک مقداری تلاشمان این است که حداکثر اعتبارات از این پول را جذب کنیم بعد سال آینده که شد دیگر عجله الآن را نداریم. الآن زمان ممکن است بیشتر داشته‌باشد و بتوانیم موضوع بلند مدت‌تری را برداریم.

ج: برای این هدف که پول بیشتری را بدهند چه موضعی به نظر شما بهتر است؟ موضع انتخاب یک موضوع انتخاب یک موضوع مثل مفهوم توسعه یافتگی از دیدگاه اسلام برای آغاز تحقق آن مثلاً مدل را بگوئیم. گیرم که کلیات مدل بدهیم کلیان مدل شدنی است. این را ما بهتر است به آن پردازیم یا این که پرداختن به این که بگوئیم ما اگر یک خطی بکشیم روی کارهایی که دیگران می‌کنند غیر مستقیم یعنی جلسه خط بکشد با بسترهایی که ما می‌کشیم. آیا مثلاً این خودش منشأ آینده تخصیص بیشتری نمی‌شود. به

عبارت دیگر ما این را در کوتاه مدت حداکثر جذب را داشته‌باشیم یا در دراز مدت. در کوتاه‌مدت را فعلاً می‌گیریم نقد است نسبه‌اش معلوم نیست. نفر دومی که می‌آید مخصوصاً بعد از دوم خرداد شاید تحلیل کابینه خیلی وسیع‌تر از آنچه که الآن شده، بشود. به هر حال آنچه که مسلم است این است که یک تست مجدد سیاسی، دولت خودش را می‌کند و این تست نمی‌تواند هیچ‌گونه تأثیری در رفتارش داشته‌باشد ولو عین وضعیت فعلی‌اش را ولو ۲۰ میلیون رای بدهد ولو ۲۵ میلیون رای بدهند.

س: اما اگر هم عوض کند ساختار اقتصادی‌اش یک مقدار تکان می‌دهد. اگر حداقل این حرف، برای سال آینده نیست چون بودجه سال آینده تصویب شده و حضرات هم تا سال آینده همین تخصیصی را که تصویب شده پیش می‌گیرند این برای سال بعدتر آن است.

س: چند تا بودجه زیادی هم حذف کردند، ۸۰۰ تا جذب کردند، ۸۰ تا حذف کردند از بودجه پارسال.

ج: به هر حال به عنوان یک فرصت برای این‌که بتوانید یک تریبون بدست بگیرید. شما پول را هم به صورت یک تریبون‌نگاه کنید. مثل این‌که در اتاق داریم صحبت می‌کنیم یک بوقی بگذاریم

س: البته فرض بگذاریم که بعضی افراد بیایند ادعا کنند که الگوی توسعه اسلامی می‌دهیم به روی، آن کار می‌کنیم. این باز برآورد ما این است که علی‌القاعده آن‌ها خصوصاً ظرف چهار ماه یا شش ماه چنین ادعایی را بکنند، خیلی بعید بنظر می‌آید.

ج: فهم آن‌ها از الگو ممکن است فهم درستی نباشد

س: مگر این‌گونه باشد. که آن وقت این را

ج: مثلاً در یک مجله یک چیزی برای اقتصاد یا روانشناسی بود چاپ شده بود چند روز پیش، سه تا دایره

متداخل کشیده بود و چند تا عنوان به صورت مثلث نوشته بود. اصولاً معلوم شده بود که مدل را اصلاً متوجه نیست. یک کار هنری ساده، نه کار هنری پیچیده.

س: اگر برآوردمان را بخواهد اگر هم کسی دست روی این موضوعات بگذارد، از عهده نخواهد آمد و با آن کاری که نقد می‌کنیم،

ج: آن نقد را که بکنید به صورت مستقیم یا غیر مستقیم زیر سؤال می‌رود. کل کارهای جلسه را در بستری که درست می‌کنید. اگر بستر شما خوب و فنی کار بشود، در حقیقت ممکن است الآن سود نداشته‌باشد و مبلغ زیادی را به خودش تخصیص ندهد. کار هم احیاناً زیادتر ببرد. ولی بستر سازی‌اش، بستر بزرگی است یعنی بستر مدیریت بر تولید است. بر خلاف این که اگر یک موضوع را انتخاب کنیم در کنار موضوعات دیگر، به عبارت دیگر ترازو درست نکردید که سنگین وزن کنند حرف‌های دیگران را. حرف شما یک چیزی می‌شود به میزانی که طرف توانسته شعار بدهد، آیه بیاورد، روایت بیاورد، نظریه شخصیت‌ها را بیاورد، شما را می‌تواند با یکوت بکند؟ یعنی شما یک الگو بردید درباره توسعه، او می‌گوید که منبع دینی شما چیست؟ مثلاً من منبعی را که آوردم هشت تا آیه در ۵ سوره آوردم و ۳۶ حدیث است و ۵۰۰ فتوا است و این قدر نظر شخصیت‌های مذهبی است و این هم تعیین اولویت‌هایش است. این اصولاً حرف شما را باید، آن وقت شما دست و پا بزنید سر این که آیا این‌ها محتمل است یا محتمل نیست، مستند است یا مستند نیست. جلسه هم صحیح می‌داند که از نظر سیاسی گوش به حرف شما ندهد. ب خلاف این که اگر آمار دادید همین جدول معارف محتمل و مستند و محقق را آوردید. و درباره آن توضیح دادید. پشت سر آن هم آمار آوردید. بعد پیامدهای عینی‌اش را. آوردید همین ۳ تا معرفتی را که بیان می‌کنیم شما سطر و ستون آن را درست می‌کنید در سطح روش و برنامه و مطلبی را که گفتید جهان‌بینی و استراتژی و نظام این ۹ تا را ضرب می‌کنید در آن، بعد هم می‌گوئید که بسیار خوب، در فقه فردی، این معارف را مستند دارید این هم یا محقق دارید، در رفتارهای عمومی هم این‌ها را دارید. در رفتار سازمانی که باید این ۹ تا را داشته‌باشید، هیچی ندارید. یک جدول می‌دهید، پشت سر آن هم آمار می‌دهید. بعد پیامدها و چالش‌هایی که روحانیت،

دین، رهبری ناراضی شدند، ملت در نظام ارزشی‌شان دچار چالش شدند. یک ارزش‌هایی را برنامه دارد تقویت می‌کند، یک ارزش‌هایی را اعتقاد ندارد. این‌ها را خوب می‌شود بسترسازی کرد.

س: فرض را بر این بگذاریم که همین کار را می‌کنیم فقط در جانداختن این کار، این نکته و ابهام را چگونه پاسخ بدهیم که ما اگر نقد نقدها را بکنیم در واقع پیشرفتی نسبت به وضع موجود برای ما حاصل نمی‌شود.

ج: نه، نسبت بین درون و بیرون را توانستید هماهنگ کنید. شما موانع و مقدورات دارید. تا موانع بیرون را تبدیل به مقدورات نکنید، درست کردن یک مدل از اول تا آخر بام اسم الله آن را داشته‌باشید تا تاء تمت آن، برای شخص رهبری قوی‌تر از همه جا، هیچ برشی ندارد یعنی رهبری هم می‌خواهد با یک آدم‌هایی کار بکند. شما باید اول بتوانید نقد را به گونه‌ای بیاورید که همین جدولی را دارید و صحبتی فرمودید درست کردید در همین دو جدولی که یکی مادی است و یکی اسلامی، این را ضرب می‌کنید در فردی و گروهی و سازمانی، بعد معارف مستند و محقق و محتمل، بعد طبقه‌بندی می‌کنید آن‌چه را که گفتند. همه حرف‌ها را می‌آورید بدون استثناء. بعد اثرات و پیامدها و ناراحتی‌ها را می‌توانید جمع آوری کنید. به عبارت دیگر این بالا بردن مقدورات سیاسی شما است. نهایت از طریق کار فرهنگی. طرف باید گیر بکند

س: یعنی مهیمن نسبت به آن‌چه که

ج: آن طرف باید بگوید که اگر بگویم نه، این اسلامی حرف نمی‌زنید، می‌گوید اسلامی صحبت کردن در سطح فتوای این‌ها را که می‌گوئید که این‌ها درباره معارف مستند فردی است، مستند گروهی هم حتی ندارید. اگر محتمل می‌گوئید که محتمل، نسبت دادن آن به شرع درست نیست. گمانه‌های ذهنی یا فضای ذهنی در جهت‌گیری درست کردید. اگر سازمانی‌اش را می‌گوئید که محتمل آن را ندارید کیف به مستندش یا به محقق آن چیزی که گیر هستیم. آن وقت آن طرف می‌گوئید فضای مطلوب را تعریف کنید می‌گوید

فضای مطلوب محتمل یا مستند یا محقق، فردی یا گروهی یا سازمانی. اصلاً خیلی‌ها را به نظر من دهانشان را می‌بندند. شما به هر میزانی که می‌توانید هم خلاصه کنید و هم تفصیلی. مطلب را برای ۲۰ جلسه کافی است. یک نکته دیگر دارد. می‌شود سرفصل‌های آن را خیلی زود معین کرد. به نظرم می‌آید در عرض کم‌تر از ده جلسه سرفصل‌ها معین بشود. قابل تطبیق هم است و در مدت ۱۰ جلسه که برای شما حدود سه هفته وقت می‌برد، معین کردن به صورت کلی‌تر و تخمینی که چه چیزهایی جمع‌آوری بشود مشکلی نیست. مثلاً چالش بین دین برنامه و برنامه دینی، نداشتن برنامه دینی برای این که معارف تحقق را ندارند، مستند جمعی سازمانی را هم ندارد. برنامه دینی که نداریم به این دلیل است. آن وقت دین برنامه حاکمیت پیدا کرده‌است بر بافت پرورشی جامعه. این چالشهای اجتماعی به وجود آمده این را آمار دادن برای آن خیلی راحت است. البته حجم وسیعی بنظرم می‌آید که اگر پول به شما خوب داده بشود، سرفصل‌هایی را که معین می‌کنید خیلی می‌شود تعدادش را زیاد کرد. و احیاناً اگر جاهایی هم آمارش باشد دیگر نور علی نور؟ یک جاهایی هم می‌توانید بگوئید آمارش را برای شما بگیرند. آمارهای پیامدهای ضد ارزشی برنامه، وقتی سرفصل شما تعریف شده‌باشد. مراکزی مثل جامعه مدرسین، بخش سیاسی آن یک کارهایی می‌کند دلش می‌خواهد که کسی بتواند آن را راهنمایی کند که بگوئید این سرفصل‌ها را جمع کند. یک کارهای دیگر از آن می‌گیرد. می‌رود می‌نشیند در بخش‌های مختلف. در قسمت دوم، اگر برنامه‌تان را قبلاً خوب تنظیم کرده‌باشید، و جدول‌تان را معین کرده‌باشید پیشنهاد همکاری خصوصی به مراکزی هم که می‌آیند، می‌توانید بدهید. یعنی لیستی را که دادید چه کسانی هستند؟ با چه کسانی می‌توانید کار کنید. یعنی آن‌ها بشوند زیربخش شما یا همکارهای شما

س: زود نمی‌شود روی آن حساب کرد

ج: و شاید بعد از این گام بشود روی آن حساب کرد.

س: من یک مقداری بیشتر، توانایی‌ها، اخلاق، روحیات و انتظارات مشخص بشود. سر جمع عمومی جلسه خیلی حداقل در بدو امر با خوش‌بینی به ما نگاه نمی‌کند.

ج: نه حتماً باید بینی نگاه می‌کند.

س: هر کدامشان به نوعی یک سابقه‌ای از ما دارند.

ج: یعنی یک جدولی درست کنیم درباره نسبت به اسلام و درباره نسبت به عینیت. دو چیز. نسبت به اسلام آیا محتمل است؟ مستند است؟ محقق است؟ نسبت به عینیت آیا کارآمدی ضد ارزشی داشته یا کارآمدی ارزشی داشته است؟ نقدی را که در این سطوحی که مرقوم فرمودید در باب برنامه چه در برنامه دین برنامه و چه در برنامه دینی. چرا دین برنامه، جهت‌گیری آن، جهت‌گیری الحادی بوده و نقدهایی که به آن شده نقدهای ساده شده چرا برنامه دینی تا به حال تولید نشده است؟ دو سؤال است.

س: چرا نقد انجام گرفته به آن هم قولش به دومی نمی‌شود یعنی چرا نقد انجام گرفته به

ج: اصلاً نتوانسته کمکی بکند به به اسلامیت نه به کارآمدی آن. چون بین انگیزه اسلامی

س: اسلامیت و به کارآمدی برنامه

ج: بله، اصلاً بن‌بست‌های برنامه ما، ناهنجاری و ناسازگاری آن با انگیزه دینی است. به دلیل نشناختن این بن‌بست، نقدها کارآمد نبود. از معارف محتمل مستند و محقق و فردی و گروهی و سازمانی تفاوتی اینها را درست تعریف می‌کنید و نه تعریف خوبی برای اینها دارید. بعد خانه‌ها را می‌زنید که اینها چه چیزهایی از آن وجود دارد در حوزه و چه چیزهایی در حوزه وجود ندارد. چه چیزهایی در جامعه وجود ندارد. خلاصه را خوب نشان می‌دهید بعد که به اثبات خلاصه می‌پردازید بر اساس آمارهایی که گرفتید. کل رساله‌هایی که در اقتصاد نوشته شده نزدیک به ۵۰۰ رساله است. اینها را بر حسب فهرست آن، می‌توانید طبقه‌بندی موضوعی بکنید. به عنوان ضمیمه بیاورید. به هر حال این مطلبی است که خیلی راحت می‌تواند،

س: همین را باز مشخص تر کنیم. نقد نقدهای برنامه هم حوزه آن گسترده تر از این مقدور ما است. فکر می کنم همین را باید محدودترش کنید. مثلاً یک شکل محدود کردن آن، این است که قید برنامه اول و دوم آن را بزنیم. بگوئیم مثلاً نقدهای برنامه اول یا دوم

ج: یا شیوه نقد را. موضوع بحث ما برنامه نباشد. نقد برنامه به نقدش، شیوه نقدها را. ما اول روش نقد را موضوع بحث قرار بدهیم تا دستمان باز بشود.

س: یعنی نقد روش نقدها؟ یعنی روش نقدها چه بوده است؟ با معارف محتمل می آمدند حرف می زدند. ارزش های فردی را ذکر می کردند، ارزش های گروهی را ذکر می کردند

س: به قول یک نفر اسمش رانقد نگذاریم. بگوئیم ارزیابی برنامه، روش ارزیابی روش ارزیابی

ج: ارزیابی روش نقدها یا ارزیابی ارزیابی ها. نقدها را بود آیا که عیاری گیرند، همه مخ بچه گان جانب کاری گیرند.

س: در جلسه آینده سر فصل موضوعاتی را می خواهد بدهیم یعنی در واقع مکمل آن چیزی را که خودشان دادند صرف نظر از این که ما چه کارهایی را انجام می دهیم یا نمی دهیم

ج: خود همین را ببرید در یک جدولی. این را می توانید الآن سؤال این است که آیا آن را ببریم یا این که آن را ببریم مثل طرح کلیات مان باشد در ضرب آن با جدول دیگر نکنیم. مثلاً شش عنوان هست که این

۶ عنوان

س: بلکه ۱۲ تا. البته آن بعدی آن بگوئیم ۹ تا. چون طرح برنامه اش تا حالا موضوع است

ج: به عبارت دیگر طرح برنامه را برداریم،

س: من این جا گفتم که سه مرحله می شود.

ج: شما اگر ۹ تا در این داشته باشید

س: یعنی نقد نقدها و نقد جدید که می شود

ج: فصل اول، نقد نقدها را موضوع کارتان است در اینجا

س: درست است، فرض این است که خودمان هم یک فهرست پیشنهادی برای سرفصل های

ج: در برابر مدیریت انعطاف پذیر باشید.

س: در عین انعطاف، منتهای

ج: اگر فقط در این یک بسترسازی ببرید

س: البته از یک جهت ناقص است. سؤال فصل هفتم و هشتم اصلاً لازم نیست موضوع پژوهش قرار

بگیرد

ج: ارایه نظام پیشنهادی از توان علمی اندیشمندان. این اتفاقاً وقتی در جدول نوشتید معارف محتمل،

مستند، معنایش این است که مستند اصلاً در حوزه، درباره امور سازمانی نیست.

س: اینکه ادراک آنها بنابراین نیست می خواهم بگویم خود این آیا به عنوان موضوع تحقیقاتی بپذیرم که

باشد یا این که عملاً همین کاری است که حفرات دارند می کنند یعنی همین که بنده و امثال بنده از گروه های

دیر یا افراد حقیقی می آیند همکاری می کنند این یعنی استفاده از توانمندی.

ج: که احیاناً می شود گفت این توانمندی وجود خارجی ندارد. اگر توانستیم در جدول این را اثبات کنیم

آن چیزی را که می خواهیم حوزه نمی تواند انجام بدهد، دانشگاه هم نمی تواند انجام دهد و به اصطلاح عوام،

سازمان برنامه باید فکر خاک به سر کردن دیگری بکند. سازمان برنامه خودش، خودش را اغفال نکند. بنظرم

می آید جدول ما این را تفهیم می کند.

س: مثلاً من با این که خود آن ۷ و ۸ موضوع پژوهش قرار بگیرد، آقای فلان تو برو طرح تحقیق را انجام

بدهد راجع به این که کیفیت استفاده از توان علمی اندیشمندان حوزوی چگونه باشد. این لزومی ندارد؟

شیوه‌های ارتقاء ارتباطات علمی بین مراکز آموزشی و علوم حوزوی، و دستگاهها تصمیم سازی چگونه باشد.

ج: بنظرم می‌آید که اگر شیوه را بتوانیم یک کاری بکنیم یعنی ما فرض می‌کنیم که هیچ طرحی بالای این نبود، تا این شش را خط می‌زنیم. آیا واقعاً برای این‌ها هیچی ندارید. فرض هم می‌گیرید که حوزه الآن نمی‌تواند چیزی را تحویل بدهد. یا این‌که حتماً چیزی را دارید.

« وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین »

بسمه تعالی

طرح تحقیق ارزیابی نقدهای توسعه جلسه ۳

۷۹/۱۱/۶

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بحثی را که داریم این است که روش تحقیق مان چیست؟ روش تحقیق مان، تحقیقی است کتابخانه‌ای و در دو محور موازی، عملیات تحقیقاتی‌اش را باید انجام بدهد و مراحل تحقیق آن در محور «الف»، تولید مفاهیم سازه، در محور «ب» جمع‌آوری یا گردآوری منابع، در مرحله اول. در منابع تحقیق آن، در محور «الف». مراحل را در یک مرحله گردآوری و تولید مفاهیم سازه، مرحله اول. مرحله دوم تنظیم نظام مفاهیم سازه. مرحله سوم، تطبیق. مرحله چهارم، تحلیل منابع تطبیق داده شده. اگر و خط‌های موازی آن را بخواهیم رسم کنیم و در هر مرحله، علامتگذاری بکنیم، مرحله خط «الف» مرحله یک، تولید مفاهیم سازه، است، همزمان با آن، «ب» در مرحله اول، گردآوری منابع است، در مرحله دوم تنظیم مفاهیم سازه است تنظیم نسبت. در محور دوم طبقه‌بندی اطلاعات گردآوری شده است. مرحله سوم، تطبیق است. طبقه‌بندی مرحله دوم در «۲-ب» طبقه‌بندی بر اساس مفاهیم خودشان است بر مفاهیم کلی نه سازه. تطبیق، مفاهیم سازه است مفاهیم سازه ای که تنظیم نسبت پیدا کرده، نظام پیدا کرده است.. در این جا تطبیق می‌شود به مفاهیم کلی.

حجت الاسلام پیروزمند: در یک کاغذی، تفکیک هم بفرمایید، ما بینیم دو محور آن چطور شد؟ یعنی

تفکیک اولیه‌تان چه بود؟

ج: محور الف: الگوها. الگوهایمان عبارتند از الگوی

س: قرار شد این‌ها را تفکیک کنید و سه تای آن‌ها را یک کاسه نکنید. یکی از الگوها و تطبیق ساده آن الگو.

ج: یکی از الگوها

س: این می‌شود اصل موضوع پروژه

ج: موضوع «الف». محور «ب»

س: محور «ب» منظورتان موضوع «ب» است؟

ج: یعنی دو محور موازی، عملیاتی در برنامه داریم.

س: در همین موضوع دو محور داریم.

ج: بله، یک محور الگو است و یک محور هم تطبیق است

س: می‌توانیم بگوئیم یک محور، تحقیق نظری‌اش چیست و یک محور تحقیق کتابخانه‌ای آن.

ج: پس برای مجموعه این کار، حاصل آنچه که انتظار داریم چیست؟ این است که تطبیق ساده یک

الگوی ساده. این هدف است. برای این کار دو محور قرار می‌دهیم: یکی الگو سازی ساده، محور «الف». و

محور «ب»، تطبیق ساده. حاصل این دو تا می‌شود تحلیل ساده. محور «الف» و «ب» دارای چند مرحله

هستند؟ روش در محور «الف» با روش تحلیل فلسفی، تولید مفاهیم سازه. که می‌توانید جای فلسفی هم با

روش نظری، تحلیل فلسفی. روش را نظری بگیرید، تحلیل را فلسفی. این یک مرحله است. مرحله دوم آن،

تنظیم است. این برای مرحله «الف» است که نظریه است.

س: مراحل تحقیق نظری است. اولی‌اش چی شد؟

ج: بله، مراحل تحقیق نظری. مرحله اول، تحلیل فلسفی برای بدست آوردن تولید مفاهیم سازه. مرحله

دوم، تنظیم مفاهیم سازه است. یعنی دیدن ارتباط آن‌ها. مرحله سوم، نظام ساده از مفاهیم سازه.

س: با دوّمی چه فرق می‌کند؟

ج: دوّمی، ارتباطشان را با هم می‌بینیم، بدون این‌که نظام بنخواهیم به آن بدهیم.

س: می‌گوئیم تنظیم مفاهیم سازه

ج: اگر تنظیم را به معنای نظام به کار بگیرید، یک وقت تعیین اولویت سطری علی حده می‌کنید، اولویت ستونی علی حده می‌کنید، هنوز ترکیب آن را ندیدید. می‌گوئیم تنظیم کردید. ولی وقتی نظام یعنی درهم ضرب بشوند ماتریس بشوند، می‌گوئیم نظام. یا تنظیم یا تعیین اولویت، تعیین نسبت کلی. ترتیب اولویت کلی مفاهیم سازه. بعد از آن نظام می‌شود. اینجا تمام می‌شود. پس سه مرحله پیدا کرد. محور «ب»، مرحله اول، گردآوری

س: همان تعمیم تجزیه و تحلیل را شاید بشود این‌جا آورد

ج: تعمیم مرحله دوم دسته‌بندی کلی یا تجزیه. مرحله سوّم، تطبیق یا تنظیم نظام یا ترکیب. بعد این دو محور با هم جمع می‌شوند سه مرحله محور «ب» با سه مرحله محور «الف» در آخرین قسمت با هم جمع می‌شوند. محور الف در سه مراحل ۱، ۲ و ۳ جمع می‌شوند و یکی دیگر درست می‌کنیم می‌گوئیم تحلیل. این می‌شود روند نظام را هم نوشت

س: در قسمتی که جدید کشیدید تحلیل، چه کاری می‌خواهد اضافه بشود؟

ج: پس از تطبیق شدن، نتیجه‌گیری باید بکنید.

س: همراه تطبیق داریم نتیجه‌گیری می‌کنیم.

ج: نه

س: مثلاً اگر در ارزیابی نقدها هست ما یک الگویی درست کردیم و بعد آوردیم در نقدها و این نقد جایش این جا است و این قدر به درد می خورد، این قید به درد نمی خورد، این ضعف اش هست، این قوتش است.

ج: خیر، ما می رسیم یک جایی، خلأ آن را نشان می دهیم که کل نقدهایی که شده در روش نیامده، هیچ کدام روی در انگیزه نیامده است و چون نیامده، دچار انحراف شده است. یک نتیجه ای است که اصلاً در آنهایی که داریم نیست، نداریم ها هست.

س: ما وقتی که تطبیق می کنیم بر اساس آن الگوی

ج: وقتی تطبیق درست می کنیم یک خلأ ایجاد می شود. یک چیزهایی را نشان می دهید که دارید

س: یک چیزهایی را باید تحلیل کنیم که نقد ارزیابی ها قرار است بشود.

ج: فرض کنید ۹ تا خانه قرار می دهیم نشان می دهیم که یکی از آن ها خیلی پر است هیچ لزومی هم نداشته است. یکی از آن ها کمتر پر است بعد می نویسیم یک سطر و ستون هیچ چیزی در آن نیست. بعد می گوئید مفهوم این ها چه بود؟ توجه به چه چیزی نشد. این ها دیگر تطبیق نیست. تحلیل خلأ است، نه تطبیق مواد

س: موقعی که نقدها را می آوریم فقط به آن جا می دهیم، یا نقص و نارسایی اش را هم می گوئیم

ج: نه، تطبیق یعنی جا دادن، یعنی گفتن این که آن بند کلی که در آن جا داشتیم، دسته کلی که داشتیم، جایش جای اصطلاحی و منزلت اصطلاحی آن، این جا است. عوضی گرفته نشود. مثلاً یکی از چیزهای که حتماً به آن خواهیم رسید، این است که می رسید به این که خود این ادراک که علم حرفش علی خدا است، دین حرفش علی حده است، این یک خلأ مهم تئوریک است. خود این که بین اطلاعات کاربردی چیزهایی را جدا کردید منشأ پیدایش یک خلأ مشکل است. وقتی وضعیت مطلوبی یا آرمانی را بگوئید راهی برای

رسیدن به آن، شرط اولیه‌اش این است که بشناسیم که ارزش با داتش ارتباط‌اش بریده‌نیست که ادعا می‌کنید. و این بسیار مهم است. این در تحلیل بدست می‌آید. این مراحل تحقیق بود. حالا منابع. مراحل بنابراین سه مرحله اصلی در دو محور شد که نتیجه‌اش به یک تحلیل انجامید.

س: این‌جا را یک کمی روشن‌تر کنید تا قضیه را رد کنیم و آن این است که در مرحله قبلی آن تأمل می‌کردیم به هر صورت براساس همین مطلبی که فردید روش تحقیق، باید منابع تحقیق را می‌توانیم جدا کنیم یا نه؟ روش تحقیق را از مراحل برنامه‌مراحل تحقیق. در روش تحقیق این‌گونه بگوئیم که روش تحقیق، یک روش کتابخانه‌ای دارد، یک روش نظری. روش کتابخانه‌ای آن هم، عبارت‌است از تعمیم، تجزیه، تحلیل. روش نظری آن هم عبارت‌است از ۱، ۲ و ۳. که در روش نظری‌اش چگونه بیان می‌کنیم محل تردیدم بود. چیزی که الآن حضرت عالی فرمودید خوب است.

ج: این را خیلی جمع‌جورترش کردیم، که بحث روشی زیاد نکنیم. این دیگر روش این‌که چه گونه تحلیل می‌کنیم نیاوردیم می‌توان سه چیز بنویسیم یکی روش تولید، روش تحلیل، یکی روش تحلیل، یکی دیگر هم در تطبیقی. این کار را نکردیم. یک ماه و نیم و دو ماه هست.

س: حالا یا این تفکیکی که می‌خواهستیم بکنیم بینیم این چیزی که فرمودید کجا بیاوریم کجا بیاوریم بهتر است؟ اگر بخواهیم روش را از مراحل برنامه جدا بکنیم بعد فرض می‌گیریم که در روش کتابخانه‌ای مان گفتیم تعمیم، تجزیه، تحلیل، در روش نظرمان همین مطلبی که حضرت‌عالی فرمودید قرار بدهیم.

ج: یعنی مفهوم ساده‌ای درست کنیم و به آن نظم بدهیم و یک ماتریس بکنیم.

س: فرض می‌کنیم این را آوردیم که می‌شود روش‌مان. حالا می‌گوئیم بر اساس این روش می‌خواهیم در این موضوع خاص که موضوع ارزیابی نقدها باشد یا موضوع دیگر مراحل را تعریف کنیم. بر اساس همین‌ها مراحل را با حفظ آن روش تعریف کنیم متنها یک کمی تفصیلی‌تر و اجرایی‌تر و عملیاتی‌تر. شبیه همین

که فرمودید که من یک چیزی شبیه همین در این قسمت آورده‌بودم که ما بیائیم مثلاً در همان تعمیم، تجزیه و ترکیب، تحقیق کتابخانه‌ای بگوئیم اول می‌کنیم بعد تهیه منابع می‌کنیم، گزینش منابع می‌کنیم، آن وقت تلخیص منابع می‌کنیم. امور این‌گونه‌ای را دیگر لازم نیست خیلی دسته‌بندی سه تایی داشته‌باشیم. ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ این کارها باید انجام بگیرد تا کارهای کتابخانه‌ای مان انجام بگیرد. ۱، ۲، ۳، ...، ۹، ۱۰ یا حتی تفکیک کتابخانه‌ای نظری‌اش را هم اگر نکنیم در مراحل برنامه، خیلی لزومی ندارد. لذا این‌که عرض کردم برای این بود که این فرمایشاتی را که داشتید، تفکیک کنیم. آن قسمتی که مربوط به روش است در روش بگذاریم و قسمت‌هایی که مربوط به مراحل می‌شود جدا، ۱، ۲، ۳، ...، ۸ بنویسیم. اگر این را مناسب بدانید آن وقت ما در مراحل اجرایی مربوط به تحقیق نظری چه می‌خواهیم بنویسیم؟ اگر این‌ها را که فرمودید به عنوان مراحل روشی بگوئیم یک اصول روشی بگوئیم،

ج: کار نظری درباره، کاربرد است، درباره تحقیق کاربردی است. تحقیق نظری که بحث فلسفی که مفاهیم سازه چگونه درست می‌کنیم، تعمیم می‌دهیم، تخصیص می‌دهیم. توزین می‌کنیم که نمی‌خواهیم بحث کنیم. ما در این جا باید حداقل وقت را بگذاریم برای این دسته از کارها. یک ماه وقت داریم. و الا می‌گفتیم بحث بکنیم درباره چگونگی تعمیم. چگونه می‌توان یک لفظ را عام کرد؟ نوع عام شدن آن از عام‌شدنی نیست که از قبیل دسته‌بندی کلی انتزاعی باشد. نوع عام شدن آن عام‌شدنی است که می‌تواند سیلان داشته‌باشد در جاهای مختلفی با معناهای مختلفی. بعد نوع تخصیص آن. بر اساس چه تناظری، با چه تناظری آن را تخصیص بدهیم. حتماً می‌رفت در نظام اصطلاحات. یعنی هست فهرست آن در نظرام.

س: با حفظ همین قیدی که می‌فرمایید، کار کوتاه مدت، ما در مراحل برنامه که می‌خواهیم ذکر کنیم، همان چیزهایی که به عنوان روش گفتیم تکرار کنیم یا تغییر بدهیم؟ اشکالی هم ندارد همان را تکرار کنیم،

ج: بنظرم می‌آید که چیزهای که را که به عنوان روش گفتیم من باب مثل گفتیم که در روش نظری، تولید مفاهیم سازه می‌کنیم. چگونگی‌اش، حرف دیگری است.

س: مفاهیم سازه منظور همان مفاهیم متغیر است

ج: مفاهیم متغیری که در جاهای مختلف، معناهای مختلف دارد. یعنی به عبارت دیگر بدون این که قید اضافه‌ای، وارد یک مفهوم متغیر بشود، صرف قرارداد آن در ترتیب و تنظیم منزلت‌های خاصی، مفهوم خاص می‌دهد. یعنی تغییرات مفاهیم آن، اگر بخواهیم به بیان آدرسی بیان کنیم به جای این که قیود لفظی برای تغییر حدود مفهومی باشد، صرف جایگاه دادن آن در منزلت‌های مختلف، اثر آن قیود را دارد. این می‌گوئیم مفهوم است سازه. آن وقت خاصیت آن چیست؟ چه فرقی دارد با این که ما با قید می‌بردیم. معنایش این است که نسبت بین دو مفهوم سازه، وابستگی تام دارد به کمیتی که در آن مفهوم جای است. یعنی مفهوم به صورت یک ماهیت مطلق، نسبت به کمیت نیست. منزلت‌ها بوسیله کمیت تغییر می‌کند. اول کار یک منزلت‌هایی را می‌گوئیم. مفاهیم سازه را تخصیص می‌دهیم. تخصیص منزلتی را که می‌دهیم، معنایش این است که یک کمیت مفروض درباره آن بررسی کنیم با این که در این جا اصلاً درباره آن صحبتی نداریم. ولی کمیت در عینیت تغییر پیدا کرد، باید بینیم نسبت آن با نسبت مفهوم دیگر، نسبت کمی آن، که عوض شد حدود کیفی عوض می‌شود. این را می‌گویند سازه. مفهوم سازه چیست؟ مفهوم سازه تابعی است از تناسبات کمی. کیفیت تابع تناسبات کمیت است. البته تناسبات کمیت نه فقط کمیت انتزاعی است. کمیتی را در نقطه بهینه ذکر می‌کنید که عملاً حضور در نتیجه می‌شود. این فرق بسیار مهمی هم است. کسی که این را متوجه نشود، اصلاً مدل را متوجه نمی‌شود. مدل را عکسبرداری می‌داند. گزارش‌گری را هم هرگز بهینه نمی‌کند.

س: این مقدار برای روش و مراحل کافی است. یک نکته دیگر این جا داریم و آن این است که

ج: مفاهیم سازه را که لزومی ندارد بگوئیم که چرا و چگونه و توضیح عمیق بدهیم

س: نه، در حد همین واژه آن روشن باشد. کافی است مطلب بعدی این است که

ج: در پاورقی آن می‌شود اشاره کرد اگر کسی اهل روش باشد، باید دستش بیاید که چه چیزی می‌گوییم.

س: مسئله بعدی، قبل از وارد شدن به مباحث بعدی این است که ما موضوعمان که عوض می‌شود در روش تغییری حاصل نمی‌شود، در مراحل ما چه تغییر حاصل می‌شود؟ یعنی وقتی موضوع را ارزیابی نقدها قرار می‌دهیم و موقعی که قرار می‌دهیم ارزیابی خود برنامه یعنی نقد برنامه می‌خواهیم بکنیم، حتی در آن جایی که می‌خواهیم طرح مدل برنامه را بسازیم

ج: مفاهیم سازه، سطوح آن حتماً باید عوض بشود. یک وقت سطح آن، سطح حاکم بر این است که ارزیابی بهینه چگونه باید انجام بشود. موضوع بهینه را خود برنامه می‌گذارید. ارزیابی بهینه در روشش می‌آید. ولی بهینه را در روش می‌گذارید یعنی روی نه در فلسفه و انگیزه.

س: این را که در طرح تحقیق نباید بیاوریم

ج: این‌ها را ضمیمه می‌شود

س: چیزهایی است که در خود متن خودکار باید روشن بشود.

ج: یا این که در ضمیمه هم بیاورید، این که ما وقتی است که برنامه را کنترل می‌کنیم، بهینه‌اش می‌کنیم باید برویم مدل را در آن پیاده کنیم، ببینیم درست است جا شد یا نشد. مدلی که برنامه در آن برنامه اجرا شده یا نشده؟ اگر درست اجرا نشده، علل و عوامل را ببینیم. عوامل ساده و جزئی آن را ببینیم. عوامل بالاتر را هم ببینیم. فرض کنید که خواسته و خرجی شده و دیده نشده خیلی از محدودیت‌ها، به عبارت دیگر نفر نداشتیم نه از نظر انضباط. نظام مدیریت درستی نداشتیم. نظام مدیریت نداشتیم، بلافاصله سؤال

می‌شود که نظام مدیریت در چه چیزی نداشتیم؟ شخص مدیر نداشتید؟ می‌گوئید که نه، مدیر نداشتیم، وسیله، کنترل هم نداشتیم. آدم امین نداشتیم. آدم امین نداشتید یعنی چه؟ مردم دنیا روی انگیزه حسادت و حرص کنترل می‌کنند، مدل‌تان به کارتان نمی‌خورده. نقص از مدل‌تان است. به عبارت دیگر گزینش نیرو، الگوی گزینش‌تان، جواب نمی‌داده‌است. برای اینکه واقعی نبوده این الگوهای مختلفی را که علت جریان یک کار می‌شود گردش عملیات در یک برنامه می‌شود، آن‌ها نقص داشته. الگوی سازماندهی‌تان، الگوی برنامه‌ریزی‌تان، الگوی گردش عملیات‌تان با همدیگر هماهنگ نبود. می‌گویند آنها نقص‌اش کجا است؟ می‌گوئیم بروید در مدل. نواقص مدل را ببینید. و جامعه‌ای را که می‌خواهید با آن کار کنید. می‌گویند نقص مدل چیست؟ می‌گوئید در فلسفه و انگیز، آن بروید. پس سه سطح ملاحظه کنید. نقد نسبت به پیاده‌شدن برنامه در عینیت،

س: پیاده شدن مدل برنامه در برنامه؟

ج: نه، بعد مدل برنامه در برنامه؛ بعد انگیزه و اندیشه و عمل در خود مدل.

س: این‌ها را کجا ملاحظه می‌کنیم؟

ج: این سه تا عنوان سه سطح می‌شود.

س: وقتی ارزیابی نقدها را می‌کنیم،

ج: یک از اینها انتخاب می‌کنید ارزیابی نقدها را که می‌کنید، نظر دارد به این که هر نقدی که می‌خواهید

تولید کنید، در چه سطحی است. مفاهیم سازه‌ای که می‌خواهید درست کنید در سطح

س: یعنی می‌توانیم بگوئیم که نقدهای انجام گرفته، یکی از سه سطح را می‌تواند پیدا کند که معمولاً هم

در اولی است.

ج: نقدی را که در حقیقت داریم یک مفاهیم سازه‌ای که باید درست کنیم موضوعاً سطح‌اش که بالا و پایین می‌شود، مفاهیم آن فرق می‌کند. خصلت آن، مفاهیم سازه است نه این که موضوع آن یک هم سطح است موضوع آن وقتی موضوع گردش عملیات است و سازماندهی، یک دسته از امور هستند. وقتی موضوع آن انگیزه‌ها و اندیشه‌ها هستند، یک موضوعات دیگر هستند. یعنی مفاهیم سازه، صفت‌شان هست نه موضوع مفاهیم.

درباره چه موضوعاتی یا چه سطوحی؟ موضوعاً موضوع چه سطحی است؟ مفاهیم سازه چیست؟ یک سؤال است. درباره چه سطحی است سؤال دوم است. در سؤال دوم می‌گوئید در سطح اول است، در سطح دوم است، در سطح سوم است. در هر سطحی که مفاهیم سازه را درست کردید در همان سطح می‌تواند نقد کند. نمی‌تواند جای دیگر را نقد کند. اما مفهوم روشی آن را، اگر کسی سؤال کند، مفهوم روشی آن بر متحد است؟ بله متحد است.

س: در این مراحل که برای کار عملیاتی ۱، ۲، ۳، ۴ می‌باید کار کنیم، وقتی موضوع ارزیابی نقد می‌شود یا موضوع می‌شود نقد برنامه. مراحل اجرای کار چه فرقی پیدا می‌کند. می‌خواهم بگویم از یک زاویه فرق پیدا نمی‌کند. بدین جهت که می‌گوییم در تأمین منابع باید شناسایی منابع کنیم.

ج: باز هم مسایل روشی‌اش در هیچ کدام فرقی نمی‌کند. تأمین منابع، می‌خواهد تجزیه و تخصیص می‌خواهد ترکیب می‌خواهد، تطبیق می‌خواهد این هیچ فرقی نمی‌کند. این مفاهیم روشی است. روشی‌اش یکی است، متحد در هر سه نوع است.

س: در مراحل اجرایی آن باید،

ج: نه، موضوعی‌اش حتماً مختلف است.

س: موضوعی‌اش یعنی چه؟

ج: یک روشی دارم برای تراشیدن. چه این قلم باشد، چه این قلمی باشد. یک موضوع دارم. موضوع یعنی آن چیزی که تراشیده می‌شود. که برای هر قلمی فرق می‌کند.

س: یک وقتی می‌گوئیم طرح تحقیقی که می‌خواهیم بنویسیم روش و مراحل آن یکی است. فقط موضوع عوض می‌شود. موضوع که عوض شد حداکثر این است که منابع مورد بررسی عوض می‌شود

ج: مفهوم عوض می‌شود. موضوع که عوض شد، موضوع، طبقه‌بندی مفاهیم است. مگر قبول ندارید این طبقات مفاهیم سازه روی هم اثر می‌گذارند. یک روش داریم، روش عام.

س: ولی خدشه‌ای به این. می‌گوئیم براساس این روش،

ج: یک پیاده شدن روش در موضوع داریم.

س: در موضوع ارزیابی نقدها که پیاده می‌شود، وقتی در نقد برنامه پیاده می‌شود،

ج: این طبقه بندی موضوعات اگر بکنیم،

مراحل برنامه‌تان فرق می‌کند یا نمی‌کند؟

ج: مراحل کلی‌اش فرق نمی‌کند. یعنی مرحله‌ای که مربوط به روش بشود. نیاز داریم به طبقه‌بندی

موضوعات. در طبقه‌بندی موضوعات می‌گوئیم موضوع طبقه پنجم را می‌خواهیم یا موضوع طبقه اول را

می‌خواهیم یا نهم را می‌خواهیم. آن روش عام در موضوع خاص می‌آید مفهوم متناسب خاصش را پیاده می‌کند.

س: من از یک زاویه دیگر سؤال می‌کنم و آن این است که وقتی بحث‌مان در ارزیابی نقدها است چیزی

که خوراک تحقیق‌مان است نقدهای انجام گرفته‌است. البته وقتی می‌خواهیم نقدها را سبک، سنگین کنیم

بینیم چقدر هر کدامش حرف حسابی داشته یا نداشته، علی القاعده یک آشنایی فی الجمله‌ای نسبت به

برنامه‌ای که این‌ها می‌خواستند نقد کنند باید خودمان هم داشته باشیم. این‌که چه میزان آشنایی خودمان با

برنامه‌هایی که دارد نقد می‌شود و می‌خواهیم ببینیم خوب نقد شده یا نشده، چه میزان آشنایی خودمان هم با آن برنامه لازم است یا نیست خصوصاً در این کار ساده‌ای که می‌خواهیم انجام بدهیم، باید روشن بشود. منتها در مرحله دوم که بحث‌مان می‌آید در اگر موضوع شد نقد برنامه نه ارزیابی نقدها خواستیم کار تحقیقی بکنیم راجع نقد برنامه. دیگر طبعاً کاری به این که دیگران نقدهایی که کردند چقدر درست بوده یا نبوده، آن موضوع اصلی نمی‌شود. موضوع اصلی خود برنامه می‌شود. نقدهای انجام گرفته می‌شود حاشیه. در واقع اگر هم بخواهیم استفاده کنیم از آن‌ها من باب این است که از یک جهت توجه خوبی داشتند و ما هم از آن استفاده بکنیم نه من باب این که بخواهیم سبک، سنگین کنیم کدام نقدهایی که انجام گرفته مجموعه‌اش مؤثر بوده یا نبوده‌است. بنابراین خوراک اصلی تحقیق در این دوم، خود برنامه است مثلاً برنامه اول را باید بیاوریم به زیر و بم آن مسلط بشویم. در همان سطحی که در تحقیق می‌خواهیم به آن پردازیم. مسلط بشویم بعد هم بگوئیم که این جا کج است، این جا راست است به این دلیل خوب است. به این دلیل خوب نیست. این هم مرحله دوم. مرحله سوم اگر بخواهیم در طرح کار کنیم، در طرح کار کنیم به خود برنامه هم کار نداریم. باید روی مدل برنامه بایستیم. چون می‌خواهیم مدل برنامه بدهیم. مدل برنامه هم که می‌خواهیم بدهیم باز لبه اصلی،

ج: چه وقت نقد می‌کنید مدل برنامه را

س: اگر بحث‌مان روی طرح اثباتی رفت

ج: قبل از طرح برود، شما یک نقدهایی را دارید، یک برنامه‌ای دارید، یک مدل برنامه دارید. هر سه تا را

می‌خواهید نقد کنید یا نه؟

س: مدل برنامه داریم. مدل برنامه را یا باید جدا کنیم از نقد برنامه یا در خود نقد برنامه را ببینیم.

ج: حتماً باید جدایش کنید شما سه سطح دارید نقد را. سه نحوه اظهار نظر،

س: پس می‌شود چهار تا موضوع. یک موضوع اضافه می‌شود به موضوع‌های جلسه قبل

ج: در موضوعات جلسه قبل هم اگر ملاحظه فرموده باشید، الگوی ساده ارزیابی نقد برنامه الگوی ساده

نقد برنامه، الگوی ساده اثباتی. سوّمی باید روی الگو برود و بعد نقد بشود

س: یا آن را چهار تا کنیم یا نقد برنامه را بگوئیم هم خود برنامه، هم مدل برنامه.

ج: قاعدتاً ضعیف است اگر این کار را بکنید. نقد برنامه یک حرفی است، نقد الگو یک حرف دیگر.

س: تفکیک هم که بکنید بگوئیم یک جا نقد برنامه داریم که موضوع نقد مدل داریم که موضوع آن

می‌شود مدل. که طبعاً برای نارسایی مدل باید یک چشمی هم به کار آن مدل در برنامه داشته باشیم و مرحله

چهارم اگر بخواهیم در طرح برویم،

ج: چشمی به آن نباید داشته باشیم. برای نقد می‌گوئیم مناسباتی را که بین سه رکن قرارداد، با انگیزه

نمی‌سازد. اصلاً کاری نداریم که چگونه تطبیق شدند.

س: یک لبه نقد هم این است که چه به سر جامعه آورده است. چه تأثیری را در برنامه گذاشته، آن برنامه

چه تأثیری بر جامعه گذاشته است.

ج: قاطی کردن این‌ها با همدیگر بنظم نمی‌آید که خوب باشد. مثل این که بگویند فرمانده لشکر کارش

بد است و بگویند که گروهان‌ها هم این‌گونه هستند، سربازها هم کشته شدند. و می‌گویند نقشه جنگی

است غلط بود.

س: با فرض این‌که این تفکیک را می‌کنیم ولی من دنبال چیز دیگری هستم. مرحله چهارم که می‌خواهیم

برویم سراغ طرح برنامه آن‌جا باز موضوع و خوراک در واقع تحقیقی‌مان عوض می‌شود. آن‌جا باید

گمانه‌های جدید بنیم نسبت به این‌که در اثبات می‌شود بیشتر تکیه پیدا می‌کند روی گمانه‌هایی که خودمان

می‌زنیم. این را برای این بیان کردم که اختلافی که پیدا می‌شود با اختلاف موضوع، در تعیین مراحل اجرایی برنامه مؤثر است. در یکی، باید بگوئیم نقدهای انجام گرفته را بیاورید. خود برنامه را هم تا این اندازه بیاور. ج: خود برنامه لازم نیست بیاید. در نقدها ما نقدها را از نظر هویت وصفی مورد حمله قرار می‌دهیم نه از نظر هویت موضوعی.

س: نقد یعنی چه؟ نقد می‌گوید که این برنامه ما در انجام فلان چیز موفق نبوده‌است. مثلاً چه ارزشی‌اش و چه کمی آن. چه می‌گوید که قرار بوده که اینقدر بسازید، نساختید، چه قرار بوده علامت اجتماعی را اینقدر درست کنید، نکردید

ج: این نقد را ما می‌توانیم موضوع بحث قرار بدهیم. از چه نظر؟ نقد وقتی که می‌خواهد نقد بشود. اصلاً نمی‌گوئیم درباره چه موضوعی حرف زدیم. آن صحبتی را که داریم درباره موضوع صحبت نیست. موضوع نقد نیست. می‌گوئیم چگونه حرف زدید. یعنی بر روش نقد می‌تازیم. نه در این که موضوع آن چه است؟ درست بود، نبود. این کار را نمی‌کنیم. در برنامه هم که می‌آئیم همین گونه است. صولاً از یک منظر دیگر پرداختن است. آن‌هایی که گیر می‌افتند و زیر چتر قرار می‌گیرند در موضوع می‌آیند. موضوع هم محل کلام است

س: وقتی یکی می‌آید نقد می‌کند می‌گوید برنامه باعث افزایش فقر شد.

ج: ما کاری نداریم باعث افزایش فقر شده یا نه. می‌گوئیم چگونه نقد کردی حالا می‌توانی اثبات کنی باعث شد یا نشد. ما اصلاً کاری نداریم که این قضاوت درست بود یا درست نبود. چگونه نقد کردید؟ مصداقی برخورد می‌کنی؟

س: مثلاً می‌گویم من رفتم دیدم در آمد عمومی مردم کم شده.

ج: نه، همين سؤال است. اين را طبقه بندی می کنیم می گوئيم الشمس مصداقي است. اين قدرت شناسایی تبدیل را ندارد. هر چه موضوع آن می خواهد باشد.

س: دليل نفي اين قضاوت نمی شود.

ج: يعنی اين قضاوت يك قضاوت سطحی است. اگر بخواهد يك نفر بگويد اين قضاوت، قضاوت پيرزنی است، کارشناسی نیست.

س: مردم دخل و خرج شان کمتر به هم می خورد

ج: اصلاً معنای اين که رفتن اين که مصداقاً چگونه شد يك حرف است. اين برای کسی که می خواهد برنامه را نقد کند، درست نیست. مردم رفتند بی دين شدند، فقير شدند. اين علت يابی نمی کند. نقد نیست. گزارشگری است که می خواهد ژست نقد را می خواهد بگیرد. اين بحث بحث بسيار حساسی است يعنی تعيين کننده است در سه مرحله. در مرحله دوم هم چگونگی برنامه را می گوئيم. در مرحله سوم هم چگونگی مدل را می دهيم

س: چگونگی برنامه، وقتی موضوع را می گوئيد نقد برنامه می خواهيم بکنيم،

ج: کاری به موضوعات اش ندارم. اين، چگونگی تناسبات را بحث می کنم.

س: تناسبات برنامه؟

ج: نه، من موضوعات را در آن «الف»، «ب»، «ج» می نويسم. موضوعات را موضوعات عینی نمی نويسم.

می گويم اين بافت چه بود؟ چه منتهی هائی را می شد از اين انتظار داشت؟ محور «الف»، «ب»،

س: منتهیها از اين تخصيصهای خاص و هدفگذاریهای خاص حاصل می آيد.

ج: نه، از نسبتها برمی آيد

س: نسبت بين اين چيزهای خاص

ج: نه

س: یعنی وقتی که در بخش آموزش عالی یک میلیارد بودجه گذاشتید که،

ج: اصلاً این برخوردش سیمای برنامه را که خلاصه شده‌اش بود، آقای ساجدی می‌کشیدند. این برای این که بازاری را گول بزند خوب است. برای این که روحانی بی‌سواد نسبت به برنامه را گول بزند خوب است. ۶۰ رقم هم این را نشان می‌دادند. در نمودارهای دایره‌ای، در نمودارهای محور سطحی (عمودی، افقی)، در تفکیک‌های دسته‌بندی همه این‌ها می‌گذاشتند. این معنا نداشت گزارشگری. بسیار ساده‌ای بود که برای مارمار کردن خوب بود. بدی یا خوبی برنامه یا بهینه‌اش را از کجا می‌شد معین بکنیم؟ به آن چیزی که می‌توان برنامه را بهینه کرد می‌گوئیم چگونگی برنامه. همان گونه که به آن چیزی که نقدها را می‌توان بهینه کرد، همان گونه که به آن چیزی که الگو را می‌تواند بهینه کرد. موضوع ما وصف بهینه است یعنی تبدیل

س: وقتی می‌خواهیم برنامه اول را نقد کنیم هیچ اطلاعی از برنامه اول لازم نیست داشته‌باشیم؟

ج: از بافت، از بافت، چرا از بافت برنامه برنامه عیبی ندارد. معنای بافت این است که شما یک نسبت‌هایی را ذکر می‌کنید نه یک مبلغ‌هایی را. نسبت‌هایی بین دسته‌بندی‌های کلی که موضوعات آن را می‌توانم به «الف»، «ب»، «ج»، «د» عوض کنم. چه نسبت‌هایی حاکم است.

س: چنین چیزی در برنامه است یا باید آن را بدست آورد؟

ج: باید استخراج کنیم. پس خُرد نمی‌شویم. آیا سال گذشته کشاورزی این قدر بود. امسال این قدر است. این که مثلاً رشد کمی آن اضافه شده، بد نشده‌است؟ سال گذشته این آقا هاشمی گاهی می‌گوید، آدم خنده اش می‌گیرد، می‌گوید این با عوام صحبت می‌کند طبق شاخصه‌های جهانی رشد خوب بوده یا بد بود. در مدل جهانی خوب بود. در مدل دیگری ممکن است صد درصد بد باشد. نسبت‌هایشان بهم چه چیزی است.

آهنگ شتاب،

س: نسبت ها یعنی همین سؤال نسبت به وقتی نسبت را بیان می کنید هم هست.

ج: نه

س: شما می گوئید نسبت کشاورزی با صنعت با خدمات این قدر بوده، حالا خوب بوده یا بد بوده است.

ج: اگر گفتم نسبت مطلوب بین کشاورزی و صنعت یک دوّم است. اگر کشاورزی دو برابر شده باشد بد

شد. جلوی آن را نگیرید. کی گفته اینقدر تخصیص بدهی؟

س: شما حداکثر می توانید بگوئید نسبت مطلوب این است. دلیلی ندارد در مقدمات فعلی باید خلاف

این می شده.

ج: همین که می گوئید نسبت مطلوب، تخصیص را بد دادید. نسبت مطلوب را اگر گفتید بعد می گویم

ضریب مطلوب بین کشاورزی و صنعت و ... که اقتصادی بود با فرهنگی شد؟ همه اینها با سیاست چسبی

شد؟ راندمان، استقلال می شود یا راندمان، وابستگی و بدبختی. معنایش این است که یک پیش فرض مدلی

دارم که این را جرح و تعدیل می کنم

س: مشکلی، ارزیابی برنامه دارد که با آن برخورد خواهیم کرد. و آن این است که برای برنامه یک اهداف

را معین می کنند، یک سیاست هایی بعد یک تخصیص هایی، یک فعالیت هایی.

ج: یک اهداف کمی درست می کنند یک پیش فرض هایی را فرض می کنند که در همه آنها حرف داریم

می گویم که جمعیت با رشد ۳/۵ درصد در سال ۱۳۸۰، این قدر می شود. این قدر، مسکن می خواهد خوراک،

قند، و پروتئین و می خواهد. پس برای رسیدن به این اهداف کمی، این قدر کارخانه می خواهم این قدر

توات متخصص می خواهم، این قدر انرژی می خواهم، سرمایه می خواهم. این قدر پس برای اینها این

قراردادها را باید ببندیم، این کارها را انجام بدهیم تا این تأمین شود. این اگر جوجه کشی هم بود همین کار

را باید می‌کردیم. کاری به آدم ساختن ندارد. کاری به استقلال ندارد. اگر ماشین جوجه‌کشی را به اسرائیل، فرانسه، سوئد ببرم یا ایران بیاورم هیچ فرقی نمی‌کند.

س: در برنامه یک اهداف کیفی می‌گذارند. این اهداف کیفی آیا چقدر در قالب تخصیص‌های کمی قابل جریان است یا نیست، این مبهم است.

ج: نقل مبهم است یعنی چه؟ حتماً همه‌اش قابل جریان است. یعنی چه؟ این حرف زیر سؤال است. این بشر با اراده و انگیزه کار می‌کند. من درست تخصیص بدهم، باید انگیزه و اراده‌اش در این ماشین کار کند. شاید کار کرد، شاید کار نکرد که نیست. این یک تحلیل مادی است که بگویم این اهداف فرهنگی می‌رسیم یا نمی‌رسیم.

س: مثلاً یک اهداف فرهنگی برای برنامه در نظر می‌گیریم، می‌گوئیم، استقلال فرهنگی، مقابل با تهاجم فرهنگی، عزت اسلامی و ... مثلاً مقام معظم رهبری یک سیاست‌هایی را اعلام می‌کنند. بعد حتی تصریح می‌کنند که اولویت به مسایل فرهنگی بدهید بعد در برنامه می‌آید می‌بینید برنامه امسال نسبت به حال قبل یا این پنج سال نسبت به پنج سال قبل کفه اعتبارات فرهنگی چربیده؛ مثلاً دو برابر شده

ج: اسم این را هرگز تخصیص نمی‌دهم.

س: یعنی آن چیزی که در برنامه مشهود است، این است که اعتبارات بخش‌های فرهنگی مثلاً سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات، آموزش عالی و آموزش و پرورش و نهادهایی که به آن‌ها فرهنگی می‌گویند، اعتبارات این‌ها افزایش پیدا کرده‌است. افزایش پیدا کرده، دلیل بر این است که ما به اهداف فرهنگی مان،

ج: اصلاً نمی‌رسید، اصلاً نمی‌رسید، این گونه،

س: اگر اضافه بشود، می‌گوئید نمی‌رسید.

ج: کم هم بشود، نمی‌رسید.

س: برای این که راهش این نیست. اگر هم کم می گوئید نمی رسید. پس در برنامه چگونه می خواهید قضاوت کنید؟

ج: بله. حتماً قضاوت می کنم می گویم اگر شما عدالت اجتماعی را محور توزیع ثروت قراردادید و محور تولید ابزار قراردادید، اهداف ارزشی پیدا می شود ولو تخصیص کمی نیاید. اگر تمرکز و تفاخر را اصل قرار دادید، آنها نمی شود ولو فرهنگ را قرار بدهید. این معنی برنامه است.

س: این که این را قرار دادید و قرار دادیم از کجا نمود پیدا می کند در برنامه؟

ج: روی اینکه مواد کیفی و کمی که قرار می دهید. می گوئید کارخانه ها به بخش خصوصی منتقل شود. پس از تمرکز بیرون آمدید، از عدالت اجتماعی بیرون آمدید و به سرمایه داری رفتید. می گویم کارخانه ها بر علیه ارزش ها چرخه های می چرخند است. می گوئید واگذاری صنایع به بخش خصوصی. می گویم اعدام، ارزش.

س: البته این جای خودش باید بحث شود آن طرف آن هم که محل تردید بوده است. بدهید دست دولت یعنی حذف مشارکت مردم.

ج: باید در شکل تعاونی های اوقاف بچرخد و این از ما سؤال می کند. ممکن است از ما سؤال نکید. ما روی رأی خودمان هستیم. ما بافت کیفی و کمی بودجه و برنامه را بر علیه ارزش می دانیم. به نفع دولت مادی می شناسیم.

س: این همان چیزی است که باید به آن پردازیم. از این بحث یک نتیجه ای برای تنظیم برنامه مان بگیریم.

ج: پس چگونگی‌ها کلاً چه نتیجه می‌دهند؟ چگونگی بهینه، نقد، بهینه برنامه، بهینه الگو. این موضوع بحث ما است نه موضوعات نقد. به عبارت دیگر چگونگی تبدیل، بهینه تبدیل. زمین تا آسمان فرق می‌کند. قابل قیاس نیست.

س: پس در نقد نقد به خود برنامه، خیلی نمی‌خواهیم پردازیم، برنامه چیست؟ برنامه‌هایی که نقد می‌شده چیست؟

ج: ما نه به موضوعات نقد می‌پردازیم، نه به موضوعات برنامه و نه به موضوعات الگو. به بهینه نقد‌ها و بهینه برنامه،

س: بهینه نقد‌ها می‌خواهیم نقد‌ها را ارزیابی کنیم تا بعد بشود آن را بهینه کرد.

ج: نقد روشی بررسی می‌کنیم.

س: پس نقد برنامه که می‌کنیم در واقع نقد الگوی برنامه می‌کنیم.

ج: نقد الگوی برنامه از جهتی می‌کنیم، در حالی که نقد الگوی برنامه که می‌کنیم، نقد منطق در مولد

الگوی برنامه بکنیم. یک منطق و فلسفه مادی علت این است که این‌گونه درست شده‌است.

س: سرفصل‌های بعدی را اگر نظری دارید بفرمایید. تا الگو و روش رفتیم. روش و مراحل را گفتیم.

فعالیت‌های تحقیق با مراحل تحقیق را عملاً یکی می‌شود؟

ج: نه. مراحل به صورت کلی می‌گوئیم سه مرحله است. مفاهیم سازه، یک مرحله است. فعالیت‌ها، تولید

است یعنی چه کارهایی بکنیم تا این بدست بیاید.

س: تلقی من هم از مراحل همین است. چون با آن وصف غیرعملیاتی‌اش می‌شود، همان چیزی که در

روش آوردیم. از آن وقت تا به حالا هم دنبال همین بودم که این فعالیت‌ها

ج: فعالیت‌ها می‌شود مباحثاتی را که می‌کنیم. به عبارت دیگر دقت‌های نظری، چالش. همین کاری که الآن می‌کنیم. بعد تطبیق. در حقیقت فعالیت‌ها دو بخش دارد بر حسب صفت. یک نوع فعالیت‌های مباحثاتی هست که ما یک چیزی را بیان کنیم و بعد شما نقد کنید اشکال کنید بعد احیاناً نظام سؤالات درست کنید. همین کارهایی که در تولید می‌کنیم. یا در تطبیق کردن‌اش عین هم را انجام بدهیم. یک فعالیت‌هایی هم است مثلاً کارهای کتابخانه‌ای خودتان با دوستان انجام می‌دهید.

س: پس مراحل را با روش چه فرقی می‌گذاریم؟ مراحل، لازم نیست این سه تا را از هم جدا کنیم؟

ج: روش تحقیق نظری و کتابخانه‌ای، مراحل تحقیق در سه مرحله انجام می‌گرفت یا در چهار مرحله تا تحلیل منابع تحقیق آنچه که در دست‌مان هست از. نقدها و از برنامه و الگو. فعالیت‌های تحقیقاتی، بحث‌های پژوهشی دارد و استقراء عینی.

س: فکر کنم مراحل و فعالیت‌ها را یکی کنیم

ج: مراحل سه مرحله است. موضوعاً دو تا است.

س: نزدیک می‌شود. بگوئیم روش‌مان نظری کتابخانه‌ای. مراحل‌مان نظری، کتابخانه‌ای، تحلیل. سه تا شد، نتیجه‌گیری.

ج: مراحل یک مفاهیم سازه‌ای داشت، یک تنظیم و طبقه‌بندی داشتید. یک تطبیق داشتید. این سه مرحله است.

س: این‌ها را آوردیم جزء روش.

ج: روش تحقیق خودش نظری و کتابخانه‌ای شد

س: خود این که روش تحقیق‌مان نظری چیست؟ کتابخانه‌ای چیست؟ لازم نیست بگوئیم.

ج: آن را به وصف می گوئیم. همه این را در بحث می گوئیم. می گویند روش تحقیق نظری چیست؟

می گوئیم بر اساس یک فلسفه، تحلیل کردم

س: دیگر، سرفصل‌هایی لازم نیست برای آن بیاوریم؟

ج: خیر. معرفی می فرمائید و الا این‌ها در مقام عمل که برسیم، روش تحقیق، حین تحقیق بکار گرفته

می شود. یعنی حین المباحثه روش بکار گرفته می شود.

س: ما عملاً این چیزی که می فرمائید به عنوان مراحل، اگر در روش بیاوریم، صرف نظر از آن تحلیل

آخر،

ج: حتماً فرق دارد. به عبارت دیگر روشی نیست.

س: باعث نمی شود که روش مان گویاتر بشود؟

ج: نه موضوعاتتان اصلاً روشی نیست. مخلوط کردن اش مراحل تحقیق در سه مرحله انجام می گیرد که

مرحله را بعد که زمان بندی می کنید سه تا سه تا سه ماه، سه تا یک ماه سه هفته، این غیر از مفهوم روش

است. غیر از فعالیت است. مرحله همیشه دقیقاً برابرش باید با زمان عینی قابل تطبیق باشد. مرحله اول از

تاریخ فلان شروع می شود تا تاریخ فلان

س: عیبی که دارد این است که ما وقتی روش مان را توضیح می دهیم یا روش تحقیق کتابخانه‌ای.

روش تان چیست؟ می گوئیم کتابخانه‌ای نظری. می گوید روش تحقیق کتابخانه‌ای تان چیست؟

ج: می گوئید روش، می نویسند، تعمیم دادن، تخصیص دادن این براساس یک فلسفه،

س: در نظری البته این می شود

ج: در کتابخانه، استقراء است. استقراء تأمین و تجزیه و ترکیب. چ

س: این را دوباره از مراحل اینجا آوردیم. تأمین تجزیه، ترکیب

ج: ولی در آنجا تأمین و تجزیه به عنوان یک مرحله آوردیم که یک کارهایی باید روی آن انجام بگیرد، یعنی به وصف نگاه کردن یا به موضوع نگاه کردن این دوتاست. می توان هیچ کدامش را تفکیک نکرد فعالیت و روش و مرحله را سه تا متحداً هستند می شود یک گونه نوشت.

س: حداقل باید آن را دو تا کرد. روش را جدا بگیریم چون روش، قید موضوع نباید بخورد. ولی مراحل و فعالیتها قید موضوع می خورد و اجرایی تر می شود. باید قابلیت این را داشته باشیم که بگوییم چه مقطع زمانی و چقدر هزینه. نسبت به بقیه چه نظری دارید؟ زمان بندی، امکان سنجی، دامنه تحقیق

ج: زمان بندی به دست خودتان است. امکان سنجی اش هم به دست خودتان است. دامنه تحقیق محدوده انتظارات طرفین می شود. دامنه تحقیق را.

س: در این سه تا یا چهار تا چگونه ترسیم کنیم؟

ج: دامنه را محدود

«وَصَلَّى اللهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۱

فهرست مطالب

عنوان جلسه:

۱ - انتظارات از مدل طبقه‌بندی نقدها

۲ - پیشنهاد اولیه در مدل طبقه‌بندی

مقدمه: بررسی مباحث گذشته ۴

۱ - انتظارات ما از مدل طبقه‌بندی نقدهای موجود ۴

۲ - مدل پیشنهادی اولیه برای ارزیابی نقدها (جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی در سطر و مبانی،

مقدورات و موانع، الگوی تخصیص در ستون) ۶

۱/۲ - شناخت مبانی بر اساس جهان‌بینی ۶

۲/۲ - شناخت مقدورات و موانع بر اساس مبانی ۶

۳/۲ - مقدورات «انسانی، ابزاری، امکانی» بزرگترین دسته‌بندی مقدورات ۷

۱/۳/۲ - تفاوت اوصاف امکان انسانی در دستگاه الهی (اعتقادات، تحصیلات، کار) با دستگاه مادی (تحصیل، کار،

مصرف) ۷

۴/۲ - مقدورات «ساده، مکانیکی، الکتریکی یا الکترونیکی» انواع مقدورات ابزاری ۸

۵/۲ - تبدیل موضوع در جریان تکامل از طریق تخصیص مقدورات به حل موانع از طریق الگوی تخصیص ۸

۳ - ذکر دو نکته پیرامون اوصاف مدل طبقه‌بندی ۸

۱/۳ - یکی بودن «مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص» نقد برنامه با «مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص» برنامه ۹

۱/۱/۳ - شمولیت این اوصاف برای بدست آوردن دین نقد و دین برنامه ۹

۲/۳ - تفاوت «مبانی، استراتژی، نظام وابستگی» پذیرفته شده ناقد (دین نقد) با قرار گرفتن یکی از این سه به عنوان

موضوع ناقد ۱۰

۱/۲/۳ - لزوم بررسی «مبانی، استراتژی، نظام وابستگی» مورد قبول ناقد علاوه بر نقد او بر یکی از ارکان برنامه ۱۲

جمع‌بندی بحث ۱۳

بسمه تعالی

جلسه ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۱۹/۱۱/۷۹

مقدمه: بررسی مباحث گذشته

حجت‌الاسلام پیروزمند: در این سر فصل جدید بحث، بررسی نقدهای انجام گرفته بر برنامه دوم مطرح است که طبیعتاً در قدم اول باید بتوان به روشی برای ارزیابی نقدها رسید.

برای این کار ابتدا جدول ماتریسی تنظیم شده را متناسب با این کار باید تکمیل کرد. تنظیم جدول هم به این شکل بود که در سطر آن «جهان‌بینی و اهداف، استراتژی، نظام وابستگی» و در ستون هم «نقد برنامه، نقد روش برنامه، طرح روش برنامه» نوشته می‌شود طبیعتاً آن چیزی که در ستون است باید متناسب با این کار تغییر بکند.

۱ - انتظارات ما از مدل طبقه‌بندی نقدهای موجود

لیکن قبل از این که بتوان به گمانی مشخص نسبت به این رسید، مشخصاً باید به کاربری، نتیجه و انتظار از مدلی که طراحی می‌شود توجه کامل داشت.

این مدل چند ویژگی دارد:

۱ - باید حتی‌المقدور جامعیت نسبت به نقدها داشته باشد.

۲ - دینی بودن؛ منظور صبغه دینی داشتن مدل است. عبارت دیگر باید بتواند دین برنامه یا برنامه دینی را نشان بدهد. به این صورت که آنهایی که نقد کردند چقدر توانسته‌اند دین برنامه را نشان بدهند؟

۳ - دینی بودن خود الگوی ارزیابی نقد است. یعنی وقتی که یک موضوع به دست متتبع داده می‌شود که می‌خواهد نقدی را مطالعه کند باید بتواند بوسیله این الگو مثل یک کلیشه که روی آن می‌گذارد و بر آن تطبیق می‌دهد، بگوید این جاهای آن پر و اینجاهایش خالی است. یعنی این توانایی‌ها را دارد، به این امور توجه کرده و به این امور توجه نکرده و آن جایی که توجه کرده، خوب توجه کرده باید توجه کرده است. اینکه خوب توجه کرده یا بد توجه کرده همان جنبه دینیش را تأمین می‌کند. مثلاً به مسأله ناهماهنگی بین بخش فرهنگ و اقتصاد در برنامه توجه کرده و این را هم توانسته خوب نشان بدهد. لیکن باید معلوم گردد که آیا این را از موضع یک تکنوکرات بررسی کرده یا از

موضع کسی که خواسته دین محور و ارزش مدار باشد؟ پس باید طبق آن الگو بتوان این امور را از هم تفکیک کرد و این همان دین نقد برنامه است. بنابراین منظور این است که حداقل در شاملترین وجه بتوان به ابعادی رسید که کاملترین نقد را تشکیل می دهند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ماتریس آن در پایان چند بخشی باید باشد؟

(س): چند بخشی بودن آن قابل تغییر است. اما اصل اینکه چند بخشی باشد به چه معنا است؟

(ج): یعنی زمان می برد در حالیکه فقط ۱۲ جلسه وقت هست.

(س): البته به قید زمان، معدلش زمان است ولی در محدوده زمان ۳ تا، ۹ تا، ۲۷ تا یا هرچه را که می توان انجام داد باید انجام داد.

(ج): بله، اما حتماً در ۱۲ جلسه به هشتاد و یکم نمی توان رسید. بلکه به بیست و هفت تا هم بعید است که بتوان رسید.

(س): بله، اما اگر ۹ تا باشد و این کار از آنها بیاید، مشکلی نخواهد بود.

(ج): بله، ولی ۹ تا حداکثر (باصطلاح) بخشها است. بنابراین انتظاری که وجود دارد باید کمی تعدیل بشود، به این صورت که وقتی بیست و هفت نه می شود معنایش این است که کلش و به صورت اجمالی تر بیان می گردد.

۲ - مدل پیشنهادی اولیه برای ارزیابی نقدها (جهانبینی، استراتژی، نظام وابستگی در سطر و مبانی، مقدرات و موانع، الگوی تخصیص در ستون)

به نظر می رسد که این جدول، جدول خوبی است.

باید در سطر آمد و این سه واژه را در آن سه واژه به صورت مفرد تعریف کرد. حال آن چیزی که الان لازم

است اینستکه جهانبینی آن چه چیزی می باشد؟ استراتژی بر اساس مثلاً مبنا و مبانی الف و ب و ج، چه چیزی

و نظام وابستگی یعنی مدلس چه می شود؟ اگر الگوی تخصیص قسم سوم قرار گیرد، بهتر است. بر اساس مبنا

باید مقدرات و موانع را شناسائی کرد. یعنی مبنا می گوید که نیروی های حزب اللهی مانعند یا مقدر؟ انگیزه

مذهبی مانع است یا مقدر؟ انگیزه سود مانع است یا مقدر؟ اینکه چه انگیزه ای مقدر و چه انگیزه ای مانع

است را چه کسی پاسخ می گوید؟

کلاً پاسخ این نوع سؤال را مبانی در بخش جهان‌بینی ارائه می‌دهد. حال اگر در جهان‌بینی ماده اصل است و انسان اکونومیک متأثر از ماده و اثرگذار بر ماده اصل بوده و آن انسان نرمال و طبیعی می‌باشد، طبیعی است که مقدورات بر این مبنا انگیزش‌های مادی خواهند بود.

بعد انگیزه تنها هم کافی نیست. البته برای این‌هایی که الآن بیان می‌گردند، ماتریس درست نمی‌شود؛ ولی به صورت کلی توضیح داده می‌شوند. پس اندیشه‌های مادی هم مهم است.

۲/۲ - شناخت مقدورات و موانع بر اساس مبانی

یعنی اینکه می‌گویند باید مردم به فکر کردن در نرخ سود عادت کنند، هرگز به «تجاز لن تبور» و هزینه کردن کردن برای جایی دیگر نیندیشند. هرگز نسبت به پول‌هایی که هزینه کردن آنها راندمان مادی نداشته و در جهان مادی نمی‌آید، فکر نکنند. اینرا رسماً نمی‌گویند بلکه (باصطلاح) با پوشش کارشناسی سرمایه‌داری می‌گویند به این که اگر مردم را به قناعت یعنی مصرف نکردن، به زهد (ترک حلال به قول خودتان)، به آخرت و کوچک کردن دنیا دعوت کنید، این‌ها ضد اقتصاد است؛ این چه نحو تبلیغات است؟! یک شخصی که اهل اقتصاد بود می‌گفت: باید وضع این مجالس ختم را عوض کرد. بنابراین هنگامیکه مبانی ملاحظه گردند، مفهوم مقذور و مانع شناخته می‌شود و این مهمترین مطلبیست که دین هر برنامه یا دین هر نقدی را معین می‌کند. مانع را هم معین می‌کند. بسیار ساده‌اندیشانه است که شخص موانع و مقدورات انسانی را به حساب نیاورد و فقط به موانع و مقدورات ابزاری و طبیعی بپردازد. هرچند که آنها هم موانع و مقدورات هستند. اگر نباشد موانع و مقذور تغییر پیدا کند اولویت‌ها و الگوی تخصیص (سهم و نسبتها) هم طبیعتاً عوض می‌شود. منتها مسئله اینستکه چه مقدوری به حلّ چه مانعی، برای رسیدن به چه هدفی تخصیص پیدا کند؟

۳/۲ - مقدورات «انسانی، ابزاری، امکانی» بزرگترین دسته‌بندی مقدورات

دسته‌بندی‌های کلی مقدورات و موانع و بخشی‌هایشان از دسته‌بندی‌های بسیار مهم است. اگر «انسان، ابزار، امکان»، فرضاً بزرگترین دسته‌بندی باشد، آن وقت در درونش «وضعیت مثلاً انگیزه، اندیشه، رفتار و انضباط آدم» می‌آید. اندیشه هم به مفهوم کلاسه تحصیلاتش، انگیزه به معنای وضعیت اقتصادی و کارآمدی خواهد بود. یعنی آن کلاسه‌ای را که بلد است چگونه می‌تواند پیاده کند. پس بصورت ساده اینگونه نوشته می‌شود که اعتقاداتش چیست، تحصیلش چقدر است و چکار می‌کند (اشتغالش چیست)؟ این سه تا، تقسیم‌بندی کلی اجتماعی آن می‌شود.

۱/۳/۲ - تفاوت اوصاف امکان انسانی در دستگاه الهی (اعتقادات، تحصیلات، کار) با دستگاه مادی (تحصیل، کار، مصرف)

(س): این تقسیم چه چیزی است؟

(ج): تقسیم نیروی انسانی که «اعتقاد، تحصیل، اشتغال» است. هرگاه این گونه تقسیم نشده باشد و فقط «تحصیل و اشتغال و مصرف» گفته شده باشد، معنایش این است که جای انگیزه یعنی جای اعتقاد را تحریکات مصرفی (نیاز) گرفته است. بعبارت دیگر دینش دین دنیاپرستی است. در نوع پرسشنامه‌های بانک ملی، «تحصیل، اشتغال، الگوی مصرف» است. بلافاصله گفته می‌شود معنای اینکه تحصیل نوشته می‌شود این است که کلاسه کارآمدی چقدر است، آیا برابر با این کلاسه هم به آن شغل داده‌اند یا نه و دینش چه چیزی هست؟ در جواب هم گفته می‌شود دینش، مصرف و نیازش است. آن وقت اگر خانه‌اش بصورت ساده توضیح داده شد ولی تحصیلاتش، تحصیلات تخصص هست، بدش می‌آید. می‌گوید این که در آمدش باید خوب باشد، چرا در آن خانه زندگی می‌کند؟ چرا احساس نیاز نمی‌کند که خانه‌اش را عوض کند؟! اگر ماشینش هم ماشین ساده‌ای تعریف شد، می‌گوید چرا احساس نیاز نمی‌کند؟ این آدم نرمالی نیست؛ پس درس را برای چه چیزی خوانده است؟! بنابراین نیروی انسانی شناسایی گردید.

۴/۲ - مقدورات «ساده، مکانیکی، الکتریکی یا الکترونیکی» انواع مقدورات ابزاری

مقدورات ابزاری را هم باید ملاحظه کرد. ابزار می‌تواند ساده، مکانیکی، الکتریکی یا الکترونیکی باشد. با یک ابزار دستی و ساده انتظار نمی‌رود افکار کسی که می‌خواهد با آن کار کند، فکر تخصصی باشد. اما اگر مکانیکی شد و یک نظام پیدا کرد؛ از ساده بودن درآمد و ماشین شد، یک ماشینی که یک مکانیسم و ساختاری دارد فقط یک تکنسین می‌تواند با آن کار کند. همچنین اگر الکتریکی یا الکترونیکی شد حتماً متخصص از لیسانس به بالا می‌خواهد. اگر گفته شد ابزار تولید کشاورزی کشور گاوآهن هست می‌گویند این ابزار نمی‌تواند با نیروی فوق تخصص کار کند. نمی‌شود به کسی که دکترای کشاورزی دارد بگویند: لطفاً این گاو را در بیابان راه می‌اندازی، برای اینکه سنگینی هم داشته باشد و گیرش روی زمین بنشیند پایت را روی چوب می‌گذاری و روی این قسمت می‌نشینی! زیرا این ربطی به دکترای کشاورزی او ندارد. بله اگر وسیله کشاورزی الکترونیکی بود ربط دارد. یعنی باید تنظیمات خاصی که در بین مواد مختلف هست بوسیله این کامپیوتر برای آب، خاک، گیاه و... تنظیم کند. در اینصورت ابزار هم متناسب با وضعیت سطح تحصیل او خواهد بود.

(س): این نیروی انسانی، مقدورات و ابزار برای کجا و چه قسمتی آورده شد؟

(ج): مقدورات یعنی طبقه‌بندی. به بیان دیگر یک جدول دیگر ذکر می‌شود که یک طرفش مبانی را از الهی، الهی تا الحادی، الحادی، الحادی طبقه‌بندی می‌کند. مقدوراتش را هم ذکر می‌کند. الگویی که بین این دو تا تخصیص می‌دهد بر اساس آن مبانی معین می‌شود.

(س): آیا منظور، مقدورات نیروی انسانی و مقدورات ابزاری است؟

(ج): مقدورات ابزاری و مقدورات طبیعی مورد نظر است. یعنی انسان، ابزار، امکان و تقسیماتش.

۵/۲ - تبدیل موضوع در جریان تکامل از طریق تخصیص مقدورات به حل موانع از طریق الگوی تخصیص

الگوی تخصیص نسبت به یک مقدر است. بر اساس یک مبنا، مقدری که از انسان و مانعی که در تکامل شناخته شده به حل مانع تخصیص داده می‌شود. مثلاً الگوی تخصیص یعنی چه؟ تبدیل موضوعات در جریان تکامل از طریق تخصیص مقدورات به حل موانع است.

۳ - ذکر دو نکته پیرامون اوصاف مدل طبقه‌بندی

۱/۳ - یکی بودن «مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص» نقد برنامه با «مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص» برنامه

(س): اینجا چند ابهام وجود دارد که در مورد آنها بحث می‌شود. یکی اینکه رابطه مبنا و مقدر و الگو گفته شد.

(ج): بله مفردات اینکه مبانی، مقدورات و الگوی تخصیص چه چیزی هست. یعنی واژه‌هایی که بکار گرفته می‌شوند، همه گفته شدند. قبلاً هم مفردات جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی بیان شده بود. بعد از اینکه این دو تا بیان گردیدند باید در یکدیگر ضرب شوند.

(س): قبل از ضرب لازم است مشخص شود که آیا اینها مبانی، مقدورات و الگوی تخصیص برنامه هستند یا نقد برنامه؟

(ج): اگر مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص برای نقد برنامه هم باشد عین همین انجام می‌گیرد. یعنی برای هر نقدی اینگونه است.

(س): باید گفت مقدورات و موانع نقد معنا ندارد. مگر اینکه گفته شود کسی که نقد کرده به مبانی چقدر توجه کرده است؟

(ج): خیر، نقد بدون مبنا انجام نمی‌گیرد. نقد دارای مبنایی است.

(س): آنها هم همین را تفکیک می‌کنند. یعنی این جدولی که درست می‌شود آیا مختصات نقد را بررسی می‌کند یا مختصات نقد برنامه را می‌گوید؟ یا اینکه می‌گوید اگر کسی بخواهد نقد بکند و نقد برنامه را کامل انجام دهد باید مبنا، مقدورات و موانع، الگوی تخصیص آنرا دیده باشد.

(ج): اصل این کار اثر دارد بدون اینکه گفته شود دیده یا ندیده است. ممکن است خودش شاعر به این مطلب نباشد و لکن از همین که در الگوی تخصیص و تغییر موضوعات حرف می‌زند معلوم می‌شود که مقدر و مانع را از کجا و به چه مبنایی می‌بیند؛ در جهان‌بینی، در استراتژی و در نظام وابستگی نظرش چیست؟ به عبارت دیگر دین نقدش را از این طریق می‌توان بدست آورد.

۱/۱/۳ - شمولیت این اوصاف برای بدست آوردن دین نقد و دین برنامه

شمولیت این به اندازه‌ای است که هم دین نقد را می‌توان بدست آورد هم دین برنامه را و هم دین طرحی که گفته می‌شود دینی بودن الگوی ارزیابی است. یعنی این سه تا را جامع است.

۲/۳ - تفاوت «مبانی، استراتژی، نظام وابستگی» پذیرفته شده ناقد (دین نقد) با قرار گرفتن یکی از این سه به عنوان موضوع ناقد

(س): به هر حال مبانی که به دست می‌آید مبانی ناقد در نقدش است.

(ج): (۱) مبانی بر ناقد در نقدش (۲) مبانی برنامه در تولید برنامه (۳) مبانی خود ما در نقد نقدها است.

(س): منظور از سؤال استراتژی ناقد بود.

(ج): ناقد استراتژی دارد بدون اینکه متوجه باشد.

(س): آیا نقدش نظام وابستگی دارد یا ندارد؟ باز هم نظام وابستگی نقد غیر از این است که ناقد در نقد خودش به نظام وابستگی برنامه توجه داشته است یا نه.

(ج): بله، حتماً غیر از آن است. قبل از این مطلب که به مُدل برنامه توجه دارد یا نه، گفته می‌شود که مجبور است در یک نظام حرف بزند و در غیر اینصورت حرف نمی‌تواند بزند. اینجا ناقدی نقد می‌شود که موضوع نقدش سطوح مختلف می‌تواند داشته باشد؛ لذا این مطلب همه آنرا می‌تواند در برگیرد و این شامل‌ترین مطلب در برنامه است. اینکه می‌تواند طرف شاعر به کارش نباشد برای اینستکه برنامه ناشی از یک علمی است. آن علم نمی‌شود که مبنا نداشته باشد. ممکن نیست ناقد آن علمی را نداند که مقدر و مانع موضوع تخصیص هست یا الگوی تخصیص

نداشته باشد. نمی‌تواند آن علم تکیه به جهان‌بینی در مبنایش نداشته یا استراتژی نداشته باشد. یعنی سیر تحولات را در خود آن علم صحبت نکند؛ بعد بگوید من تخصیص مقدر و مانع می‌دهم تا تغییر پیدا شود.

(س): حال سؤال بصورت مشخص‌تر این است که وقتی نقد مثلاً (الف) بوسیله این جدول می‌خواهد ارزیابی گردد-

صرف نظر از اینکه آن طرف شناخته شود یا نه - جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی نقدش چیست؟

(ج): در نقدش الگوی تخصیص را چگونه به کار برده و چه چیزی را به چه چیزی تخصیص داده است؟ موضوع نقدش

چه چیزی است؟

(س): بله همین بنا است تفکیک گردد.

(ج): می‌گویند الگوی تخصیص الگوی تخصیص (ب) است؛ تخصیص (ب) بر اساس مقدمات‌شناسی مثلاً (د) است

و مقدمات‌شناسی (د) بر اساس مبانی (پ) است. می‌گویند پس جهان‌بینی‌اش پیدا کردن مجهول می‌باشد. دین

برنامه و دین نقد را کسی ذکر نمی‌کند. برای بدست آورده ابزار استنباط و تحلیل باید این نه تا ضرب در هم شود.

می‌توان این نه تا را استخراج کرد و مستنداً گفت که طرف می‌تواند خودش شاعر بر مبنایش نباشد و یک مقداری را

تقلیدی گرفته باشد؛ ولی لوازم کلامش در مرحله دومی یا سومی یا چهارمی و... معلوم خواهد شد. گفته می‌شود که

این سخن از آقای احمد توکلی متدین است ولی ایشان خودش التفات نداشته که این سخن را بر اساس این معادله

گفته که حتماً این لازمه عینی را هم دارد. یعنی دین این سخن اینست هرچند که ایشان متدین به این نباشد.

(س): وقتی که یک نقدی ارزیابی می‌گردد گاهی گفته می‌شود که مبانی، مقدمات و موانعی که در این نقد دیده

شده و الگوی تخصیصی که این نقد از آن پیروی کرده و بر اساس آن نقد انجام شده چیست؟

(ج): وقتی که در بالای همه این‌ها نقد نوشته می‌شود به این معنا است که همه در کلمه نقد ضرب شده و «نقد

جهان‌بینی، نقد استراتژی، نقد نظام وابستگی، نقد مبانی، نقد مقدمات، نقد الگوی تخصیص» نتیجه می‌شود. حال

یک چیز دیگر هم می‌تواند باشد و آن ارزیابی نقد است. یعنی با سه قید هم می‌توان آن را خواند و نوشت: «ارزیابی

نقد مبانی». البته در این مورد ناقدینی می‌باشند که این نقدها را دقت می‌کنند. انتظار اولیه‌ای که وجود دارد اینستکه

جامعیت نسبت به نقدها، نسبت به ارزیابی و نسبت به برنامه باید بالاتر برده شود زیرا یکی از بخشهای موضوع

جامعیت، نقدها هستند.

(س): پس یک شکل ارزیابی که بیان گردید و مورد تأیید هم قرار گرفت این بود که الگوی تخصیصی را که ناقد پیروی کرده و بر اساس آن نقد کرده چیست؟ گاهی هم گفته می‌شود این نقدی را که انجام داده آیا بر طبق مبنا انجام گرفته است یا نه؟

(ج): این را دیگر معنای دین نقد نمی‌گویند. دین نقد قبلاً بیان شد؛ با توجه به این که تحلیل گردید و علی‌حده قرار داده شد. بنابراین دین نقد بوسیله به کارگیری این جدول است. کارآمدی این دین نقد هم در عملیات نقد است.

(س): حال سؤال این است که سطح نقدش چگونه است؟

(ج): بله، آیا در سطح نقدش اصلاً توجه داشته به دین برنامه یا توجه نداشته؟ اگر توجه نداشته به دین برنامه آیا اصلاً توجه به مدل برنامه یا نظام برنامه داشته یا به آن هم توجه نداشته است؟ دین برنامه یک حرف است، مدل برنامه یک حرف و خود برنامه یک حرف دیگر است. این در سه سطح بود.

(س): بنا است که همین تفکیک شود.

(ج): این می‌شود کارآمدی نقد. ابتداً دین نقد دو کارآمدی نقد داشت. با هر دین باطل یا حقی که هست کارآمدی در سطح تأمین یا بالاتر آن خواهد بود که دقت می‌کند تناسبات را به هم بریزد تا کارآمدی‌اش بالاتر رود.

(س): اینکه کارآمدی نقد چقدر است پله بعدی است. در مرحله اول سؤال اینست که ناقد در نقد خود به چه پارامترها و متغیرهایی توجه کرده و به چه پارامترهایی توجه نکرده است.

(ج): پس در سطح به اصطلاح دین برنامه یک مطلب دانش برنامه است که به خود دین نقد و دانش نقد می‌توان اشکال کرد و گفت دانش او ناهنجاری را نفهمیده که ریشه‌اش از کجا است و دانشش بسیار سطحی بوده است.

۱/۲/۳ - لزوم بررسی «مبنای، استراتژی، نظام وابستگی» مورد قبول ناقد علاوه بر نقد او بر یکی از ارکان برنامه

(س): به هر حال این مهم است که در ارزیابی نقد باید توجه کرد که از چه زاویه‌هایی مسأله دیده شود. الان به صورت مشخص دو دید و دو زاویه نسبت به مسأله وجود دارد. یکی این که گفته شود، آن اندیشه‌ای که بر اساس آن ناقد نقد کرده چه چیزی بوده است؟ اعم از هر مبنایی که پذیرفته و بر اساس آن نقد کرده است.

(ج): یعنی انگیزه‌اش ملاحظه می‌گردد.

(س): وقتی که گفته می‌شود مبنایش چه چیزی است؟ انگیزه معنا ندارد. همچنین است وقتی که گفته می‌شود الگوی تخصیص چه چیزی است؟

(ج): خیر، هر وقت که لقب دین آورده شد.

(س): حالا این لزومی ندارد؛ باید دین او را دید که چه چیزی است بعد به این رسید. آیا وقتی که گفته می‌شود موانع و مقدورات را چگونه دیده، انگیزه‌اش منظور است؟ حالا حساسیت وجود ندارد که اسم انگیزه روی این گذاشته شود مگر این که این عنوانها تغییر کنند.

(ج): خیر، بعداً توضیح داده می‌شود که چرا لقب «انگیزه و اندیشه و عمل» به کار گرفته می‌شود. اگر انگیزه در خود نقد حضور داشته باشد سؤال می‌شود که گرودن یعنی گرایش چرا در گزینش مبنا اثر دارد؟ مبنای متناسب هم که مبنای فلسفی نیست.

(س): بنا نیست که انگیزه محاکمه و ارزیابی گردد، بلکه اثرش مورد نظر است، یعنی به هر انگیزه دنیاپرستی یا خداپرستی آمده و بر اساس این مبنا این نقد را انجام داده، مبنایش غلط است.

(ج): اگر سازگاری و نازگاری مبنا با انگیزه سنجیده نشد و کارآمدی عملی داشت آن وقت چه باید گفت؟

(س): صحت و سقم مبنا را باید با مکتب سنجید نه با انگیزه ناقد.

(ج): آن چیزی که مکتب یا اعتقاد گفته می‌شود همان معنای انگیزه پیدا می‌کند. یعنی کلاً اعتقاد یک امر فلسفی نیست. بلکه اعتقاد علت گزینش مبانی فلسفی مختلف می‌شود.

جمع‌بندی بحث

(س): اگر این دو نکته صحیح است می‌توان به یک جمع‌بندی رسید و جزئیاتش را انشاءالله ادامه داد. پس یک چیزی که در ارزیابی نقد لازم می‌باشد این است که مبنای این ناقد در نقدش چه بوده، مثلاً الگوی تخصیصی که بر اساس آن نقد کرده چه بوده، جهان‌بینیش چه بوده، استراتژی و نظام وابستگی را که پذیرفته چه بوده است؟

یک جهت دیگر این است که از یک زاویه دیگر از این مهره‌ها استفاده شده و گفته شود در نقدی که کرده آیا الگوی تخصیص را یا نظام وابستگی یا استراتژی را نقد کرده است؟ یا اینکه دو تا را نقد کرده است؟ یعنی در نقد خودش روی چه پارامترهایی که متغیراند دست گذاشته و روی چه پارامترهایی دست نگذاشته است؟ بعبارت دیگر با صرف نظر از این جدول، ابتدائاً در ارزیابی نقد به چه چیزی احتیاج است؟ بعبارت دیگر آن انتظاراتی که وجود دارد یک

درجه روشن‌تر شده و گفته می‌شود که در ارزیابی نقد باید یک جدول مختصات درست کرد و گفت که نقد جامع این است. به بیان دیگر یک محک درست می‌شود که همه را با آن سنجیده و گفته می‌شود نقد جامع این است. پس این یک امری است که ابتدائاً به نظر می‌آید که در ارزیابی نقد به آن احتیاج است. مسأله دوم این است - تا هر جا که رفته - در یک کلمه، دین او در نقد چه بوده و از چه دیدگاهی نقد را انجام داده است؟ چه اینکه دین به انگیزه یا اندیشه ناقد تعبیر شود؛ یا به آن روحی تعبیر گردد که بر ناقد حاکم بوده و از آن دیدگاه آمده یک مهره از این جدول را بررسی کرده و فقط در مورد الگوی تخصیص حرف زده یا راجع به این که موانع و مقدورات در برنامه خوب شناخته نشده و بر اساس یک شناخت ناصوابی که از مقدورات و موانع، برنامه‌ریزی انجام گرفته، فقط حرف زده است. ولی در همین یک مهره‌ای که حرف زده سؤال می‌شود که مبنای او در این کار، الگوی تخصیص و جهان‌بینی او در این قضاوت چه بوده است؟ این جنبه دوم در ارزیابی است. آیا این تفکیک درست بوده است؟

(ج): بله، باید تفکیک کرد. برای سؤال‌های جلسه آینده مسئله مشابه بودن نظام وابستگی به الگوی تخصیص است، اگر فرقی داشته باشند. همچنین مسئله مبانی و جهان‌بینی مطرح خواهد بود. به عبارت دیگر ابتدا کاملاً باید تفاوتش بیان بشود؛ یعنی تفاوت مفردات. سپس معلوم شود که تفاوت از گونه تفاوتی است که قابلیت ضرب در هم را دارد.

(س): در ضربش هم بحث نشد و الآن واقعاً ضربش مشکل است. سومین محوری که وجود دارد اینستکه در فرض جامعیت عناوین یاد شده آیا به صرف توضیح مفردات می‌تواند انتظارات را برآورده کند یا اینکه لازم است مثلاً یک نه تایی دیگر مثل سطوح نقد، به آن اضافه گردد؟ آیا نه تا را نمی‌شود کمتر کرده و یک ماتریس دیگری علی‌حده درست نمود؟ با توجه به اینکه سه فرض درباره‌اش هست، یک فرض این که سه تا ضرب بشود در اینها و اینها را بیست و هفت تا بکند. یک فرض این که یک نه تا کنار اینها قرار بگیرد. یک فرض هم این باشد که یک سه تا از این جدول، حالا چه جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی و چه موانع و مقدورات و الگوی تخصیص باشد که با سه تایی دیگر علی‌حده تبدیل به یک نه تا بشود. یعنی دو نه تا وابسته به هم، نه تایی مستقل، تحویل داده بشود و تبیین لازم انجام بپذیرد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۲

فهرست مطالب

عنوان جلسه: بررسی اوصاف مورد نیاز در تولید مدل ارزیابی نقدها

- ۱ - تفاوت الگوی ارزیابی نقدها با الگوی نقد ۱۷
- ۱/۱ - طبقه‌بندی نقدها در الگوی ارزیابی و بدست آوردن قدرت پیش‌بینی، کنترل و هدایت در الگوی نقد ۱۷
- ۲/۱ - تفاوت مدل مفاهیم در الگوی ارزیابی نقدها با الگوی نقد ۲۰
- ۲ - بررسی و مقایسه اجمالی بعضی از اوصاف مطرح شده در جلسات گذشته ۲۱
- ۱/۲ - تفاوت مقدمات و موانع مورد نظر در استراتژی با مقدمات و موانع در برنامه ۲۱
- ۲/۲ - تفاوت استراتژی با سیاست‌گذاری ۲۱
- ۳/۲ - تطبیق مبنأ، ساختار، آثار به «مبنأ و مقدمات و موانع و الگوی تخصیص» ۲۲
- ۴/۲ - نقد به «تشخیص، تخصیص، اجرا» تقسیم دیگری برای نقدها ۲۳
- ۵/۲ - «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» عامترین اوصاف در تنظیم الگوی ارزیابی نقدها ۲۴
- ۶/۲ - ضرب این اوصاف در یکدیگر به جهت بدست آوردن مدل ارزیابی نقدها ۲۵
- ۷/۲ - لزوم اوصاف «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» و مدل ارزیابی برای بررسی دین برنامه ۲۶
- ۳ - بررسی وجه حسن یا عیت ندیدن تناسب این اوصاف با یکدیگر ۲۷
- ۱/۳ - سهولت انتقال و طبقه‌بندی در فرض ضرب نکردن اوصاف در یکدیگر (وجه حسن) ۲۸
- ۲/۳ - حاکم نبودن ساختار درختی بر این اوصاف در صورت ضرب نکردن (وجه عیب) ۲۸
- ۴ - لزوم سه سطح از کار در روند پژوهش ۲۹

۱/۴ - آوردن اوصاف بدون توجه به ترتب ۲۹

۲/۴ - درست کردن تقسیم‌بندی درختی در مرتبه دوم و عدم شکل‌گیری کل در این سطح ۲۹

۳/۴ - درست کردن مدل ماتریستی در مرتبه سوم ۲۹

بسمه تعالی

جلسه ۲ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۲۵/۱۱/۷۹

۱ - تفاوت الگوی ارزیابی نقدها با الگوی نقد

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: سؤال اول این است که آیا الگوی ارزیابی نقدها با الگوی نقد یکی است؟ یعنی الگویی که می‌خواهد نقدهای بر برنامه را نقد بکند آیا با الگوی نقد خود برنامه یکی است؟ وجه مشترک دارند ولی حتماً وجه مختلف هم دارند. بنابراین نحوه ملاحظه‌اش فرق پیدا می‌کند. یعنی روی نقدها، این دسته‌بندی می‌آید، بیان می‌شود مثلاً چه وضعی دارد، آیا توجه به مبنا یا توجه به مقدرات و موانع یا توجه به الگوی تخصیص یا جهان‌بینی و استراتژی نکرده است. این شش موضوع هم در نقدها و هم در نقد نقدها قابل جریان است. یعنی هم نقد در برنامه و هم نقد نقدها، در هر دو قابل طرح است. منتهی نحوه تعریف آن تعمیم و تخصیص پیدا می‌کند. یعنی حتماً در نقد نقدها قرار نیست چیزی بیان شود که جریان تکامل را تحویل بدهد. بلکه قرار است بیان شود نقد وضعی انجام گرفته است، چون این نقد قادر نیست برنامه را بهینه بکند. ولی در نقد برنامه قرار است بیان شود «دین» خود برنامه چه چیزی است. برنامه دینی در طرح چه چیزی است؟

۱/۱ - طبقه‌بندی نقدها در الگوی ارزیابی و بدست آوردن قدرت پیش‌بینی، کنترل و هدایت در الگوی نقد

بنابراین اگر قرار باشد یک فرضه‌ای معین شود یعنی یک ضربی صورت بگیرد تا یک پیش فرضه‌ای معین شود بعد آن پیش فرضه عینک مطالعه نقدها قرار بگیرد، نه اینکه با آنها واقعیت ملاحظه شود، آنگاه می‌توان بر اساس این فرضه نقدها را ملاحظه کرد. فرضاً ۹ شاخصه از بین این شش موضوع باید بدست بیاید و ۹ تعریف مفروض بیان می‌شود که صرفاً طبقه‌بندی نقدها را تحویل می‌دهد، نه محرکشان را. به بیان دیگر محصولش نمره‌دادن، ارزیابی و قیمت‌گذاری است و اصلاً کاری به اینکه قدرت کنترل و هدایت و پیش‌بینی داشته باشد، ندارد، بلکه فقط به آن نمره می‌دهد. حتی وقتی که بررسی می‌کند که آیا تکامل را نتوانسته یا نتوانسته ببیند، از جهت نمره دادن نگاه می‌کند. نتوانسته دین برنامه را ببیند یا نتوانسته است، از جهت طبقه‌بندی فقط ملاحظه می‌کند و هیچ چیز باصطلاح اضافه‌تر از این نیست، بلکه فقط طبقه‌بندی را منطقی می‌کند و می‌گوید این در طبقه‌بندی پنجم این در طبقه اول، آن در طبقه هفتم و این در طبقه نهم قرار می‌گیرد. ارزششان را از نظر منزلت موضوعی طبقه‌بندی و اثبات می‌کند و به آنها

«جای» می‌دهد. اما برای نقدها نظام و مفهوم موجود عینی متغیر قائل نمی‌شود، تعاریفی را ملاحظه می‌کند که این تعاریف را طبقه‌بندی کرده است. البته اینکه کسی بگوید افکار عوض می‌شود چطور می‌شود این گونه که می‌دیدند چنین و چنان می‌شود. مفاهیم چنین و چنان می‌شود، آن را نمی‌خواهد انجام بدهد. بلکه فقط نمره می‌دهد که این کلاس اول و آن کلاس نهم است. و معین کردن کلاس کار بسیار خوب است.

اگر کلاسه به اثبات برسد سیر خیلی از نقدها جزو رده ابتدائی تلقی می‌شود. و معلوم می‌شود که خیلی از نقدها، نمی‌تواند برنامه را نقد کند و این بخلاف نقد خود برنامه است. خود برنامه عملیاتی نسبت به یک موجود عینی برای یک تغییر و تکاملی انجام می‌گیرد. حتماً نظام و تأثیر دارد و حتماً به طرفی برنامه را می‌برد ولو منشأ ناهنجاری شده باشد. حتماً آثارش قابل پیش‌بینی کنترل و هدایت است ولو دین آن دین مادی و موانعش روز به روز زیاد شود، ولو تاکتیک‌هایش را مجبور باشد عوض بکند، چون در طرح هم برنامه دینی می‌خواهد موضوع عینی متغیر را ملاحظه کند، بنابراین در نقد برنامه و طرح برنامه دینی، این دو که موضوع خود برنامه می‌شود، تبدیل کردن موانع به مقدرات است. حتماً نظام و موجود وحدت و کثرت دارد، اصلاً یک دستگاه و یک عینک برابر یک شی متغیر است. فرقی کاملاً روشن شد. نحوه دسته‌بندیها در طبقه‌بندی و در مطالعه کثرت و وحدت، موضوعاً می‌توانند موضوع مشترک داشته باشند. فرضاً می‌توان گفت نقد شماره چهار جهان‌بینی را مد نظر دارد. نقد شماره هشت ملاحظه استراتژی را در بر دارد، ولی موضوعاتی جدا جدا هستند برخلاف برنامه، که نظام اینها باید به صورت واحد ملاحظه شود و وحدت کثرت باید داشته باشد این موضوعات است ولی به صورت متقوم به هم است نه این موضوعات به صورت جدا.

حجت‌الاسلام پیروزمند: وقتی قرار باشد الگوی برای نقد برنامه ارائه شود این مطالب درست است که به برنامه به عنوان یک موجود عینی - که می‌خواهد تکاملی را ایجاد کند - باید نگاه شود و بعد معلوم کرد که چقدر و چه تکاملی را ایجاد کرده حالا مثبت یا منفی است و چگونه این را ایجاد کرده است که هم خودش و هم روندش و آثارش مورد دقت قرار می‌گیرد منتهی وقتی قرار باشد الگویی برای مطالعه نقد برنامه ارائه شود باید یک سر فصلی باشد که بتواند نسبت به جهات مختلفی که از یک برنامه موفق انتظار است پوشش بدهد تا معلوم شود آیا این در همه ابعاد که لازم دارم است، موفق عمل کرده یا خیر. این نسبت به نقد.

(ج): نسبت به نقد برنامه.

(س): بله، اما الگوی ارزیابی نقدها یا نقد نقدها، وقتی قرار است نقد نقدها انجام شود، موضوع بررسی، «نقد» است، نقدهایی که می‌خواهد، در مرحله قبل انجام شد.

(ج): خیر! اصلاً آن نقدها قابل قبول نیست، آن نقدها می‌خواهند این کار را بکنند.

(س): اینکه، چقدر موفق می‌شوند نقدها این کار را بکنند، یعنی موفق نمی‌شوند، ان بحث بعدی است ولی فرض اولیه این است که وقتی آقای الف برنامه دوم توسعه را نقد می‌کند بنظر خودش کل را نقد می‌کند حالا ولو برای نقد این کل به آثارش توجه می‌کند و می‌گوید این ایجاد فقر، این ایجاد تبعیض و این ایجاد فلان می‌کند بعد هم با یک عدد و رقم و آمار نشان می‌دهد.

(ج): بعداً مشخص می‌شود اینها نقد کل ندارند.

(س): الان موضوع این نیست که این نقدها چقدر کامل است یا نیست.

(ج): خیر! منشأ این حرف این است که گاهی یک شخص یک بستر بزرگی را اخذ می‌کند و می‌گوید شأن نقد این است بعد دقت می‌کند که اینها تا چه اندازه‌ای توانسته‌اند این را بفهمند تا چه اندازه‌ای توانسته‌اند نقد بکنند بعد درجه‌بندی صورت می‌گیرد این کار خوب است ولی حتماً در سه ماه بدست نمی‌آید. اگر قرار شد تک تک اینها ملاحظه شود بحث وارد فضای بسیار بزرگ می‌شود، اما یکبار بیان می‌شود، نقدی که کرده‌اند در پنج اصل خلاصه می‌شود این پنج اصل جزو بخش آثار هست اصلاً مبانی را ملاحظه نکرده است و انجام این کار در سه ماه ممکن است.

(س): فرضاً که در عرض سه ماه نسبت به نقدها این کار انجام شود منتها برای اینکه این کار انجام شود یک خطکشی و یک ترازوی ولو بصورت ساده طراحی شد.

(ج): ۹ طبقه درست شد بیست و هفت طبقه هم درست نشد یعنی نه طبقه کیفی درست شد و خیلی خیلی که اضافه شود موضوعات این ۹ طبقه را می‌توان بصورت سه تایی بیان کرد که فرضاً کشاورزی، صنعت، خدمات می‌شود. در هر کدام از اینها وزنش چگونه می‌شود. بعد هم بیان می‌شود که عدد و رقمهایی که اینها آورده‌اند و نوعاً حرف زدند، نقدشان چگونه بوده است. لذا می‌توان در اینجا فایل درست کرد و طبقه‌بندی‌ها را به این فایلها داد، بنابراین استدلال بر طبقه‌بندی باید قوی باشد. اصلاً بحث آنها روی برنامه به عنوان یک مدل نسبت به یک موجود متحرک نیست تا معلوم شود آیا این چقدر توانسته ناظر بر او باشد.

(س): ندیدن درست است اما وقتی الگو برای نقد درست شود در واقع از نقد جامع یک ذهنیتی وجود دارد.

(ج): نقد جامع معنای فایل جامع است نه به معنای مُدل باشد، چون ارائه مدل در سه ماه امکان ندارد.

(س): فایل جامع یعنی چه؟

(ج): فایل جامع یعنی ۹ طبقه درست می‌شود آنگاه هیچ نقدی نیست که در ۹ طبقه قرار نگیرد.

۲/۱ - تفاوت مدل مفاهیم در الگوی ارزیابی نقدها با الگوی نقد

(س): ولی از طرف دیگر قرار است نقد صورت بگیرد.

(ج): نقد برنامه.

(س): بله، در نقد برنامه، سرفصلهایی که لازم است و به آنها عنایت می‌شود آیا در نقد، افزون بر اینها است؟

(ج): حتماً اول کار اینها به هم متقوم می‌شوند.

(س): همین الان هم با ضرب کردن متقوم می‌شوند.

(ج): خیر صرف می‌شوند. نه متقوم. وحدت و کثرت در حال تغییر برایش تعریف می‌شود در عین حال که در

تولیدش، طبقه‌بندی ماتریس یک بخش در سه بخش وجود دارد ولی اصلاً توجهی به اینکه نقطه بهینه این چه

تغییری در نقطه کنار دستی خودش بین بغلیش دارد نیست. ۹ خانه است که هر کدامش با دو محور می‌تواند یک

نقطه بهینه را تحول بدهد نه اینکه نقطه بین اینها بهم چه نسبتی دارد. (س): اگر الگوی نقد دنبال چنین چیزی باشد

عملاً طرح در الگو بیان می‌شود.

(ج): بله، الگوی جامع نسبت به آئین برنامه و دینی بودن برنامه، یعنی دو چیز است نه گفتن چرا بله گفتن چرا. آن

یک حرف دیگری است.

(س): یعنی الگوی نقد و طرح یکی می‌شود؟

(ج): الگوی نقد و الگوی طرح جامع مشترک دارند که می‌گوید اگر این آرایش را پیدا کند دین دنیاپرستی می‌شود و

اگر آرایش ضدش را پیدا کند برنامه دینی می‌شود.

سؤال دوم: بعضی از مفاهیم فوق مشابه هستند. یعنی مثلاً وقتی نظام وابستگی در سه تای اولی، «جهان بینی، استراتژی و نظام وابستگی» گفته می شود، مبانی مترادف با جهان بینی است اما آیا می توان گفت الگوی تخصیص هم مترادف با نظام وابستگی می شود؟

۱/۲ - تفاوت مقدورات و موانع مورد نظر در استراتژی با مقدورات و موانع در برنامه

درباره استراتژی و مقدورات می توان یک عام و خاصی فرض کرد اگر مقدورات و موانع دراز مدت بیان شود، مبین استراتژی است. اگر مقدورات خاص باشد استراتژی نیست و تاکتیک است. مقدورات در سال ۸۰ یا ۷۹ آن چیزی می شود با الگوی تخصیص، تخصیص پیدا می کند. ولی اگر مراد از مقدورات مقدورات ۲۰ سال آینده باشد آنگاه صحیح است کسی بگوید مقدورات و موانع استراتژی را نشان می دهد، ولو بصورت مستقیم نشان نمی دهد. یعنی استراتژی در حقیقت هماهنگ کننده مقدورات و موانع در طی مدت مثلاً بیست ۲۰ یا ۲۵ سال در برنامه است.

۲/۲ - تفاوت استراتژی با سیاست گذاری

(س): قرار است استراتژی نسبت به یک برنامه توسعه بیان شود که حد اکثر آن ۲۵ ساله است.

(ج): استراتژی در برنامه توسعه که هماهنگ کننده ۴ یا ۵ برنامه ۵ ساله است لقب استراتژی دارد. اگر فقط برای مدت ۵ سال باشد لقب استراتژی دادن غلط است البته ممکن است که کسی مفهوم سیاست را با استراتژی مخلوط کند.

(س): پس استراتژی آن چیزی که باید استنباط شود، چون چیز مشخصی و مصوب و اعلام شده ای در این رابطه وجود ندارد.

(ج): باید در تعریف مشخص شود که چه چیزی است. البته دفتر حرف دارد مثل جزوه استراتژی دفتر...

(س): خیر فرضاً کسی می خواهد بداند در برنامه توسعه، استراتژی آن چه چیزی است؟ یعنی استراتژی در خود برنامه و نزد طراحان برنامه وجود ندارد.

(ج): در مدل حتماً است، استراتژی، باصطلاح دائم افزایشی سود است. کلمه سود بر مدل برنامه استراتژی حاکم است. سیاستها متناسب با مراحل رشد و تغییراتی که می کند، عوض می شود. که باید یکی یکی اینها سر جای خودش ذکر شود.

(س): آیا این واژه‌ای که در جلسه قبل طرح شد، روی آن بحث و اصلاح شود بهتر است یا اینکه آن سرفصلهای دیگری که از بحثهای قبل پیشنهاد شده بود آنها هم ملاحظه شود چون ممکن است با ملاحظه آن بحثها، نتیجه این شود که لازم است سه تا از عناوین حذف شود و سه عنوان دیگر جایگزین شود.

(ج): یا اینکه اینها را به یک گونه کم و زیاد کند. آنچه که تا کنون در قسمت اول و دوم بیان شد، شمای کلی مطلب بود.

حجت‌الاسلام جمالی: باید تناظر اینها با اوصاف توسعه ساختار کارآیی نیز مشخص شود.

(ج): که ارتباطشان با فلسفه مشخص شود. که آیا اساساً بر آن اساس این عناوین تنظیم می‌شود یا اینکه ربطش با فلسفه مشخص نیست و نکته دوم این است که گاهی قابلیت تطبیقش مثلاً با اوصاف توسعه و ساختار و کارآیی مشخص می‌شود و گاهی بحث این است که ارتباطشان در چه طبقه‌ای می‌تواند قرار بگیرد به عبارت دیگر این مدل زیربخش چه چیزی است که اینطور باید گفته شود. این در بحث هم سر جای خودش قابل دقت است که یک سقفی برای کل اینگونه مباحث که می‌خواهد در عین حال مُبَعَدِ نباشد باید معین بشود. یعنی اگر معلوم شد که بحث به طرف جامعه‌شناسی نظام‌سازی و جاهایی می‌رود که الان اینجا جایش نیست نباید ادامه پیدا کند. «مبانی، ساختار و آثار» که در اینجا آثار، ساختار و مبانی ذکر شده است. آیا می‌توان بین اینها به سه تایی اولی یا سه تایی دومی تناظر فرض کرد؟ یا اینها موضوعات دیگری هستند؟

۳/۲ - تطبیق مبنأ، ساختار، آثار به «مبنأ و مقدرات و موانع و الگوی تخصیص»

(س): آثار در آنها دیده نشده است اگر منظور از ساختار، ساختار برنامه باشد یک بحث هست و اگر ساختار برنامه مورد نظر باشد به آن نظام وابستگی می‌خواند. البته باید معلوم شود که فرق الگوی تخصیص با این چیست که سر جای خودش محفوظ است ولی فعلاً بنظر می‌آید با نظام وابستگی مشابه باشد مبانی هم که در آنجا هم مبانی و هم جهان‌بینی وجود دارد که به این دوتا نزدیک است این در جمع‌بندی آثار شکل نسبت به آنها نقطه اضافه‌ای دارد ولی ساختار و میانیش در آن قبلی دیده شده است.

(ج): بله، با حفظ تخصیص همینطور است. اگر به تعمیم نگاه شود که جهان‌بینی ظرفیتی دارد که استراتژی جهت‌ش است. حتماً نظام وابستگی آمریت یا اثرش هست. ولی الان سعی بر تعمیم نیست خاصیت مبانی، ساختار و آثار در چیست؟ حتماً موضوعی‌تر مشاهده می‌کند. اگر موضوعی مشاهده می‌کند.

حجت‌الاسلام پیروزمند: منظور از موضوعی چیست؟

(ج): آیا قابل تطبیق به بخش دوم است تا گفته شود مبانی، بعدش مقدمات و موانع هم نسبت‌هایی به هم دارند که ساختار وضعیت را نشان می‌دهند. الگوی تخصیص هم می‌خواهد این وضعیت را به عنوان اثر به هم بزند، اثر مبنا در بافت مقدمات و موانع فعلی، اثر مبنا در بافت نسبت به بافت مقدمات و موانع عینی، الگوی تخصیصی است که مانع را به نفع مقدور تغییر می‌دهد و مانع را به نفع مقدور تبدیل می‌کند تطبیق آن براحتی ممکن است در این جا دو چیز قابل توجه است. یکی این که مقدور و مانع به صورت یک بافت وضعیت موجود مشاهده شدند و الگوی تخصیص اثر مبنا برای تغییر اینهاست.

(س): تطبیق می‌کند یعنی آیا آثار، ساختار و مبانی با مبانی، مقدمات و الگوی تخصیص بیانگر یک چیز است؟

(ج): موضوعشان نزدیک است در اینجا هر دو شکل بصورت موضوعی ملاحظه می‌شود.

(س): منظور از موضوعی چیست؟

(ج): موضوعی دیدن با وصفی بودن طبیعتاً فرق دارد.

(س): ملاحظه موضوعی یعنی خود برنامه بخصوص مدنظر است.

(ج): یعنی به بیان دیگر انگیزه اعتقاد و گرایش حاکم است اما فعلاً خودکار مشاهده می‌شود در کار برنامه‌ریزی گفته شود اولی بیشتر وصفی است تحلیل وصفی است و دومی تحلیل موضوعی است. این تحلیل موضوعی است و آن یکی هم تحلیل موضوعی است البته هنوز تحلیل موضوعی هست این ساده‌تر است.

(س): اما وصفها یا سرفصلهایی که در هر یک قرار می‌گیرد، یکی نیست مبانی همان مبانی است ولی ساختار و آثار را...

(ج): موانع و مقدمات نمی‌توانند ساختار نداشته باشند. الگوی تخصیص هم تخصیص داده می‌شود تا ساختار موجودشان را عوض کند تا تبدیل شوند و موانع و مقدمات بشوند. اگر چنین چیزی بیان شود که فعلاً موضوع بحث نیست. نقد به مورد خیلی خیلی موضوعی ساده شد. نقد موردی، نقد موضوعی، نقد مجموعه‌ای. اگر قرار بود یک جدول بزرگ درست شود چه بسا ممکن بود همه اینها درهم ضرب شوند.

۴/۲ - نقد به «تشخیص، تخصیص، اجرا» تقسیم دیگری برای نقدها

نقد به «تشخیص، تخصیص، اجرا» آمد تا خود را اجرا هم رسید یعنی فقط بحث آن برنامه‌ریزی نیست، بلکه در تشخیصش، برنامه و کارشناسی بود در تخصیصش تصمیم‌گیری بود، در اجرایش هم که عملیات است. نقد به... حجت‌الاسلام جمالی: آیا در برنامه نسبت به نحوه اجرا اصلاً نظر نمی‌دهند. نه اجرایش، یعنی آیا در تخصیصش دقت نمی‌کنند تخصیصی که مقدمات بودجه باشد.

(ج): اگر نقد، نقد بر الگو باشد کاری به اجرا ندارد. مثلاً نقد به الگو می‌کنند و می‌گویند آدم بسیار خوبی بود بسیار دقیق هم اجرا می‌کند این چالش اجتماعی نتیجه‌اش است. چالش ممکن است کم و زیاد بشود اتفاقاً گاهی خوب اجرا کردن، ممکن است چالشهای برتری را ایجاد کند. مثلاً الگو، الگویی است که حذف دین در آن رکن است اگر خوب اجرا شود مردم بر علیه آن قیام می‌کنند. بعنوان مثال در سالگرد بازرگان گفتند که غمگین نباشید، کف بزنید اگر قرار باشد مردم مجبور شوند که در مجلس ختم امواتشان کف و سوت و یک تکان دادنی هم در آن باشد. در یک جمعیت حدود ۱۱۰۰۰ جامعه. از پولدارها و لائیکها این حرف را قبول می‌کنند. می‌رسد به یک طیفی از مردم مقاومت می‌کنند یک طیفی اصلاً دنبال این هستند که این افراد را به قتل برسانند. مثلاً کسی در بین عشائر عرب و لر و متدین و متعصب برود و بگوید حالا که پدرت مُرد، دست بزن، سوت هم بزن دخترهای محل بیایند یک چرخی هم بزنند. مگر عروسی هست، می‌گویند دیگر مگر پدرم من چه هیزمتی به شما فروخته است اگر اصرار بکنند که من نمی‌گذارم کسی سینه بزند گریه بکنند او را می‌گیرند و به خدمتش می‌رسند. پس «تطبیق، تنظیم نظام، مبانی» آیا، مشکل در مبنا است یا مشکل در تنظیم نظام است یا مشکل در تطبیق است یا از اجرا کمی بالاتر است می‌تواند در خود برنامه بیاید مبانی، استدلال، مصداق این کمی نزدیک‌تر است.

۵/۲ - «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» عامترین اوصاف در تنظیم الگوی ارزیابی نقدها

(س): آن چیزی که احتیاج است این که جامع‌ترین اوصاف یعنی سرفصل‌ها بدست بیاید که در حقیقت با توجه به او، بقیه در زیرمجموعه او بگنجد ولو به آن الان کاری نباشد.

(ج): یعنی عامترین ولو اجمالی باشد. به نظر می‌رسد از همه عامتر. بودن مقدمات و مانع است نه جهان‌بینی درباره این که دنیا و آخرت را ملاحظه می‌کنند مبنا در اینجا بمعنای نحوه تنظیم برنامه بکار می‌رود به خلاف جهان‌بینی در جهان‌بینی کلمه جهان او را از مبنا یک علم خارج می‌کند. یعنی هم انسان و هم جامعه در جهان‌بینی ملاحظه

می‌شود، یعنی چه انسان‌شناسی را، تعریف به انسان اکونومیک کنند چه علت پیدایش جامعه را به نیاز انسان‌ها به هم تعریف کنند. یعنی انگیزش انسان در جهان‌بینی ریشه دارد مبنای اقتصادی این مرحله دوم است.

چرا جهان‌بینی، مبنای اقتصادی، استراتژیک بیان نشد؟ اینها در دسته‌بندی بسیار کلی هست که یک سطح بالاتر است لذا در این سطح بر اساس جهان‌بینی، علت تغییرات که باید ابزار هماهنگی متغیرها در زمان درازمدت است، استراتژی آن در سرمایه‌داری سود است یا ضدش باید استراتژی قرار بگیرد مثلاً «تجاز لن تبور» باشد. خوب بعد از آنجا شدیداً پائین می‌آید و نظام وابستگی ذکر می‌شود یعنی سه سطح یا مثلاً سه افق ذکر می‌شود که یکی از آنها اصلاً افق برنامه نیست. پایه افق است افقی است که برنامه را نشان می‌دهد یکی افق برنامه است که استراتژی است. و یکی افق تنظیم نسبت‌هاست و نظام وابستگی یعنی مدل است. این عامتر از همه است هیچ یک از آنچه که در اینجا ذکر شده است به عمومیت این نیست یعنی اگر قرار بود دین برنامه ملاحظه شود یا برنامه دینی مد نظر باشد این سه باید حفظش بشوند.

(س): ادامه‌اش چه می‌شود؟

(ج): آیا بهتر است که مثلاً یک دفعه موضوعیش بسیار ساده شود و مبانی، ساختار و آثار بیان شود؟ این مقداری نزدیکتر به نظر می‌آید برای که موضوعش عینی می‌شود.

۶/۲ - ضرب این اوصاف در یکدیگر به جهت بدست آوردن مدل ارزیابی نقدها

(س): جهت دیگری که در الگوی ارزیابی باید مورد توجه باشد نمره دادن به نقدهای انجام گرفته است لذا باید از آن طرف مشخص شود که مطلب با چه نقدهایی روبرو می‌شود تا جا برای جادادن آنها وجود داشته باشد هر چند این مطلب با تتبعات انجام می‌گیرد و در جلسه مورد بررسی قرار می‌گیرد اما طبعاً از همان اول می‌توان یک برآورد اولیه از مطلب ارائه کرد تا خطکش و میزانی بدست بیاید که پوشش حداکثر را نسبت به نقدهایی انجام گرفته داشته باشد.

(ج): یکبار مطلب این است که باید کاری روی نقدهای انجام گرفته صورت بگیرد که دیگر نیاز به ترجمه نباشد و یکبار این است می‌توان ۹ موضوع را قوی‌تر گرفت بعد شواهدش را ترجمه کرد این دوتا است مقدور و مانع و الگوی تخصیص از هم همین قبیل‌اند.

(س): مراد از الگوی تخصیص این است که آیا نقد به الگوی تخصیص کرده است خیر

(ج): خیر، به این مطلب کاری ندارد بلکه اینها ۹ سرفصل هستند که در هم ضرب می‌شوند و تک تک آنها معانی علی حده‌ای پیدا می‌کنند مثلاً می‌شود جهان‌بینی الگوی تخصیص، استراتژی الگوی تخصیص، نظام وابستگی الگوی تخصیص. این اگر سطر ستون بشود. اینگونه می‌شود.

(س): در این صورت بحث الگوی ارزیابی نقد و حتی از نقد هم خارج می‌شود.

(ج): خیر اینها جداگانه ملاحظه می‌شوند اینها روی هم ملاحظه نمی‌شوند.

(س): یعنی در حقیقت الگوی تخصیص و به بیان دیگر الگوی برنامه نقد می‌شود.

(ج): خیر فقط عنوان و فایل درست می‌شود، و بیان می‌شود فرضاً این نظریه توجه به جهان‌بینی‌ها و توجه به استراتژی‌ها را ندارد نه در تخصیص نه در مقدمات و نه در مبانی. قرار است ساده‌اش شود. بنابراین می‌توان گفت نقدها یا به مبانی یا به ساختار یا به آثار است. جهان‌بینی مبانی، جهان‌بینی ساختار، جهان‌بینی آثار. می‌توان اینها را درهم ضرب کرد برای راحتی کار چند عنوان را می‌توان حذف کرد و مجدداً تکرار کرد.

۷/۲ - لزوم اوصاف «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» و مدل ارزیابی برای بررسی دین برنامه

اگر قرار باشد دینی بودن نقد ملاحظه شود جهان‌بینی را نمی‌توان حذف کرد ولو یک فایل درست بشود و در این فایل هیچ چیز از نقد ذکر نشده باشد.

(س): مثلاً به دینی بودن.

(ج): در یک فایل قرار می‌گیرد که فرضاً نمره آن ۶۰ است.

(س): دینی بودن نباید فقط منحصر به مسأله جهان‌بینی باشد.

(ج): چرا! مجبورید منحصر بکنید.

(س): نقدهایی که معمولاً در مجلس یا جاهای دیگر انجام می‌گیرد از این زاویه است که می‌گویند: این برنامه باعث فقر و ضعیف‌تر شدن قشر فلان می‌شود یا این برنامه باعث می‌شود که عدالت اجتماعی رعایت نشود این برنامه باعث فرار سرمایه‌گذاری می‌شود. این جهان‌بینی نیست، حالا مثلاً از موضع دینی اگر نگاه شود آیا فقیرتر شدن مردم خوب یا بد است.

(ج): یعنی عدالت. برای عدالت مادی و عدالت الهی باید تعریف ارائه شود.

(س): پس این تعریف معیاری برای دینی بودن یا نبودن می‌شود.

(ج): خیر! عدالت الهی مراد است یا عدالت مادی. اگر عدالت الهی باشد در جهان بینی است به صرف گفتن عدالت این دینی نمی شود چون عدالت مادی غیر از عدالت الهی است.

(س): خیلی پس ناقدی می آید از موضع دین نگاه می کند که آیا برنامه مبدأ عدالت است یا خیر.

(ج): عدالت در آن نیست، بنابراین این برنامه، برنامه دینی است چون از موضع عدل مستقل از جهان بینی صحبت می کند.

(س): یعنی چه علل مستقل از جهان بینی؟ فرد تلقی از عدالت دارد و بعد بر اساس آن می گوید که شد یا نشد. این نگاه دینی، برنامه هست یا نیست؟

(ج): خیر؟ چرا نگاه دینی باید فرض شود؟ چرا ضدش نباشد؟

(س): چون تحقق عدالت اجتماعی یکی از منویات دینی هم محسوب می شود.

(ج): بنابراین کشور روسیه هفتاد سال از همه متدین تر بود!!

(س): بعد بحث می آید در این که عدالت اجتماعی چگونه است؟

(ج): خیر!! زمین تا آسمان فرق دارد.

(س): بعداً می توان گفت عدالت اجتماعی که فلان شخص فرض می کرد عدالت اجتماعی دومی است لذا نقدش هم اینگونه است. ولی آیا کسی که می خواهد از موضع دینی برنامه را ارزیابی کند لازم نیست. توجه کند که آیا این برنامه مبدأ عدالت اجتماعی شد یا نشد. می گوئید خیر لازم نیست. این توجه توجه به جایی است از موضع دینی. اما می توان پنج مقدمه برای آن قرار داد و گفت که عدالت اجتماعی می شود یا نمی شود ممکن نیست مگر اینکه از جهان بینی شروع شود و از جهان بینی ارزش استخراج شود سپس معیاری که عدالت هست یا نیست بدست می آید آنگاه می توان روی آن قضاوت کرد اما صرف اینکه در جامعه اسلامی محرومیت افزایش پیدا کرد آیا این دینی است دین به این مطلب راضی است.

(ج): ضدش را می توان گفت اگر محرومیت سیاسی افزایش پیدا کرد، یعنی اگر گفتند هر کسی رفتارش تابع خصلت طبقه اش است. یعنی به عبارت دیگر ایمان را حذف کردند، گفتند طبقات اجتماعی، اخلاق می سازد. بعد گفتند که طبقه کارگر و کشاورز اخلاقشان صحیح است با ضدش چه باید کرد؟ روی این مطلب باید دقت شود. بگویم ولی آنچه که لازم ذکر شود این است که این سه تا عام است اگر بخواهد لقب دین پیدا کند. دین یعنی اعتقاد به

جزئیات، اعتقاد تابع نظام ارزشی و جهان‌بینی است. یعنی آن بلائی که سر جامعه ایران آمده است. که سرمایه‌داری را پذیرفته است به دلیل بالای قبلیش بوده که کل دین و احکامش را تعریف مادی می‌کردند بنابراین نمی‌توان جهان‌بینی را از تعریف تکامل - که در استراتژی است - و از نظام وابستگی یا نظام برنامه جدا کرد و معنای دینی بودن را نمی‌توان به موارد و مصادیق لقب داد چه مسجد بسازند و یا خراب کنند. چه حج را تعطیل کنند یا آزاد کنند. پس پسوند برنامه دینی بودن مربوط به جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی است. البته ممکن است کسی توجه نداشته باشد که اشکالی هم ندارد.

۳ - بررسی وجه حسن یا عیب ندیدن تناسب این اوصاف با یکدیگر

ولی حتماً از این دسته خارج هست. آیا در درست کردن اینجا که بنا است فقط موضوعی صورت بگیرد طبقه‌بندی و فایل درست شود لازم است ضرب شوند؟ مثلاً گفته می‌شود نقد بر جهان‌بینی نکرده است و یا اینکه قرار است جهان‌بینی به الگوی تخصیص و مقدرات و اضافه شود هکذا استراتژی نظام وابستگی را، یا اینکه فرضاً اگر این سه تا حذف شوند و مبانی، ساختار، آثار جای آنها قرار بگیرد بعد باید ضرب بشود یا خیر؟ یعنی می‌توان ۹ قرارداد عنداللزوم می‌توان درهم ضربشان کرد این هم یک فرض است.

(س): بله جهات مختلف آن باید ملاحظه شود یعنی امر دایر بین آنچه‌ی است که ارائه شد یعنی یک نقطه مختصاتی معین می‌شود ولو زیاد بشود ۱۵ یا ۲۷ تا باشد بعد باید یک یک این ۲۷ مشخص شود، مثلاً این نقد، نقد به مورد یا تشخیص یا مبنا است و آنگاه متن علامت می‌خورد و حسن این کار ساده شدن کار است.

۱/۳ - سهولت انتقال و طبقه‌بندی در فرض ضرب نکردن اوصاف در یکدیگر (وجه حسن)

(ج): چند تا حسن دارد. اولین حسن آن عدم نیاز به اصطلاح‌سازی است یعنی تعمیم و تخصیص لزومی ندارد وقتی تعمیم و تخصیص لازم نبود، معنایش این است که عناوین موضوعی بیان می‌شود، حتی جهان‌بینی به عنوان یک موضوع مورد توجه قرار می‌گیرد نه جریان یک اعتقاد در بقیه. البته وقتی تشریح صورت می‌گیرد جهان‌بینی در تحلیل جریان پیدا می‌کند بنابراین فایلها در انجام کار راهنمایی نمی‌کنند ولی در عملیات تحلیلی کار فایل صورت می‌گیرد لذا بن‌بستها در تفاهم خیلی کمتر است، البته ترتیب این‌ها را می‌توان معین کرد، که کدامش را مثلاً می‌توان ابتدا جهان‌بینی استراتژی، نظام وابستگی را نوشت، پس مبنا ساختار، آثار و در مرحله مورد، موضوع، مجموعه، یا مثلاً

تشخیص الی آخر نوشت. کدامها بالا یا پائین قرار می‌گیرند و کدامها اصلاً حذف می‌شود به بیان دیگر تعیین یک کلید واژه‌های طبقه‌بندی این یک حسن دارد. حسن آن سهولت انتقال است. یک عیب هم دارد.

(س): یک حسن دیگر هم دارد که غیر از سهولت انتقال، سهولت خود انجام کار هم هست. ثالثاً این که در ارزیابی دست ناقد بازتر است یعنی با یک عناوین گسترده‌تری مسأله را بررسی می‌کند نه با یک عناوین محدودتری.

۲/۳ - حاکم نبودن ساختار درختی بر این اوصاف در صورت ضرب نکردن (وجه عیب)

(ج): عیبش این است که حداقل یک ساختار درختی بر آن حاکم نیست ولی می‌شود که برای او چنین کاری را کرد یعنی گفت. سه تایی «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» مثلاً مبین گرایش یا اعتقاد هستند. سه تایی دوم مثلاً مبین بینش هستند سه تایی سوم مثلاً مبین دانش هستند. سه تایی چهارم مبین کلان هست یا مبین توسعه یا مبین خرد است می‌توان چنین سرفصل‌بندی را صورت داد.

(س): یعنی به عبارت دیگر مشکل اصلی این کار این است که الگویی درست نشد.

(ج): یک طبقه‌بندی درختی درست می‌شود نه یک نظام وابسته.

۴ - لزوم سه سطح از کار در روند پژوهش

بنابراین می‌توان این عناوین را بصورت ردیفی و لیستی، بدون حتی ترتب ذکر کرد.

۱/۴ - آوردن اوصاف بدون توجه به ترتب

می‌توان یک ترتبی برای او درست کرد و یک عوامل شاملی هم مثل گرایش، بینش، دانش، توسعه، کلان، خرد، روی آنها قرار داد.

حجت‌الاسلام جمالی: تقسیم‌بندی شاخه‌ای.

(ج): تقسیم‌بندی درختی.

(س): این هم در طبقه‌بندی هست یعنی طبقه‌بندی انتزاعی است.

(ج): طبقه‌بندی موضوع کار معین می‌شود. شاخه‌های کنارش نیز ذکر می‌شود این طبقه‌بندی موضوعی. از این که

یک لیست پشت سر هم باشد - مخصوصاً اگر بدون ترتیب باشد - خیلی بهتر است، وقتی ترتبی معین شد می‌توان نمره داد و کلاسه معین کرد.

۲/۴ - درست کردن تقسیم‌بندی درختی در مرتبه دوم و عدم شکل‌گیری کل در این سطح

لکن از کجا این شش تا هست این چهارتا نیست. این دو در آن نیست. قابل فهم نیست.

حجت‌الاسلام پیروزمند: چرا نیست؟

(ج): برای این که طبقه‌بندی درختی خاصیتش عدم محدودیت است. خاصیت طبقه‌بندی درختی این است که نمی‌تواند مجموعه یا کل تحویل بدهد.

(س): درختی هست ولی در درخت قاعده مثلاً ۲۵ مهره است.

(ج): بعد پنج یا چهار یا سه و بعد یکی هم می‌شود.

(س): وقتی که این نقد ارزیابی می‌شود، معلوم می‌شود در این نقد به پنج مورد توجه کرده است.

(ج): این نقد به ۵ مورد توجه می‌کند درست است ولی اگر از آن طرف نگاه شود یعنی به عمل دسته‌بندی نگاه شود و برایش یک وحدت و کثرتی که خودش، خودش را به وحدت برساند، حاکم نیست.

(س): خوب وحدتش همینگونه است وحدت درختی است.

(ج): بله وحدت درختی است و مرسوم هم هست

۳/۴ - درست کردن مدل ماتریستی در مرتبه سوم

کار سوم این که قرار باشد کار دیگری صورت بگیرد یعنی هم درختی درست بشود و هم به یک گونه بتوان آن را تا یک سطحی داخل جدول ماتریس کرد. در این صورت معنایش این است که در عین حال موضوعاتی در اینجا است که کسی نمی‌تواند بگوید تطبیق نشده است تحلیلهایی صورت می‌گیرد از این‌ها استفاده جریان می‌شود در عین حال مدلی هم نشان داده می‌شود با این مدل بررسی شده است در حقیقت این طبقه‌بندی موضوعات است و این هم مدلس است که غیر از ساختار درختی‌اش است.

(س): بله طبعاً اگر این کار صورت بگیرد بهترین شکل کار منتهی شیوه بدست آوردن آن مشخص نیست.

(ج): پس نتیجه‌گیری جلسه فرض سوم شد اول موضوعات باید لیست شود. هر چه هم اضافه ممکن است، اضافه صورت بگیرد.

(س): اول آرایش درختی صورت می‌گیرد.

(ج): یک کار به نظر می‌آید که اگر اینجا انجام بگیرد بهتر است. اگر قدرتش را داشته باشید ولو یک نظر گذرائی و چشم‌اندازی نسبت به نقدهایی است در اختیار است.

(س): این کار در اولین فرصت صورت می‌گیرد؟

(ج): نباید گفت کار همه‌اش نظریه محض است. الان اگر این کار انجام می‌شد در گزینش موضوعات کار آسانتر می‌شد.

(س): به میزانی که هست یک جمع‌بندی اولیه‌ای صورت می‌گیرد بعد می‌توان اضافه کرد.

(ج): بنابراین یک اضافه شدن‌ها و یک کم شدن‌هایی در جلسه آینده صورت می‌گیرد که ترتب بین این موضوعات را با هم دیگر با حداقل اضافه شدن و حداکثر استقلال بیان می‌کند اول لیست بشوند بعد ترتب پیدا بکنند بعد دسته‌بندی درختی بشوند آن وقت در جلسات بعدی درست کردن یک مدل تطبیقی است یعنی از پائین به بالا کانه حرکت صورت می‌گیرد بعد از مدل تطبیقی می‌توان سراغ مدل رفت.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۳

فهرست مطالب

عنوان جلسه:

۱ - بررسی عناوین کلان برنامه‌های موجود

۲ - بررسی اوصاف پایه در طبقه‌بندی نقدها

۱ - صنعت، کشاورزی، خدمات، بزرگترین تقسیم‌بندی برنامه‌های موجود ۳۴

۱/۱ - بخشهای فرهنگی، علمی، هنر، دانشگاه و... زیربخش خدمات ۳۴

۲/۱ - محوریت صنعت و تابعیت فرهنگ در برنامه‌های موجود ۳۵

۳/۱ - بودجه‌های عمرانی و خدماتی در خدمت بخش خدماتی ۳۵

۴/۱ - آموزش و اشتغال زیربخش خدمات فنی ۳۶

۵/۱ - شاخصه‌های کشورهای توسعه یافته به عنوان شاخصه‌های رشد ۳۶

۱/۵/۱ - نگاه به مقوله آموزش و فرهنگ از حیث سودآوری در کشورهای توسعه یافته (بیان تمثیلی) ۳۶

۲ - نقدهای «مصادقی، مدلی، فلسفه مدل» تقسیم اولیه نقدها ۳۷

۱/۲ - خصوصیات و تعریف نقدهای مصادقی ۳۷

۱/۱/۲ - نقدهای «تحلیلی، آماری، تحلیلی و آماری» سه نوع نقد مصادقی موجود ۳۷

۲/۱/۲ - نقد به آثار و موردی بودن اکثر نقدهای موجود ۳۷

۳/۱/۲ - هزینه‌ای بودن برنامه‌های موجود (نه برنامه ناظر بر راندمان) ۳۸

۴/۱/۲ - بخشی و مصادقی بودن اکثر نقدهای موجود ۳۸

۵/۱/۲ - مصادقی بودن کلیه نقدهای مربوط به «موضوعات مختلف، بخشهای مختلف و کلیه بخشهای» برنامه ۴۰

- ۶/۱/۲ - نقد مصداقی به معنای نقد به برنامه ۴۰
- ۲/۲ - نقد به برنامه از زاویه مدل برنامه ۴۰
- ۳/۲ - نقد به برنامه از زاویه فلسفه مدل ۴۰
- ۳ - نقدهای به «سازمان، برنامه، گردش عملیات» تقسیم دیگری برای نقدها ۴۱
- ۱/۳ - نقد سازمان به معنای نقد سازمان موجود در برنامه ۴۱
- ۲/۳ - طرح دو دیدگاه پیرامون سازمان برنامه (سازمان کوچک و بزرگ) ۴۲
- ۴ - عناوین پیشنهادی در سه سطح ۴۳
- ۱/۴ - اعم بودن «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» از فلسفه و مبنای اقتصاد و دیگر اوصاف (سطح اول) ۴۵
- ۱/۱/۴ - نظام وابستگی به معنای نظام متغیرهای تغییرات ۴۵
- ۲/۴ - مدل به معنای مدل تنظیم نسبت بین متغیرها و فلسفه هم به معنای فلسفه این نسبت و مصداق یعنی برنامه (سطح دوم) ۴۶
- ۳/۴ - بررسی مبنا، مقدمات و موانع، الگوی تخصیص، در سطح سوم ۴۶
- ۴/۴ - دسته اول از اوصاف، امور عمومی برنامه ۴۷
- ۵/۴ - اوصاف سطح سوم (مبانی، مقدمات و موانع، الگوی تخصیص) از امور ویژه برنامه ۴۸

بسمه تعالی

جلسه ۳ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۲۷/۱۱/۷۹

۱ - صنعت، کشاورزی، خدمات، بزرگترین تقسیم‌بندی برنامه‌های موجود

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا فرض بر همان اوصاف ذکر شده قبلی گذاشته و بررسی آغاز می‌شود. اولین دسته اوصاف «جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی» است. حال آیا عامتر از اینها هم مثل «گرایش، بینش، دانش» می‌توان پیدا کرد؟ مثلاً درباره برنامه گفته شود گرایش برنامه به طرف مادی یا الهی است؟ حجت‌الاسلام پیروزمند: مطلبی که به نظر می‌آید در اینجا احتمالاً لازم باشد، توجه از پائین است. یعنی اینکه خرد نگاه شود؛ با توجه به این که خود ساخت برنامه هم بخشهای مختلف دارد.

(ج): بخشهای صنعت، کشاورزی، خدمات، بزرگترین تقسیمی است که در موضوع افعال هست.

۱/۱ - بخشهای فرهنگی، علمی، هنر، دانشگاه و... زیربخش خدمات

(س): خیر، ممکن است مثلاً بخشهای علمی، فرهنگ و هنر، دانشگاه و... نیز در نظر گرفته شوند در حالیکه اینها زیربخش کشاورزی نیستند.

(ج): اینها زیربخش خدمات است خدمات هم عبارت از بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، کلیه امور سیاسی، ادارات مدیریتهای است. مدیریت در سطوح و مراتب مختلف منظور است. پژوهش هم جز خدمات است. هرچند که در پژوهش تولید تکنیک است ولی خدمت به بخشهای دیگر است. بنابراین کلیه بخشهایی که خصوصیت آنها غیر تولیدی است جز خدمات می‌باشند.

(س): یک تقسیمی نیز وجود دارد و آن اینکه هزینه‌های عمرانی هزینه‌های جاری هستند.

(ج): خیر، این علی حده است. بخشهای غیر تولیدی اول در یک تقسیم خیلی بزرگ خدمت کننده می‌باشند که اگر اینها حذف گردند، تولید متوقف می‌شود. یعنی تولید اجتماعی، بخشهای غیر تولیدی را ضروری دارد. البته می‌گویند مجموعه اینها در کشورهای پیشرفته باید ۲۵٪ باشد، در حالیکه در ایران ۴۵٪ است و این را خیلی نقض می‌دانند. یعنی روی آن چیزی که در تولید ناخالص ملی حساب می‌کنند فقط باید ۲۵٪ آن خدمت کننده باشد. مگر اینکه خدمت (مثل دکتر، مهندس و...) صادر شده و ارز آور بشود.

(س): دقیقاً این بابی که باز گردید برای همین بود که معمولاً یک بخش بزرگ از نقدها که انجام می‌گیرد از همین مقوله است.

۲/۱ - محوریت صنعت و تابعیت فرهنگ در برنامه‌های موجود

(ج): بله، آن وقت می‌گویند این تولید کشاورزی، حتماً وابسته به تولید صنعت است. نتیجه اینکه متغیر اصلی، دستگاه صنعت یا توسعه تکنولوژی است یعنی تکنولوژی متغیر اصلی است. در اینجا انسان را اصلاً به حساب نمی‌آورند و او را تابعی می‌گیرند. البته ظاهر توجیه آنها خیلی قشنگ است. یعنی عوام پسند است که می‌گویند اگر یک انسان عادل و باور و با تقوای نماز شب خوان چنین و چنان و الی آخر با بیل دستی شروع به کار روی زمین بکند و یا یک راننده لائیک، لامذهب، عرق خور که پشت تراکتور می‌نشیند با هم مسابقه بدهند و ببینند کدامشان بیشتر می‌توانند زمین شخم بزنند؟ می‌گویند او در عرض یک ماه یک هکتار را با بیل دستی شخم می‌زند ولی این در عرض یک ساعت یک هکتار را شخم می‌زند. می‌گویند راندمان به تکنیک بر می‌گردد. نه اینکه آن آدم امینی است و این آدم امینی نیست زیرا جنگ ابزار است. باید توجه داشت که در این مقایسه یک مغالطه مهمی وجود دارد زیرا مواهب طبیعی برای خدمت به انسان به تسخیر در می‌آیند، نهایت این که آیا در خدمت حرص باشد یا در خدمت ایثار، کدامش توانمند می‌شود؟ این یک حرف دیگری است که ما مدعیش هستیم. اکثر نقدهایی که انجام می‌گیرد در چند چیز است و خوب است وقتی که از پائین توجه می‌شود، از این راه توجه شود که یکی از آنها نقد به تخصیص‌ها می‌باشد.

۳/۱ - بودجه‌های عمرانی و خدماتی در خدمت بخش خدماتی

بنابراین این‌ها را کلاً سه دسته می‌کنند که موضوع فعل و فعالیت است. اما معنای بودجه جاری و عمرانی - که اشاره‌ای به آن شد - اینست که جاری همان خدماتی است که از طرف دولت انجام می‌گیرد. عمرانی هم همان خدمت عمرانی است که به کشاورزی یا صنعت داده می‌شود. نوعاً عمرانی به این است که یک سدی یا پالایشگاهی را تأسیس بکند.

(س): آیا تولیدات فرهنگی هم عمرانی است؟

(ج): یک بخش از صحبت همین مسئله است.

۴/۱ - آموزش و اشتغال زیربخش خدمات فنی

آیا اگر بازار نیروی کار از خدمت ساده در آمده و بصورت خدمت فنی تبدیل شود، خدمت عمرانی تولید شده است؟ مثلاً آقای رفسنجانی می گوید که ما سرمایه گذاری برای بخش آموزش برای تولید و خدمات فنی می کنیم. قبلاً تعداد نفرات دانشجو خیلی کم بود و حالا خیلی زیاد شده است. مثلاً از صدها هزار به یک میلیون و نیم رسیده، صرف نظر از اینکه کار درستی بوده یا نبوده است، بطوریکه متوجه شدیم که بعد از آن، پنج میلیون بیکار وجود دارد که نمی شود زمین را هم بین آنها تقسیم کرد و گفت لطفاً بروید کشاورزی و کشاورزی سنتی بکنید. حتی کشاورزی صنعتی که مرکز خدمات بیاید و آنها را به خدمت بگیرد هم ممکن نیست. اینها فقط کار تکنیکی می خواهند. اگر بخواهند در بخش کشاورزی بروند مهندس کشاورزی و اگر در بخش صنعت بروند می خواهند مهندس کارخانه باشند. نوعاً اشکالی که می گیرند به این گونه مصداق است.

۵/۱ - شاخصه های کشورهای توسعه یافته به عنوان شاخصه های رشد

(س): در واقع به یک ترازهایی برای مقایسه با کشورهای توسعه یافته قائلند و آنها را پایه و ملاک قرار می دهند. می گویند رشد سرمایه گذاری خارجی اینگونه باید باشد در حالی که این گونه نیست، صادرات باید این گونه باشد و...
۱/۵/۱ - نگاه به مقوله آموزش و فرهنگ از حیث سودآوری در کشورهای توسعه یافته (بیان تمثیلی)

(ج): یعنی اینکه جلب سرمایه، تکنیک و نیروی کار آمد، چگونه باید باشد؟ مثلاً در آمریکا که ۲۰۰ سال بیشتر از عمرش نمی گذرد می گویند هر متخصصی از هر جای دنیا و با هر ملیتی که باشد به او کارت سبز می دهیم حتی اگر مشکلات اقامتی داشته باشد برایش حل می کنیم کار هم برایش آماده می کنیم. می گویند به این وسیله توانسته روی هر چه متخصص بوده به یک مقیاس مهمی اثر بگذارد و بازار تخصصی عملاً برایش ایجاد بشود. می گویند راندمان این تخصصها که آنجا آمده اند بالا رفته است. حتی اگر پزشک متخصص آمده باشد. می گویند این پزشک بار اول گمان می کرد که ما او را برای ملت آمریکا آورده ایم در حالیکه اینگونه نیست زیرا پزشکی اینجا رشد کرده و از همه دنیا مریض اینجا فرستاده اند تا معالجه بشوند. هزینه پزشکان، پرسنل، بیمارستان و خدمات دولتی که به اینجا می شود را داده زیرا ارز آور شده است. پزشکی را طوری تقویت می کنند که ارزآور باشد. می گویند این کار فقط در مورد پزشکی نیست. بلکه در کلیه رشته ها به همین صورت متخصص جذب کرده اند. در مورد سرمایه هم همین کار را انجام داده اند. با توجه به اینکه سرمایه در آنجا سودآور است لذا سرمایه ها از جاهای دیگر به طرف آنجا می آید. می گویند شما سیاست هایتان سیاست هائی بوده که ضرر به شما زده و مغزها و پولها را فراری داده لذا این مشکلات و ناگواریها

هم پیش آمده است. البته این صورت مسأله ساده لوحانه‌ای است که این‌ها ملاحظه می‌کنند که بعد ما اشکالات خود را بیان خواهیم کرد.

۲ - نقدهای «مصادقی، مدلی، فلسفه مدل» تقسیم اولیه نقدها

۱/۲ - خصوصیات و تعریف نقدهای مصادقی

۱/۱/۲ - نقدهای «تحلیلی، آماری، تحلیلی و آماری» سه نوع نقد مصادقی موجود

(س): حالا این مسأله از جهت اشکالاتش در نظر نیست بلکه از این جهت به مسأله نگاه می‌شود که این نقدها چگونه است؟ یعنی باید با این سرفصلها اولاً شیوه‌های نقد را درست کرد.

(ج): اول نقدها دو دسته می‌شوند. یکی نقدهای تحلیلی و دیگری نقدهایی که آمار دارند و سعی می‌کنند از راه عدد و رقم حرف بزنند. نقدهای دیگری هم بعنوان نقد سوم می‌باشند که آنها نوعاً بعید است هم تحلیل، هم عدد و رقم و هم مدل داشته باشد. یعنی تحلیل مستند به تغییرات عدد و رقم باشد؛ به گونه‌ای که گزارش آماری اصل نباشد. وقتی که گزارش آماری اصل قرار بگیرد معنایش این است که گزینه‌های خاصی را می‌توان معین کرد. به اصطلاح هر کسی تنها نزد قاضی برود خوشحال برمی‌گردد لذا در گزینش می‌توان یک فرض‌هایی را معین نمود و آنها را پر کرد ولی این غیر از این است که آراء و نمودهای مخالفی هم که هست را آورده، نسبت بین اینها را گرفته و دید که تغییرات چه رقمی را نشان می‌دهد. حال باید برگشت و دید که نوع نقدها را آیا می‌توان دسته‌بندیهای مختلف کرد؟

۲/۱/۲ - نقد به آثار و موردی بودن اکثر نقدهای موجود

(س): البته معمولاً نقد اینگونه شکل می‌گیرد که ناقد یک اتفاقی را می‌گوید باید می‌افتاد که نیفتاده است.

(ج): یا یک ناهنجاری را مورد بحث قرار می‌دهد. می‌گوید علت پیدایش این ناهنجاری مثل گرانی چیست؟

(س): بله، می‌گوید اگر ما این کار را می‌کردیم مثلاً، اینگونه نمی‌شد. در مورد اینکه نقد باید مستند به یک الگویی ولو اینکه ناقص و بخشی باشد، یک وضعیت مطلوبی معمولاً برای شخص قابل تصویر است. خود برنامه نیز سرفصلهایی دارد که طبیعتاً سرفصلها به میزان زیاد، تابع دستگاه اجرایی است. اگر بخواهد بودجه را هزینه بکند دقیقاً باید مشخص شود که این بودجه مجریش کیست.

(ج): یعنی آیا وظیفه سازمانی برای هر دستگاه یک کارهایی را نسبت به موضوعاتی معین می‌کند که برنامه دولت

ناظر بر بودجه آنها هست؟

(س): بله، مثلاً بخش صنعت و معدن، بخش آموزش عالی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، فرهنگ و هنر گفته می‌شود که اینها تفکیکهایی هست که متناسب با آن در اجرا متولی سازمانی پیدا شده است. معمولاً یا حداقل بخشی از نقدها، علی‌القاعده، ناظر به عملکرد برنامه و تأثیرگذاری برنامه در بخشها می‌شود. اصلاً ناقد می‌گوید در بخش برنامه دوم، تأثیر برنامه در رشد یا تضعیف بخش بهداشت و درمان چه بوده؟ اصلاً موضوع یک نقدی را در این قرار می‌دهد.

۳/۱/۲ - هزینه‌ای بودن برنامه‌های موجود (نه برنامه ناظر بر راندمان)

(ج): یک مسئله مهم که وجود دارد این است که با این دید برنامه، برنامه هزینه‌ای می‌شود در حالیکه برنامه عملیاتی ناظر بر راندمان است.

(س): خیر، هزینه و راندمان را با هم تنظیم می‌کنند.

(ج): برنامه عملیاتی می‌گوید که هزینه باید همیشه بهینه بشود، مثلاً در مورد بهداشت نمی‌گوید که سال گذشته ده تا بیمارستان داشتیم حالا باید یازده تا داشته باشیم بلکه می‌گوید آیا خوب است که نه تا داشته باشیم یا یازده تا. در حالی که در مورد کارگاه صنعتی می‌گوید مثلاً ۱۰ تا بوده حالا خوب هست آن را یازده تا داشته باشیم.

۴/۱/۲ - بخشی و مصداقی بودن اکثر نقدهای موجود

(س): منظور اینستکه خیلی از نقدها به صورت بخشی انجام می‌پذیرند. یعنی آن کسی که اقتصاددان است که موضع خودش نگاه می‌کند و می‌گوید: سرمایه‌گذاری خارجی انجام نشده، آنکه در آموزش و پرورش کار می‌کند می‌گوید حقوق معلمها کم است و فضای آموزشی کم داریم. آنکه در آموزش عالی هست می‌گوید فضای دانشگاهها مشکلات دارد، حجم دانشجو اینقدر هست و حجم فضای آموزشی اینقدر هست، این مقدار امکانات می‌خواهد و... آنکه در وزارت نیرو هست می‌گوید جمعیت‌مان توسعه پیدا می‌کند، حجم برقی که صنعتشان در بخشهای مختلف می‌خواهد و حجم برقی که در هشت سال آینده باید داشته باشیم اینقدر هست، این مقدار را داریم. این شخص به عنوان متولی نیرو برآورد و برنامه می‌دهد بعد هم کسی می‌آید بر اساس این، کاری را که انجام گرفته نقد می‌کند و می‌گوید شما زیاد خرج کردید یا کم خرج کردید. یعنی آن شخص فقط به این موضوع نگاه می‌کند.

(ج): دقیقاً آنچه که مهم است زیربنا و روبنای همین است. یک وقتی می‌گوید شرط داشتن دیپلم از استخدام برداشته شود زیرا خیلی از کارها دیپلم لازم ندارد. مثل آبدارچی، رفته‌گری، رانندگی، تکنسین و تعمیر کار بودن که با شش

کلاس کافی است. یک وقت هم قید زده و بصورت قانون گفته می‌شود که کمتر از دیپلم پذیرفته نشود و از این طریق بستر مشاغل عوض می‌شود. پس یک وقت گفته می‌شود در کارهای نیمه تخصصی که یک تکنسین می‌تواند انجام بدهد مثل تکنسین تجربی تراشکاری، قالب‌ریزی و امثال آن، کلاً قید تحصیل برای وام و الی آخر برداشته شود و در حد کلاس ششم ابتدائی به همین اندازه که بتواند بنویسد کافی است. یک وقت هم گفته می‌شود که پروژه خرد را بانگ پول ندهد و بانک فقط روی پروژه سنگین کار کند. مثلاً اگر کسی آمد و گفت می‌خواهم چرخ خیاطی بخرم به او وام نمی‌دهد. اما اگر کسی آمد و گفت کارخانه می‌خواهم بخرم، صد میلیون وام به او بدهد. این سؤال مهمی است که آیا پانصد هزار تومان وام به هر نفر داده شود تا هزار نفر مشغول کار بشوند یا اینکه صد میلیون داده شود و هزار نفر به پانصد نفر کاهش پیدا کند و در یک کارخانه مثلاً بافندگی نسبتاً هم اتوماتیک مشغول کار بشوند؟ به بیان دیگر آیا ظرفیت تولید متمرکز بشود یا اینکه تمرکز آن شدیداً شکسته شده و به صورت کارگاهی در بیاید؟ که در اینصورت بلافاصله وضع آموزش و پرورش عوض می‌شود. بعبارت دیگر اینکه بخشهای مختلف می‌گویند تعداد مراجعین زیاد است باید از آنها سؤال کرد که چرا زیاد است؟ اگر درس خوان برای دیپلم کم باشد، فضاهایی که برای دبیرستان است در دست دبستان قرار گرفته و زیاد هم خواهد آمد. منظور از بیان این مطلب هم این است که نسبت بین موضوعات به صورت طبیعی وجود دارد ولی توجهی به آن نیست.

(س): مسئله از این جهت مطرح است که باید این برآورد را داشته باشیم که در یک مجموعه از نقدها با این شکل از نقدها مواجه می‌شویم.

(ج): بله، یعنی اکثر قریب به اتفاق نقدها موضوعی هستند. نام موضوعی هم برای اینستکه فقط نسبت به یک موضوع می‌پردازند.

۵/۱/۲ - مصداقی بودن کلیه نقدهای مربوط به «موضوعات مختلف، بخشهای مختلف و کلیه بخشهای» برنامه یعنی یک دسته از موضوعات بخشی هستند. ناهنجاری هم مربوط به موضوع یا بخش است. موضوع و بخش اگر بالاتر برود کلیه بخشها خواهد بود. حال آیا صحیح است گفته شود که کل این سه تا «موضوعی، بخشی، کلیه بخشها» مصداقی هستند؟ اسم اینها یقیناً مدل و فلسفه نیست. مدل نسبت بین بخشها را ملاحظه می‌کند نه خود بخشها را. موضوعات بخشی را تبدیل به موضوع کلان می‌کند. کلیه بخشها به عنوان جمع کمی موضوعات است ولو اینکه سر

جمع کل باشد. بنابراین سه چیز اینجا نوشته می‌شود: «جمع کمی موضوعات، جمع بخشی موضوعات و خود موضوع» که نام این هر سه مصداقی می‌شود و اگر از مصداقی بالاتر رفت مدل می‌شود.

۶/۱/۲ - نقد مصداقی به معنای نقد به برنامه

(س): آیا مصداق، نقد نسبت به خود برنامه است؟

(ج): در مورد نقد موضوعات برنامه، چه یک موضوع مورد خطاب قرار گیرد، چه دسته‌ای از موضوعات به صورت کمی و چه جمع کمی برنامه موضوع توجه قرار گیرد، مصداقی خواهد بود.

(س): وقتی که مصداق کنار مدل برنامه گذاشته می‌شود نقد برنامه خواهد بود نه نقد الگوی برنامه زیرا نقد برنامه خارج از این سه تا نیست.

(ج): بله، این مصداقی، نقد برنامه از طریق مصادیق است.

۲/۲ - نقد به برنامه از زاویه مدل برنامه

گاهی نقد برنامه ناظر به مدل از طریق مصادیق می‌شود.

۳/۲ - نقد به برنامه از زاویه فلسفه مدل

یک بحث دیگر هم هست که نقد برنامه ناظر به فلسفه مدل است. انگیزه مردم را می‌توان فلسفه مدل گفت یا نه؟ اینکه دین مدل با دین مردم ناسازگار است معنایش این است که فلسفه مدل با فلسفه‌ای که مردم دارند یکی نیست. (س): حال آن ترتیب لیستی که می‌خواهد درست بشود چگونه است؟

۳ - نقدهای به «سازمان، برنامه، گردش عملیات» تقسیم دیگری برای نقدها

(ج): از کجا خوب است که لیست گردد؟ به عبارت دیگر ناظر به عینیت باید باشد یا اینکه تدریجاً باید بالا رفت؟

(س): اگر ناظر به عینیت باشد، این نوع سرفصلهایی که ناظر به دستگاه‌های اجرایی است و حتی خردتر از اینها آورده شوند. یعنی همین دستگاه‌های مختلف مثل آموزش و پرورش، نیرو، صنعت و معدن، آموزش عالی.

(ج): به این معنا که گفته شود برنامه تفصیلی به تفصیل دستگاه‌های اجرایی است.

(س): موضوعاً این سؤال هست که موضوعات نقد چه چیزهایی است؟ نه این که خود نقد موضوعاً چه چیز است. این که دستگاههای اجرائی نقد می‌کنند یا در رابطه با تخصیص بحث می‌کنند و گاهی اوقات در مورد اجرایش بحث می‌کنند این یک تقسیم موضوعی است.

(ج): یک تقسیم گفته شد که «سازمان، برنامه، گردش عملیات» است. آیا این خودش یک نوع مقسم برای دسته‌بندی است یا نه؟

۱/۳ - نقد سازمان به معنای نقد سازمان موجود در برنامه

(س): منظور از سازمان، برنامه، گردش عملیات چیست؟ علی‌القاعده در اینجا نقد برنامه مورد نظر است نه نقد سازمان. اگر سازمان، سازمان‌های مجری برنامه باشند منظور نیست.

(ج): چرا؟ مدت‌ها صحبت بود که تعدد تصمیم‌گیری برای کشاورزی غلط است نتیجه‌اش هم این شد که وزارت جهاد و وزارت کشاورزی ادغام شد. الان هم که خیلی‌ها طرفدار نظام سرمایه‌داری هستند می‌گویند که یک دسته از وزارت‌هایی که موضوعشان صنایع و کشاورزی است اضافه‌اند و باید حذف بشوند. می‌گویند دولت باید کوچک بشود. یعنی عملیات وزارت خانه‌ها در یکدیگر ادغام گردند. دولت متولی اجرائی به آن معنی نباشد. نسبت به عملیات صنعت، کشاورزی یا خدمات دولت فقط ناظر باشد. می‌گویند صنایع سنگین مانند ذوب آهن و غیره را باید به مردم فروخت. حتی بدشان هم نمی‌آید بگویند که صنایع نفت هم فروخته شود. این را برای حل مشکلات جامعه نظر می‌دهند. بنابراین سازمان می‌تواند موضوع نقد برای آنها قرار بگیرد. کما اینکه برنامه و گردش عملیات اینگونه بود. بعداً داخل نقدها بحث به این دسته هم می‌رسد که این دسته کم هم نیستند.

(س): چه سازمانی نقد می‌شود؟

(ج): می‌گویند کلاً دستگاه‌های دولت بیست تا وزارتخانه لازم ندارد.

(س): آیا این حرف را در نقد برنامه توسعه هم می‌گویند؟

(ج): بله، می‌گویند علت این که ناهنجاری در گردش عملیات پیدا شده این است که باید این کارها برای مردم در رقابت آزاد باشد. این کارها اصلاً مربوط به دولت نیست.

(س): این باید نقد برنامه حساب شود با نقد سازمان؟

(ج): ناهنجاری این را ملاحظه می‌کنند و از منظر ناهنجاری می‌گویند این کارها باید در دست مردم باشد، این وزارت خانه باید در وزارت خانه دیگر ادغام گردد.

حجت‌الاسلام جمالی: یعنی خود برنامه مبتنی بر یک سازمانی است که روح سازمان در این برنامه هست. به بیان دیگر فقط با یک نوع سازمان این برنامه هماهنگ هست لذا سازمانی که در خود برنامه هست منظور است. می‌گویند سازمانی که پذیرفته شده در آن برنامه برای جامعه وجود دارد.

(ج): بله، یک از نقدها ناظر به این است و یک عده نقدها ناظر به این قسمت نیست.

۲/۳ - طرح دو دیدگاه پیرامون سازمان برنامه (سازمان کوچک و بزرگ)

اساساً کسانی که بر این اساس نظر می‌دهند کم نیستند. سعی می‌کنند که صدا و سیما و همه اینگونه دستگاهها را بصورت بخش خصوصی در آورند. می‌گویند بر اینها بخش نظارتی کوچکی مثل وزارت علوم یا آموزش و پرورش باشد. در دیدگاه مقابلش کسی که قائل به جامعه گرائی باشد، در شکل روسی کمونیستی اش می‌گویند همه اینها باید دولتی بشود. بعد از آن تعاونی و خصوصی بسیار کوچک به صورت کار گاهی باشد. بنابراین یک سر فصل بعنوان «مصدق، مدل، فلسفه» و یک سرفصل هم بعنوان «سازمان، برنامه، گردش عملیات» وجود دارد. آیا باز هم سرفصل هست؟

حجت‌الاسلام پیروزمند: در این جلسه بنا شد از یک موضوع خردتر و اجرائی‌تر در واقع به قضیه نگاه نموده و گفته شود که آیا سرفصل‌های آنها جز این سرفصل‌ها نمی‌آیند؟ مثل همین بخش صنعت، کشاورزی، خدمات که اینجا گفته شد. یک بخش‌های خردتری هم مثل وزارتخانه‌های نفت، آموزش و پرورش، آموزش عالی، نیرو، فرهنگ و هنر، وزارت کشور، خارجه، نیروهای مسلح و... هستند که اگر به نیروهای مثلاً امنیتی درست پرداخته نشده باشد، در مواقع مهم نا امنی در جامعه بوجود خواهد آمد.

(ج): می‌توان سرفصل‌های کتاب بودجه را آورد. کتاب بودجه - مربوط به هر دوره‌ای که باشد - برای جلسه آینده خلاصه گردد و عنوان‌های اولش (نه عنوان‌های ریز زیرش) آورده شوند.

(س): منظور همین هست که یک بخش همین هاست و یک بخش هم مواردی دیگر می‌تواند اضافه بشود. منتهی در این جلسه مبتنی بر همین مقداری که مشخص است گفته شود که اینها کجا قرار می‌گیرند و چگونه از آنها استفاده می‌شود؟

(ج): پس باید یک لیستی و صورتی از موضوعات مختلف تهیه نموده و برای آن موضوعات هم یک دسته بندی درست کرد.

(س): آنها جز لیست‌های اولیه هم می‌آیند یا نه؟

(ج): بله، بیایند و هر چه میتوان باید خردش کرد.

۴ - عناوین پیشنهادی در سه سطح

(س): بعد که آمد علی‌القاعده آن نوع عناوین با این دسته عناوینی که تهیه شده بود و چیزی که الآن گفته شد (یعنی مصداق، فلسفه، مدل. یا سازمان، برنامه، گردش عملیات)، یا مواردی که قبلاً بود (یعنی نقد به آثار، ساختار، مبانی، تشخیص، تصمیم، و اجراً و غیر اینها) دو گونه عنوان است و باید مثلاً یک نحوه ارتباطی بینشان بر قرار کرد. در حالیکه ظاهراً در عرض هم نمی‌آیند حال آیا فعلاً به همین عناوینی که الآن وجود دارد و وصفی است تعبیر شود یا این که چیز دیگری باید گفت؟

(ج): می‌توان به یک سری عناوین خرد قائل شد.

(س): باید ترتیبی بین این‌ها که الآن مشخص است بر قرار کرد بعد آنوقت ارتباط اینها را با عناوین خرد برنامه، در مرحله بعدی بر قرار نمود.

(ج): این سازمان، برنامه، گردش عملیات، با مصداق، مدل، فلسفه، نسبت دارند. یعنی بصورت «مصداق سازمان، مصداق برنامه، مصداق گردش عملیات، مدل سازمان، مدل برنامه، مدل گردش عملیات، فلسفه مدل سازمان، فلسفه مدل برنامه، فلسفه مدل گردش عملیات» قابل ضرب شدن هستند.

(س): بسیاری از چیزهای دیگر هم قابل ضرب شدن هستند.

(ج): در عین حال قرار بود دو دید وجود داشته باشد یکی این که ترتیبی درست شود در سلسله عناوینی که هست.

(س): همین کار بنا است که انجام گیرد.

(ج): حال که بنا است انجام شود باید فلسفه، مدل، مصداق را گرفت. اما آیا نیازی هم به جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی هست؟

(س): جهان‌بینی اگر همان فلسفه باشد جایگزین آن می‌شود.

(ج): خیر، فلسفه مدل است که می‌تواند جای مبانی را بگیرد. جهان بینی اعم از فلسفه مدل اقتصادی است. به خلاف این که مبنای این مقدمات حتماً مبانی است.

(س): پس مبنا را با فلسفه یکی باید گرفت لذا ابتدا آن واژه‌هایی که مترادف هستند را باید معین نمود مثل آنهایی که الآن بیان گردید. سپس اگر چیزی قرار هست حذف بشود آنوقت حذف بشود.

(ج): یعنی چه بگوئیم مبانی و چه بگوئیم فلسفه و....

(س): گفته شود مبانی و فلسفه و مدل؛ بعد اینجا هم بین عناوینی که وجود دارند ترتیب برقرار شود.

(ج): اینجا هم باز مبانی، ساختار، آثار خواهد بود.

(س): آنجا هم یکی است. هر جا مبنا و فلسفه هست یکی است.

(ج): ساختار معنی مدل و مصداق معنی آثار می‌دهد.

(س): آیا ساختار معنی مدل دهد؟

(ج): ساختار اگر ساختار نسبتها باشد معنی مدل می‌دهد و اگر ساختار اجرائی باشد اداره است. ساختار یعنی نظام و نظام نسبتها، مدل است.

(س): ساختاری که بعد از آثار می‌آید علی‌القاعده ساختار برنامه است.

(ج): می‌تواند ساختار برنامه باشد. آن وقت در اینجا اگر اثر برنامه فرض شد....

(س): برنامه اثر فرض می‌شود یا اثر برنامه مورد نظر هست؟

(ج): خیر، خود برنامه اثر فرض می‌شود.

(س): آیا وقتیکه نقد به اثر می‌شود بمعنای نقد به ثمرات و پیامدهایی می‌باشد که این برنامه داشته است؟

(ج): این به کار گرفتن اثر در مرتبه بعد است که می‌توان به کار گرفت. اما به نظر نمی‌آید که این جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی را هم باید اینجا در نظر گرفت.

۱/۴ - اعم بودن «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» از فلسفه و مبنای اقتصاد و دیگر اوصاف (سطح اول)

(س): جهان بینی هم با مبانی و هم با فلسفه دوتا فرض می‌شود آیا تفاوتی وجود دارد؟

(ج): بله، جهان‌بینی اعم از مبنای اقتصادی و فلسفه اقتصادی است. این یکی از عناوین بزرگ است. حال اگر سطح آن شدیداً پایین آورده شود از مبنای اقتصاد هم می‌توان گذشت. پس می‌توان جهان‌بینی، مبنای اقتصادی و استراتژی را در اینجا نوشت. اهداف اقتصادی و استراتژی را می‌شود به یک صورت قرار داد. ولی اگر گفته شد جهان‌بینی و بعد استراتژی مطرح شد معنایش این است که بحث یک مرتبه از یک افقی به یک افقی دیگر برده شده است و همچنین معنایش در این صورت این است که زیربخش جهان‌بینی یک چیزهایی نوشته شود که به استراتژی برسد.

(س): آیا اینها چیزهایی است که در عناوین قبلی آمده یا مازاد بر اینها است؟

(ج): منظور اینست که بحث در سه سطح مطرح می‌شود. مثلاً گفته می‌شود در فضای کیهانی بعد یک مرتبه در جاذبه زمین و مرتبه بعد هم در خود زمین است. یعنی از سه افق خارج می‌شود. با این بیان کلمه جهان‌بینی که آورده می‌شود در فضای کیهانی است؛ استراتژی در فضای زمین و نظام وابستگی روی خود زمین می‌باشد. نظام وابستگی نزدیک به مفاهیم خود مدل هست.

(س): به هر حال نظر شما این است که این جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی تقریباً، اگر خود شاملترین نباشد حداقل از شاملترین عناوین است. اما باید دید ارتباط بقیه با این چه می‌شود؟

(ج): بعد از این سه تا به فلسفه مدل به عنوان مبنای مدل و مصداق باید پرداخت.

(س): پس فعلاً نوشته می‌شود بعد اگر لازم شد جابه جا می‌گردد.

۱/۱/۴ - نظام وابستگی به معنای نظام متغیرهای تغییرات

(ج): اولین سؤال این است که آیا نظام وابستگی با فلسفه مدل دو تاست؟

(س): با فلسفه مدل دو تاست منتها با مدل یا مصداق یکی می‌شود.

(ج): سؤال همین جاست که در نظام وابستگی چه چیزهایی نسبت به هم وابسته هستند؟

(س): اگر نظام وابستگی برنامه و عناصر برنامه باشد همان مصداق می‌شود که مصداق هم برنامه فرض شد.

(ج): اگر اینگونه نباشد نظام وابستگی، وابستگی چه چیزهایی است؟ اگر در جهان‌بینی است مثلاً گفته شود آیا انسان وابسته شرایط یا شرایط وابسته انسان است؟

(س): این را نظام وابستگی نمی‌گویند.

(ج): چرا؟ یعنی متغیر اصلی کدام است؟

(س): بله، بحث این است که متغیرها یا مبانی یا اصول و نسبت بین آنها چیست؟

(ج): اگر بعد از استراتژی، استراتژی تغییر گفته می‌شود پس نظام وابستگی متغیرها در استراتژی تغییر چگونه هست؟ یک محور تغییر وجود دارد مثل اینکه گفته می‌شود جنگ یا صلح یا رفاه یا هر چیز دیگر علت حرکت هست. بعد نظامش ذکر می‌گردد و بر آن اساس مدل و فلسفه مدل درست می‌شود. یعنی اصول زیر ساختی فلسفه مدل بوجود می‌آید. می‌توان نظام وابستگی را هم در آن بکار برد. البته لفظ نظام وابستگی تا خُرد برنامه هم قابلیت اطلاق دارد. نظام وابستگی از بالای مدل و فلسفه مدل تا زیر بخش مُدل می‌باشد.

حال آیا اصولاً چنین چیزی لازم است که ذکر شود؟ یا اینکه یک چیزی بعد از استراتژی مثلاً اصول تغییر گفته شود. بعد از زیر ساخت تغییر فلسفه مدل تغییر یا نظام وابستگی تغییرات باشد. عوامل متغیر هم پایین است. یعنی چه تغییراتی به چه تغییراتی وابسته هست.

۲/۴ - مدل به معنای مدل تنظیم نسبت بین متغیرها و فلسفه هم به معنای فلسفه این نسبت و مصداق یعنی برنامه (سطح دوم)

اینجا فلسفه مدل است. مدل درست می‌شود تا به متغیرها و عوامل نظام داده شود. مدل، تنظیم نسبت بین متغیرها است و این، فلسفه نسبتش می‌باشد. بعبارت دیگر فلسفه مدل، فلسفه نسبت بین متغیرها است. اینجا هم به مصداق، برنامه گفته می‌شود.

۳/۴ - بررسی مبنا، مقدورات و موانع، الگوی تخصیص، در سطح سوم

در این دسته‌بندی که از بالا به پایین آمد آیا جایی برای مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص باقی ماند؟ اگر این یک سطح باشد و سطح به سطح بیاید می‌توان آن را هم یک سطح فرض کرد. حال صحیح هست که یک نگاهی دیگر به برنامه کرد که مبنا و مقذور و الگوی تخصیص را تعریف می‌کند. یعنی آیا تحلیل اینها انجام گیرد یا اینکه دیگر اینها تکرار نشوند؟

(س): برای اینکه ابتدای کار ساده‌تر پیش برود و مرحله به مرحله ذهن کار کند می‌توان در مرحله اول این جمع‌بندی را انجام داد که از این سیاهه‌ای که الان در اختیار است کدامها پیش مورد احتیاج است، کدامها به دلیل اینکه یا مترادف می‌باشند یا بدلیل اینکه فایده‌ای ندارند قابل حذف هستند؟

(ج): این سه تا عام هست.

(س): باید ترتیب و نسبتشان را با هم ذکر کرده و مشخص نمود کدام اول و کدام دوم آورده شود؟ بعد آیا برای این تقسیم درختی می‌توان جاری کرد یا نه؟ البته اینها خیلی قابل تقسیم درختی نیستند.

(ج): چرا؟

(س): زیرا مبانی و مقدمات گفته شد و مبانی آورده شد. مبنا هم با فلسفه یکی گرفته شد. مگر اینکه اینجا یک معنای دیگری بدهد.

(ج): اینجا فلسفه مدل و مدل برنامه به نحو عام آورده شد نه به نحو خاص که گفته شود فلسفه خاص و مبانی خاص اثر می‌دهد تا چیزی مقدور خاص دانسته شود بلکه فلسفه نسبتها گفته شد.

(س): فلسفه نسبتها در چه چیزی است؟

(ج): فلسفه نسبتها برای مدل است. هر مدلی که هر کسی داشته باشد یک فلسفه نسبتی دارد.

(س): مقصود اثبات این نبود که فقط هر مدلی دارای فلسفه‌ای هست بلکه بنا بود گفته شود که این برنامه خاص از آن برنامه خاص تبعیت می‌کند.

(ج): بحث فعلاً روی نقدها است و می‌توان گفت این نقدی را که اینجا کردند به دلیل اینستکه بر یک مبانی خاصی یک چیزی را مقدور یا مانع شناختند. لذا می‌تواند مقدور یا مانع نباشد. یعنی اشکال در فلسفه مدل کردند ولی بر اساس یک مبانی خاصی، در جهان‌بینی و استراتژی خاصی است.

(س): آنجا هم که در مبانی خاصی گفته شد.

(ج): خیر، اینجا فلسفه مدل و فلسفه نسبتها است نه نسبتهای خاص. اینجا مبانی خاص، مقدور خاص، الگوی تخصیص خاص است.

(س): فلسفه خاص این مدل خاص در آنجا هست یا نه؟

۴/۴ - دسته اول از اوصاف، امور عمومی برنامه

(ج): خیر، اینجا گفته شد که اینها جز امور عمومی هست، یعنی تا اینجا که آمد امور عمومی بود. پس صحیح هست گفته شود هر برنامه‌ای دارای جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی، فلسفه مدل، مدل مصداقی هست. اما اینجا که گفته می‌شود اشکال بر مبنا یا مقدور یا الگوی تخصیص وجود دارد یک حرف دیگری است.

(س): بنابراین می‌توان با این گمانه پیش رفت.

(ج): اگر با این گمانه باشد آن وقت مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص علی حده می شود و از اول خاص شده اند.

(س): الگوی تخصیص با مدل برنامه چه فرقی دارد؟

(ج): الگوی تخصیص، تخصیص مقدور به مانع است. عبارت دیگر الگوی خاص، مدل خاص و همه خاص می شوند.

(س): اصلاً مدل غیر خاص یعنی چه؟

(ج): یعنی اصول عمومی مدلهای که مربوط به یک نقد یا دو نقد نیست.

۵/۴ - اوصاف سطح سوم (مبانی، مقدورات و موانع، الگوی تخصیص) از امور ویژه برنامه

حال که امور عمومی تا اینجا معلوم شد می توان امور ویژه ای را نوشت که مثلاً مبانی، مقدورات، الگوی تخصیص است.

اما آیا این با مبانی، ساختار، آثار مترادف می شود؟ الگوی تخصیص دقیقاً همان ساختار هست که به نظر ما می رسد در

رتبه قبلیش هم مقدورات و موانع تعریف شده است. خود الگوی تخصیص قبل از برنامه می باشد و لیکن قبل از آن

مقدورات و موانع هست پس می توان این سه تا را خط زد.

(س): آن آثار اگر آثار برنامه باشد که خط نمی خورد.

(ج): تا اینجا به گفته شما آثار لقب برنامه پیدا نکرده لذا الگوی تخصیص می شود.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۴

فهرست مطالب

عنوان جلسه: بررسی برخی از اوصاف مدل ارزیابی نقدها

- ۱ - نقدهای ناظر به امور عمومی برنامه، «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» ۵۲
- ۲ - نقدهای ناظر به امور اقتصادی برنامه (خاص)، «مبنا، مقدمات و موانع، الگوی تخصیص» ۵۲
- ۱/۲ - نگرش اقتصادی به امور خاص در برنامه‌های موجود علت وصف این امور به اقتصادی ۵۲
- ۳ - نقدهای ناظر به امور ویژه برنامه «تشخیص، تصمیم، اجرا»، «سازمان، برنامه، گردش عملیات» ۵۳
- ۱/۳ - تفاوت برنامه تخصیصی با برنامه خرد (در سازمان، برنامه، گردش عملیات) ۵۴
- ۲/۳ - امکان موصوف کردن کل برنامه و اجراً به اوصاف «تشخیص، تخصیص، اجراً» ۵۵
- ۳/۳ - امکان تحلیل ناهنجاریهای از پائین‌ترین سطح (امور ویژه) تا بالاترین سطح (امور عمومی) ۵۵
- ۴ - بررسی دیگر عناوین مطرح شده ۵۷
- ۱/۴ - کفایت عناوین مطرح شده و عدم نیاز به عناوین دیگر (مثل «مصادقی، استدلالی، مبانی»، «تطبيق، تنظیم، مبنا») ۵۷
- ۲/۴ - بررسی نیاز به اوصاف «موردی، موضوعی، مجموعه‌ای» ۵۷
- ۱/۲/۴ - امکان اضافه کردن عناوین بالا به این سه وصف ۵۸
- ۲/۲/۴ - بهتر بودن تعبیر به بخشی بودن بجای مجموعه‌ای بودن ۵۸
- ۳/۲/۴ - «یک جهت از یک موضوع، تمام جهات یک موضوع، موضوعات همگن» تفسیر «موردی، موضوعی، بخشی»

۵ - بررسی نقدهای خارج از چارچوب برنامه ۵۹

۱/۵ - لزوم لیست کردن این نقدها و ارائه طبقه‌بندی جامع ۵۹

۲/۵ - اکتفاً به تحلیل نقدهای مربوط به برنامه دوم ۶۱

بسمه تعالی

جلسه ۴ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۲۹/۱۱/۷۹

۱ - نقدهای ناظر به امور عمومی برنامه، «جهان بینی، استراتژی، نظام وابستگی»

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: می توان یک امور عمومی ذکر کرد، (یعنی جهان بینی، استراتژی، نظام وابستگی تغییرات، فلسفه مدل، مدل که مصداق آن برنامه است) و گفت اینها امور عمومی هر برنامه هست که نقد می تواند به آن ناظر باشد.

۲ - نقدهای ناظر به امور اقتصادی برنامه (خاص)، «مبنا، مقدرات و موانع، الگوی تخصیص» امور خاصی هم وجود دارد، مثلاً مبنای سرمایه داری، مبنای سوسیالیسم، مبنا و مبانی در اقتصاد، مقدرات و موانع که بر اساس مبانی مختلف می باشد.

حجت الاسلام پیروزمند: چرا قید اقتصادی می آید؟

(ج): زیرا امور عمومی قید اقتصاد نداشت و اقتصاد یکی از آنها محسوب می شد. فلسفه مدل یعنی نسبت بین متغیرها است و مدل تنظیم نسبت بین متغیرها خود مدل می شود. مصداق آن هم برنامه است؛ مثلاً اگر بنا بود در مورد مدیریت بحث کنیم، همین امور عمومی را می توان گفت که یکی از مدلهای آن مدل اقتصادی می تواند باشد.

(س): خیر، مگر موضوع مورد بحث مدل اقتصادی است که خاص آن قید اقتصادی داشته باشد؟

(ج): موضوع نقد برنامه است. برنامه برای تغییر، امور عمومی تغییر، امور خصوصی تغییر، اینها اموری هستند که در این تغییر لحاظ شده و سه قسم می شوند. اولی امور عمومی تغییر و دومی امور خاص اقتصاد است البته نه حین اقتصاد.

۱/۲ - نگرش اقتصادی به امور خاص در برنامه های موجود علت وصف این امور به اقتصادی

بعد باید چیز دیگری که امور ویژه یا غیر عمومی اقتصادی در تغییرات است گفته بشود. اموری هم در مورد تغییرات خاص در این برنامه وجود دارد که خیلی خاص تر است. سؤال می شود ناکامی این برنامه به چه چیز بازگشته است؟ به عبارت دیگر آیا می توان چیزهای دیگری آورد و گفت مثلاً مطالبی دیگر ویژه این می باشد؟

(س): منظور از سؤال این بود که مگر برنامه فقط بعد اقتصادی دارد که وقتی می‌خواهد خاص گردد فقط به سراغ اقتصادی باید رفت؟

(ج): برنامه ابتدائاً اصلاً لقب دانشی است که در اقتصاد به تغییر مبانی، تخصیص بودجه می‌دهد. کل کلمه برنامه ابتدائاً برای بحث اقتصاد استعمال شده است. اصلاً در تعریف دانش برنامه‌ریزی هم تخصیص منابع طبیعی به نیازمندیها مطرح می‌شود. یعنی قید اقتصادی را قید ذات دانش برنامه می‌آورند.

(س): الان عملاً این نیست و نباید باشد. یعنی نیازمندیها به معنای عامش موضوع تخصیص قرار می‌گیرد.

(ج): قبلاً امور عمومی مذهبی آورده شدند. الان هم امور عمومی آورده می‌شوند تا خاص بودن را بشکنند؛ هر چند که امور ویژه اقتصادی مبنای نگرش برنامه چه در سوسیالیسم و چه در سرمایه‌داری است. وقتی برنامه دولت را می‌گویند و سه سر فصل ذکر می‌کنند، می‌گویند تولید آن عبارت از صنعت و کشاورزی است. خدمات هم خدمات به این دو می‌باشد. معنای آن این است که خدمات را هم اقتصادی و در خدمت تولید اقتصادی می‌دانند. خدمات اعم از فرهنگ، سیاست، بهداشت یا غیره می‌باشد. این یک دید پذیرفته شده لاقفل در کتاب برنامه‌ریزی است.

سرفصلهای برنامه ۵ ساله به نام صنعت، کشاورزی وزیر بخشهای آن و خدمات است. خدمات هم به این صورت است که در یک شرکت اقتصادی نام مدیر عامل خدمت می‌باشد نه تولید؛ تولید نام کارگر (بخشی) است که مباحثاً در حال عملیات تولید است. کارشناسان برنامه‌ریز شرکت به بخشهای مختلف خدمت می‌کنند.

۳ - نقدهای ناظر به امور ویژه برنامه «تشخیص، تصمیم، اجرا»، «سازمان، برنامه، گردش عملیات»

امور خاص‌تری هم وجود دارد که گفته می‌شود مشکل در چه چیزی بوده است؟ آیا در تشخیص یا تخصیص و یا در اجرا مشکل بوده است؟ البته می‌توان سومی را تصمیم نوشت که این کار کارشناسی در اینجا است.

یعنی تصمیم نسبت به تخصیص و اجرا هم گردش عملیات است. پس این سه تا را به عنوان «تشخیص و تخصیص و اجرا» می‌توان آورد. سه تای دیگری هم قبلاً گفته شده بود. یعنی «سازمان، برنامه، گردش عملیات» که اینجا به لحاظ سازمان به این مطلب توجه شد لذا گفته می‌شود که تشخیص و تخصیص درست انجام گرفته ولی اجرا نشده است. علت اجرا نشدن هم این بوده که این سازمان با این برنامه موافق نبوده است. این گردش عملیات با این برنامه

موافق نبوده است. آیا لازم است چنین چیزی نوشته شود؟

(س): آیا الان در این برنامه باید در پی امور خاص این اقتصاد بود؟

(ج): امور ویژه اقتصاد تمام شد. امور ویژه این برنامه خاص در اقتصاد ممکن است از جهت مبنا صحیح باشد، مقدرات هم درست تشخیص داده شده باشد و بر اساس مبنا الگوی تخصیص هم درست انجام گرفته باشد اما اجرا نشده و مشکلات در مقام پیاده شدن باشد.

(س): اجرا درست است، منتهی تخصیص و تشخیص را چگونه باشد گفت؟ منتهی تخصیص و تشخیص را چگونه باید گفت؟

۱/۳ - تفاوت برنامه تخصیصی با برنامه خرد (در سازمان، برنامه، گردش عملیات)

(ج): باید معلوم گردد که آیا اجرا به سازمان، برنامه و گردش عملیات تقسیم می‌شود؟ و برنامه هم برنامه خرد باید بشود (البته نه به معنای تخصیص). معنای خرد اینست که به صورت تفصیلی گفته شود که فلان چرخ از فلان مملکت را کدام واحد بخرد؟ در چه زمانی، با چه بیمه‌ای حمل و نقل کند و چه وقت به ایران برسد؟ این کار حتماً سکو و فونداسیون یا هر چیز دیگری که دارد و باید برای آن درست شود، چه وقت چاله آن و با چه عمقی کنده شود؟ با چه بتون مسلحی، با چه درجه‌ای از ضخامت میله‌ها، با چه بافتی، فونداسیون آن درست شود؟ یعنی کل ریز را درست می‌کنند که اسم آن برنامه تفصیلی می‌شود. نمودارهای کار که کلاً برنامه اجرا هست بر آن می‌چرخد. برنامه آن دیگر به معنای این کلیات نیست که در الگوی تخصیص و غیره وجود دارد.

(س): در برنامه هم مثلاً وقتی یک برنامه سالانه تصویب می‌شود همین مسئله هست.

(ج): برنامه سالانه کاری است که مجلس تصویب و دولت بعد از آن اجرا می‌کند. یعنی جمع و تعدیلها انجام می‌گیرد. وقتی که یک بخش باید کارهای عمرانی انجام بدهد، این دیگر ریز می‌شود و بخش برنامه وزارتخانه مأمور است این را به یک برنامه نقشه کانتی تبدیل کند؛ در ماه اردیبهشت مثلاً این ۵ عمل باید توسط چه کسانی و چگونه انجام بگیرد. اگر انجام نشد، نقص از این قسمت آخر است؛ زیرا آنچه که تحقق نهایی را به عهده دارد همین قسمت آخر می‌باشد. البته بهینه در قسمت‌های بالایی انجام می‌گیرد ولی هر گونه فساد یا مانعی به هر دلیلی که این قاعده نهایی را از عمل باز دارد آن قسمت انجام نمی‌گیرد.

(س): اصل این درست است ولی باید دید که این چقدر با موضوع مربوط است؟

(ج): وقتی انجام نگرفت برنامه نقد می‌شود. حال می‌توان گفت که مبتلابه بیماری رشوه شده است. از بالای بالا امور عمومی برنامه با این نیت اشکال داشته تا امور ویژه اقتصادی و تا امور اجرایی. هر طور که هست برای رانت و رشوه به

صورت‌های قانونی و غیر قانونی راه درست می‌کنند. پس اجرا در عمل به نرخ مصوب هرگز انجام نمی‌گیرد. یعنی یک بیماری در سازمان، برنامه و اجرای عملیاتی وجود دارد. این غیر از اینستکه مشکلات برنامه چیست. دستگاه‌های دولتی دچار یک ناتوانی هستند اینکه علت ناتوانی آن چیست در ۹ تایی که قبلاً بیان شد و در این ۱۲ تا هم نباید در پی آن علت بود و باید اینها را به بخش خصوصی واگذار کرد. این را هم به بخش خصوصی، آن را هم به بخش خصوصی باید واگذار نمود تا آنها آنرا درست کنند. آنوقت شهر صد نرخ می‌شود زیرا دیگر بخش خصوصی هر قسمت برای خودش روی یک مدل کار می‌کند. یعنی دیگر یک سازمان مرکزی هماهنگ کننده در کار نخواهد بود. به این ترتیب تصمیمات خرد شده و صورت مسأله عوض می‌گردد در حالیکه فشار بالا می‌رود.

۲/۳ - امکان موصوف کردن کل برنامه و اجرا به اوصاف «تشخیص، تخصیص، اجرا»

پس اینجا تخصیص و تشخیص و اجرا را می‌توان یک بار به عنوان صفت کل برنامه تا دولت آورد و یک بار هم به درون اجرا برد.

(س): آیا به این احتیاج هست؟

(ج): اگر تشخیص‌های اجرایی، تخصیص‌های اجرایی و اجراهای اجرایی در هم ضرب گردند، نمودار کار می‌شود. مسلماً اگر نقدها ناظر به مصادیق و موارد باشد در طبقه‌بندی آن نیاز می‌شود که قطعاً در این امور نقد هست.

۳/۳ - امکان تحلیل ناهنجاریهای از پائین‌ترین سطح (امور ویژه) تا بالاترین سطح (امور عمومی)

(س): این نقد دولت برای اعمال برنامه نیست و دولت به عنوان مجری برنامه چنین نقدی را می‌پذیرد.

(ج): بله، یعنی نقد ناهنجاریهای اجتماعی است. نقدی که می‌کنند گاهی نقد برنامه است به عنوان اینکه برنامه نتوانست فلان ناهنجاری را حل کند، اگر چنین چیزی بود درست است، زیرا برنامه نتوانسته بود انگیزش عمومی، استراتژی معینی که متناسب با انقلاب باشد، نظام وابستگی تغییرات انقلابی، فلسفه مدل نسبت بین متغیرها و مدل تنظیم نسبت بین متغیرهای انقلابی را نتوانسته بود ببیند. بنابراین مصداق برنامه آن برنامه‌ای بود که اساساً در امور عمومی همگن و هماهنگ با جامعه نبود، مبنایی که در اقتصاد قرار داده بود نمی‌توانست مبنای تغییرات اقتصادی در ایران باشد؛ مقدمات و موانع آن مقدمات و موانعی نبود که در عینیت بود؛ الگوی تخصیص آن هم نمی‌توانست تخصیص متناسب با این را بدهد لذا تخصیص، تشخیص و اجرای آن غلط شد. تشخیص اجرائی و تخصیص اجرائی و اجرای اجرائی آن هم غلط شد. پس می‌توان از ریشه‌ای‌ترین سطح تا روبنایی‌ترین سطح را آورد.

(س): در ارزیابی موضوع، با توجه به اینکه موضوع ارزیابی نقدهاست باید فرض گرفت که یک نقدی، نقد موردی کرده است.

(ج): نقدها مربوط به ناهنجاری مثلاً گرانی می‌باشد که امری در جامعه است. می‌خواهند ریشه آن را به برنامه برگردانند و لکن چنین لیست و صورتی از عناوین وجود دارد لذا ملاحظه می‌شود که تا کجا توانسته خودش را قرار دهد. آیا در این مرحله هست و یا در آن مرحله می‌باشد.

(س): صحبت این است که اگر کسی بخواهد نقد برنامه کند نمی‌آید عملکرد وزارت علوم یا وزارت آموزش و پرورش را نقد کند و بگوید این نقد برنامه شد.

(ج): آیا فایل تا ریزترین برده می‌شود در حالیکه نصف آن خالی بماند؟ پس باید در عمل دید که چگونه نقد کرده‌اند. وقتی عدد و آمار و ارقام می‌دهند و راندمان عملیاتی نسبت به هزینه‌ها را طلب می‌کنند معنایش اینستکه در اجرا حرف می‌زنند.

(س): بله، ولی آیا می‌توان تفکیک کرد و گفت این نقصان و ضعفی که پیدا شده مربوط به عملکرد وزارتخانه یا برنامه بوده است؟

(ج): فعلاً به آن کاری نیست و آن حرف دیگری است بلکه الان بنا است که حرفها طبقه‌بندی گردد. یعنی این آقا از حرفش معلوم است که در این طبقه حرف می‌زند. تا اینجا باید حدود این سازمان، برنامه، گردش عملیات را هم نوشت و گفت که اینها بحث از راندمان می‌کردند.

(س): آیا راندمان نظام اجرایی، وزارتخانه‌ها و سازمانها منظور است؟

(ج): بله؛ به عبارت دیگر هزینه و راندمان یا برآیند و راندمان هزینه.

(س): آیا این در عمل و تحقق می‌باشد؟

(ج): در راندمان هزینه، عدد و ارقامی را که می‌گویند نوعاً به همدیگر برمی‌گردد.

۴ - بررسی دیگر عناوین مطرح شده

۱/۴ - کفایت عناوین مطرح شده و عدم نیاز به عناوین دیگر (مثل «مصادقی، استدلالی، مبانی»، «تطبیق، تنظیم،

در اینجا ۱۵ عنوان وجود دارد که به نظر نمی‌رسد هیچ کدام از این عناوین از زیر تیتر اینها خارج شود.

(س): در مورد تشخیص، تخصیص، اجرا آیا تشخیص، تخصیص باقی ماند یا فقط اجرا باقی ماند؟

(ج): خیر، در مورد تشخیص، تخصیص، اجرا این بخش مربوط به برنامه خاص مثلاً ۵ ساله است. این هم هزینه و

راندمان نهایی می‌باشد. به ذهن می‌رسد که اگر آنها نوشته شوند اینها دیگر لازم نیست؟ یعنی در آنجا مثلاً «مصدقی،

استدلالی، مبانی» نوشته شده که قاعدتاً در اینجا پوشانده می‌شود. «تطبيق، تنظیم، مبانی» هم قاعدتاً در اینها هست.

(س): مثلاً تطبيق به چه معنا بوده است؟

(ج): معنای تطبيق همان تشخیص است اگر معین گردد. تنظیم نظام هم نظام برنامه را تشخیص می‌دهد.

(س): آیا می‌توان گفت که خوب الگو را تطبيق به وضعیت داده است؟

(ج): وضعیت برای تشخیص دادن است که همان تشخیص می‌شود. تشخیص، تخصیص، اجرا هم که وجود دارد.

۲/۴ - بررسی نیاز به اوصاف «موردی، موضوعی، مجموعه‌ای»

«موردی، موضوع، مجموعه» در اینجا مطرح است.

(س): این در کجا می‌آید؟

(ج): این حتماً در کل وجود دارد. وقتی کلمه مجموعه گفته می‌شود آیا مثلاً در مبانی و مقدمات و الگوی تخصیص و

در مدل آن وجود ندارد. آیا در مجموعه‌های پیشین تا اینجا وجود نداشته است؟

(س): اینکه مثلاً کسی نقد موردی کرده و کسی نقد مجموعه‌ای کرده است، تفاوت جای آن در اوصافی که قبلاً گفته

شده چگونه منعکس می‌شود؟

(ج): نقد برنامه، نقد بخشی است.

(س): ممکن است مصدقی یا بخشی و یا کل بوده باشد.

(ج): کل در این حتماً هست زیرا از اجرا تا ریشه آن در اینجا ذکر شده است.

(س): درست است ولی اگر کسی در چنین حوزه گسترده‌ای نقد برنامه کرده باشد آیا می‌توان گفت که نقد

مجموعه‌ای کرده است؟ در حالیکه معلوم است که هیچ کس اینکار را نکرده است یا اینکه مجموعه به بخشهای برنامه

گفته می‌شود؟ یعنی برنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و کل برنامه را به معنای حقیقی کلمه با هم دیده و

بخش اقتصاد آن را جدا ندیده است.

(ج): عبارت دیگر در اینجا برنامه خاص ۵ ساله تشخیص، تخصیص، اجرا را دیده است.

(س): آیا روی تشخیص و تخصیص برنامه یا هر سه کار کرده که هر کس هر سه را دید بتوان گفت مجموعه‌ای عمل کرده است؟

۱/۲/۴ - امکان اضافه کردن عناوین بالا به این سه وصف

(ج): در عین حال مورد و موضوع و مجموعه هم به آن ۱۵ تا اضافه می‌گردد و حرف آن دیگر نسبت به کل نخواهد بود.

(س): فعلاً مورد نظر می‌توان داشت تا معلوم گردد که در کجا مشخص‌تر قرار داده می‌شود؟

۲/۲/۴ - بهتر بودن تعبیر به بخشی بودن بجای مجموعه‌ای بودن

(ج): در اینجا هم موردی، موضوعی، مجموعه‌ای گفته می‌شود و مجموعه‌ای به عنوان بخشی به کار گرفته می‌شود.

(س): آیا بخشی یعنی موضوعی؟

(ج): خیر، ممکن است مورد درباره یک موضوع یا بخش چندین موضوع با هم باشد.

(س): آیا می‌توان موردی، بخشی، مجموعه‌ای یا موضوعی، بخشی، مجموعه‌ای گفت؟ موردی به معنی مصداقی باشد. یعنی اینکه روی یک موضوع متمرکز شده است.

(ج): چندین موضوع هم بخش می‌شود. مجموعه هم بمعنای مجموعه کل کنار گذاشته و به عنوان بخش قرار داده شود تا با آن اشتباه نشود زیرا در مورد کل قبلاً صحبت شده است.

(س): یعنی گفته شود موردی، موضوعی، بخشی؟ آنوقت تفاوت این سه در چیست؟

(ج): مورد، یک کار نسبت به یک موضوع است.

(س): این دیگر نقد برنامه نمی‌شود.

۳/۲/۴ - «یک جهت از یک موضوع، تمام جهات یک موضوع، موضوعات همگن» تفسیر «موردی، موضوعی، بخشی»

(ج): خیر ممکن است یک موضوع (مثلاً بیکاری) موضوع نقد قرار گرفته و به آن زیاد پرداخته شده باشد، یا یک موضوع کلان مورد نقد قرار گرفته و علت ناهنجاریها هم می‌تواند این یک موضوع بوده باشد. نقد از یک زاویه نسبت

به یک موضوع، موردی است نه تمام خصوصیات یک موضوع

(س): تمام خصوصیات موضوع یعنی چه؟

(ج): یعنی موارد گوناگون و جهات مختلف از یک موضوع. اما در حقیقت یک جهت از یک موضوع با مورد مترادف می‌باشد. تمام جهات یک موضوع موضوعی بوده و موضوعات همگن و هم ریشه بخش است. نقدهای به این شکل را هم می‌توان در بحث قرار داد.

(س): مثلاً ممکن است کسی بخش فرهنگ و هنر را مورد نقد قرار دهد که در آن موضوعات مختلف مثلاً فیلم، سریال، کتاب احیاناً ورزش یا ۲۰ تا چیز می‌باشد آیا این بخشی است؟

(ج): بله

۵ - بررسی نقدهای خارج از چارچوب برنامه

(س): اگر کسی فراتر از این دید نقد کرد آیا اینها نقد برنامه محسوب می‌شوند یا خیر؟ یا در صورتی که این نوع تجزیه و تحلیلها هم نهایتاً در تحلیل خودشان این پیامدها را به برنامه منتهی کرده باشند ولو اجمالاً در ضمن موضوع بررسی می‌آید و آلا نمی‌آید. این نکته که بیان می‌گردد هم برای تأمین کردن منابع که چقدر باید باشد مؤثر است و هم در عناوینی مؤثر می‌باشد که بنا است انتخاب گردد تا نقدها را پوشش بدهد.

(ج): حال نتیجه پیشنهاد چه می‌شود؟

(س): منظور، بیشتر سؤال کردن است. اما بنظر می‌رسد که بحث نسبت به نقدهایی که مستقیماً نقد به برنامه هستند روشن می‌باشد.

(ج): اصل نقد به برنامه روشن است ولی چه چیزی را عرف تشخیص می‌دهد که نقد برنامه است؟

(س): آنهایی که اصل عنوان و تیتربحثشان (مستقیماً) نقد برنامه دوم است.

(ج): بسیاری از نقدهایی که مربوط به روزنامه‌ها یا شخصیتها و... است، ناهنجاریهای جامعه را ذکر می‌کنند. گاهی هم نقدهایی که در مورد سازمان برنامه یا کمیسیون برنامه مجلس است این خصوصیت را دارد و الا اصولاً و نوعاً در نقدی که می‌کنند، ناهنجاریها را می‌آورند.

(س): حال ولو یک ناهنجاری مثل تورم را ذکر کرده باشد، سهم برنامه در ایجاد این تورم چقدر است؟

(ج): کتابی بنام «موانع توسعه نیافتگی اقتصاد ایران» می‌نویسند؛ آیا این نقد هست یا خیر؟

(س): ممکن است این هم نقد برنامه اول، دوم یا سوم نباشد زیرا مسأله را از این هم کلان‌تر می‌بیند.

(ج): پس حداقل باید کار دیگری انجام گیرد و آن اینکه یک طبقه‌بندی ارائه گردد تا آنچه که در جامعه وجود دارد را در برگیرد و بعد از آن گفته شود که به قسمت دیگری باید وارد شد. یعنی این طور نباشد که بگویند ۲ تا از بین ۱۰ تا بصورت گزینشی انتخاب شده است.

(س): خیر، کسی که مثلاً راجع به مواد مخدر یا راجع به بزهکاری به عنوان یک ناهنجاری بحث می‌کند و می‌گوید چرا وضعیت جامعه این طور است؟ چه چیزهایی باعث شده که این ناهنجاری به وجود بیاید؟ اصلاً بحث او این نیست که این برنامه اول یا دوم یا سوم است. عرفاً موضوع این تجزیه و تحلیل، نقد برنامه نیست، بلکه نقد سیاستهای کلی جامعه است. نقد وضعیت موجودی است که نظام در آن به سر می‌برد و بحث این است که این وضعیت موجود از کجا ناشی شده است؟ ممکن است یکی از عواملی را که در کنار ۱۰ عامل ذکر می‌کند، برنامه باشد. ممکن هم هست که اصلاً برنامه را نگوید. حال در این مورد چه کار باید کرد؟ طبیعتاً اینها در ذهنیات اولیه و در بدو امر، عرفاً نقد برنامه محسوب نمی‌شود. آیا اینگونه نیست؟

(ج): صحبت در اینجا این است که یک طبقه‌بندی انجام گیرد و نقد برنامه مثلاً به نقد ظهور، نص، اصطلاح یا هر چه که به نظر می‌رسد نامگذاری شود تا همه را شامل شود.

(س): آیا ولو اینکه به بخشی از آن پرداخته شود؟

(ج): بله.

(س): سؤال در همین مثالی است که بیان گردید که کسی وضعیت مواد مخدر و اعتیاد را در جامعه تجزیه و تحلیل کرده است.

(ج): آیا عرف این را نقد برنامه می‌داند؟

(س): خیر، عرف که نمی‌داند.

(ج): سؤال همین جاست که عرف نمی‌داند و لکن مسئولین اجرایی کشور می‌گویند اینها نقد برنامه است.

(س): آیا نقد عملکرد نظام به صورت کلی یا نقد برنامه مثلاً اول یا دوم است؟

(ج): تا اینجا ۱۸ عنوان برای فایل معین شد. مثلاً در ۳ جلسه هم عنوان دیگری معین نموده و گفته شود در سه تای آن به صورت کلی کار انجام گیرد.

(س): چرا؟

(ج): زیرا بنا به تعریف کسی نمی‌تواند اشکال کند که چرا فلان چیزها ذکر نگردید؟ برای اینکه آنها دیده شده ولی آورده نشده‌اند نه اینکه بدون توجه آورده نشده‌اند.

(س): اگر بنا است که ۳ جلسه بحث گردد و بعد روشن شود که این ۳ تا و این سطح از نقدها مربوط به برنامه دوم است و بقیه نیست، از همان اول صریح گفته شود آنهایی که مربوط به این می‌شود چیست؟ اگر ۱۸ عنوان دوم هم همه مربوط می‌شود ولی زمان کم است می‌توان این مقدار را گزینش کرد.

(س): خیر، با ادراک کلی غیر تخصصی مربوط می‌شوند اما با ادراک تخصصی خارج می‌شوند. بنابراین اعضای جلسه و کسانی که در آنجا همکاران شما هستند آنها را ساده پی‌گیری می‌کنند. ممکن است مطلب زیادی هم بیاورند.

(س): کسی این حجم را نمی‌آورد زیرا موضوع کار دیگران نیست که بخواهند بیاورند ولی باید از موضعی کار را پی‌گیری کرد که کامل باشد و زیاد هم از مقدار لازم گسترده نشود.

(ج): اینجا فقط تعریف، احتیاج است نه اینکه تعاریف هم تطبیق گردند. یعنی تعریف انجام می‌گیرد ولی آنچه که تطبیق می‌شود ۲ یا ۳ تا از آن بیشتر نیست.

۲/۵ - اکتفاً به تحلیل نقدهای مربوط به برنامه دوم

(س): بنابراین برآورد اجمال مطلب چه شد؟ دایره‌ای که به عنوان نقد برنامه دوم شناخته شده چیست؟

(ج): طبق این دایره آنها هم طبقه‌بندی شده و گفته می‌شود اینها نقد برنامه دوم به صورت تخصصی نیست. نقد ناهنجاریهای جامعه است که به بعضی از موارد برنامه (آنهم نه برنامه دوره خاص) منتهی می‌شود.

(س): پس آنچه که به صورت مشخص به آن پرداخته شده و مد نظر خواهد بود چیزهایی است که به یک دوره خاص برنامه مربوط می‌شود.

(ج): بله، یعنی چیزهایی که مربوط به برنامه در یک دوره خاص است از چیزهایی که مربوط به ناهنجاری است جدا می‌شود و احیاناً آن ناهنجاریها در ریشه به خصوصیات منتهی می‌شود که مربوط به یک دوره از برنامه نبوده بلکه به دوره‌هایی از برنامه مربوط است.

(س): پس اگر مصلحت بود می‌توان این را کامل کرد و اگر لازم باشد در فصل دیگر، دسته دیگری را معین نمود و به آن پرداخت.

(ج): اسم نقد موردی و موضوعی و بخشی را می‌توان نقدهای متفرقه گذاشت زیرا که اصلاً نقد برنامه نیست.

(س): آیا نقد برنامه نقد بخشی از برنامه است؟

(ج): خیر، اصلاً برنامه به معنای بهینه کل است. وقتی که الگوی تخصیص مطرح می‌شود بهینه تناسبات این برنامه نبوده بلکه نقدهای متفرقه خواهد بود.

(س): می‌توان یکبار دیگر توجه کرد که در پی چه چیزی باید بود و آن عبارت از این بود که یک جدول ماتریسی درست گردد تا ذیل این جدول ماتریسی بتوان موضوعات عینی را آورد.

(ج): قبل از ماتریسی بنا بود از پائین مصادیقی لیست شوند بعد آنها را به آدرس‌بندی درختی برده و بعد از آدرس‌بندی درختی یک ماتریس درست گردد تا بتواند یک حداقلی را هماهنگ بیان کند.

(س): آیا این چیزهایی که به بدست آمده همان چیزهایی است که درختی می‌شود؟

(ج): بله، باید همین‌ها را درختی کرد تا معلوم گردد که آیا می‌توان امور عمومی را به دو دسته تقسیم نمود؟ بعد ملاحظه شود که یک بخش از امور عمومی مثلاً بخش گرایشی و یک بخش آن بخش بینشی یا روشی است. فلسفه مدل و مدل و مصداق برنامه هم به چه خصوصیتی می‌توانند شناخته شوند؟

(س): آیا این نوع اوصاف، اوصافی هستند که باید درختی بشوند یا اینکه اوصاف ماتریسی هستند؟

(ج): درباره درختی کردن آنها باید بحث کرد که آیا می‌توانند درختی شوند یا خیر. قبل از درختی کردن آیا بهتر نیست که هر کدام از اینها را از یک کلمه بودن در آورده و در یک تعریف مختصر ولو نیم سطری نوشته شوند؟ یعنی در ۱۸ سطر غرض از جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی تغییرات، فلسفه مدل تا آخر گفته شود.

(س): سؤال دیگری مطرح می‌گردد تا جواب این سؤال داده شود و آن اینکه آیا این مسئله محرز است (ولو اجمالاً) که باید به همه اینها توجه نمود؟

(ج): فایل درست می‌گردد نه اینکه به اینها توجه می‌شود.

(س): آیا نقدها را از همه این زوایا باید ملاحظه نمود، که در آنصورت باید همه اینها را تعریف کرده و بعد برای آنها جا معین نمود.

(ج): به نظر می‌رسد که اگر نقدها تعریف شده باشند، یک نقد را می‌توان در یک یا دو یا بعضی از اینها جا داد. یعنی می‌توان آنرا به اجزای مختلف تقسیم کرد و گفت که این قسمت ناظر به این مطلب و آن قسمت ناظر به آن و همینطور و اینکه در کل موضوع آن کجا جا می‌گیرد؟

(س): پس باید اینها را تعریف کرد.

(ج): بله و بعد از تعریف کردن باید بصورت درختی درآورد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۵

فهرست مطالب

۱ - نقدهای به کل برنامه موضوع ارزیابی

۲ - اهداف از ارزیابی نقدهای موجود

مقدمه: طرح سؤال ۶۷

۱ - توجه به نقدهای مربوط به کل برنامه در این سطح و طبقه‌بندی این نقدها ۶۹

۱/۱ - طرح دو اشکال نسبت به این گزینش (کم بودن چنین نقدهائی و بی‌فایده بودن اینکار) ۷۰

۲/۱ - پاسخ اشکال دوم: اثبات میدانی عدم توجه نقدها به ناهنجاری الگو برنامه با رفتارهای اجتماعی ۷۰

۱/۲/۱ - عدم قدرت نظارت مجلس و دولت بر کنترل ناهنجاریها در صورت عدم توجه به ناهنجاریهای الگوی برنامه

۲/۲/۱ - اخلال در جریان برنامه در سطوح مختلف در صورت عدم توجه به ناهنجاریهای الگوی برنامه ۷۱

۳/۲/۱ - تزریق قوانین اصلاحی به برنامه در روند کار بصورت انفعالی در صورت عدم رفع ناهنجاری الگو ۷۱

۲ - هدف از سه سطح نقد را نقد به بستر ادراک از برنامه کشور در تصمیم‌گیری، روشها، فلسفه روش ۷۱

۱/۲ - هدف اول از ارزیابی نقدها: نشان دادن عدم ادراک اجتماعی نسبت به برنامه و مدل و جامعه (فرهنگ نقد) در

نقدها

۲/۲ - هدف دوم از ارزیابی نقدها: نشان دادن غلط بودن روش نقد در نقدها ۷۳

۳/۲ - هدف سوم از ارزیابی نقدها: عدم ملاحظه علل تغییرات برنامه در مسیر اصلاحات از سازمان برنامه، دولت، مجلس،

۴/۲ - عدم توجه به تأثیر مدل در ناهنجاریهای ایجاد شده از اجزای تا برنامه سازمان برنامه ۷۵

۵/۲ - فهم مقلدانه از نقد حتی در سازمان برنامه ۷۶

۶/۲ - طبقه‌بندی موضوعی نقدها به جهت رسیدن به هدف اول ۷۶

۳ - لزوم شش سطح کار در این طرح (۱ - نقد فهم از جامعه ۲ - نقد فهم از الگو ۳ - نقد فهم از برنامه ۴ - نقد فهم

از علل تغییرات برنامه از تدوین تا اجرا ۵ - نقد فهم از موضوعات برنامه ۶ - نقد روشهای نقد) ۷۶

۴ - مراحل عملیاتی کار در این دوره از بحث ۷۷

۱/۴ - مرحله اول: طبقه‌بندی نقدهای نسبت به کل برنامه (نقد به فلسفه، مدل، مصداق) ۷۷

۲/۴ - مرحله دوم: بررسی روشهای نقد ۷۸

۱/۲/۴ - مستند کار در مرحله دوم، مباحث فراتر از نقدهای بر برنامه دوم ۷۸

۲/۲/۴ - زیر سؤال بردن فرهنگ نقد برنامه در مرحله اول ۷۸

۳/۲/۴ - توجه به مضمونهای نقد و روشهای آنها در سطوح نقد به کل، بخش و موضوع در مرحله دوم ۷۹

۳/۴ - مرحله سوم: بررسی مدل حاکم بر روش ارزیابی نقدها ۸۰

۴/۴ - دو احتمال در ادامه بحث: ۱ - شروع از مدل ۲ - شروع از بررسی نقدها تا رسیدن به مدل ۸۰

۱/۴/۴ - انتخاب روش اول (تنظیم مدل در دستور کار) ۸۰

بسمه تعالی

جلسه ۵ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۲/۱۲/۷۹

مقدمه: طرح سؤال

حجت‌الاسلام پیروزمند: برخی از نقدها که درباره برنامه دوم ارائه شده بمقدار زیادی از آنها نقد نیست آن مقدار هم که نقد برنامه است، به میزان زیادی به بخشهای مختلف برنامه بصورت موضوعی پرداخته‌اند. مثل نقد مربوط به بخش تجارت یا بخش نفت. مواردی هم که به صورت کلی، کلیت برنامه را مورد نقد قرار داده باشند، بسیار محدودند. بعضی از نقدها هم فراتر از یک برنامه خاص را در نظر داشته‌اند. یعنی مسئله فقر، سیاستهای پولی و مالی و اصل روند برنامه‌ریزی در کشور را مورد ارزیابی قرار داده‌اند که این نقدها محدود به برنامه خاص نیست. بنابراین چند دسته مطلب در اینجا مطرح است. این مطلب به این خاطر بیان شد تا معلوم باشد الگویی که تنظیم می‌گردد (به صورت مشخص‌تر) کجا به کار گرفته و چه استفاده‌ای از آن بشود؟ پس آن مطلب یکی موضوعی بودن نقدها و یکی هم فرا از یک برنامه خاص یا فراتر برنامه‌ای بودن است. مطلب دیگر اینکه آیا آنهایی که نقد نیست و صرفاً به توصیف برنامه پرداخته از موضوع بحث خارج بوده و می‌توان آنها را کنار گذاشت یا اینکه می‌شود از آنها استفاده کرد؟ با توجه به الگویی که در حال تنظیم شدن است (با توجه به شکل و ظاهری که فعلاً دارد و با تصمیم‌گیریهائی که از نظر ترتیب، تقسیم‌بندی، قرار گرفتن ماتریس در بالای آن و... که درباره آن باید بشود. هرچند علی‌القاعده اگر تغییر زیادی نکند آن مفاهیمی که عملاً با آنها کار می‌شود تقریباً همینهاست لذا فرض بر این است که چنین مجموعه‌ای نقدی استفاده می‌شود) اگر کلاً نقدهای موضوعی را کنار گذارده و فقط نقدهایی که به اصل برنامه پرداخته‌اند موضوع بررسی قرار گیرند، صرف نظر از حجم کم اینها، با استفاده از این الگو، طبیعتاً خیلی از جاها خالی می‌ماند. مثل اینکه به جهان‌بینی، استراتژی، فلسفه مدل، مدل، مبنا یا به الگوی تخصیص نپرداخته‌اند و در نهایت گفته شود که به فلان چیز پرداخته‌اند. یا آخر کار گفته شود این نقدی که به کل برنامه شده به نظام وابستگی برنامه پرداخته ولی به بقیه نپرداخته یا به اجرا پرداخته، و به بقیه موضوعات نپرداخته است. آیا این حاصل کار می‌خواهد بشود؟ بعبارت دیگر آیا دادن چنین آماری نسبت به نقدها مورد نظر است؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی ضعف قوتها چگونه می‌خواهد طرح گردد؟

(س): بله. بعد در بحثی که قبلاً شده بود گفته شد که ارزیابی نقدها چند سطح می‌تواند داشته باشد و چند صورت می‌تواند انجام بپذیرد. یک زمانی گفته می‌شود که نقدهای موضوعی هم خارج نمی‌شوند زیرا آنها هم نقد به برنامه است و در ارزیابی نقدها اینها ارزیابی می‌گردند. مثلاً اگر شخصی به سیاستهای ارزی برنامه دوم اشکال داشته باشد این ارزیابی می‌شود که آیا اشکال او درست است یا نادرست؟ این یک سطح از نقد است.

(ج): خاصیت این چیست و چه کاری را می‌طلبد؟

(س): برآورد اینست که به این نمی‌توان پرداخت زیرا این کار مستلزم وارد شدن به اطلاعات خاص و مهیمن بودن به همه موضوعات مختلف است که این در وسع فعلی ما نیست.

(ج): یعنی این کار عملاً کار کارشناسی و تخصصی خاص را می‌طلبد و از سوی دیگر احتیاج به اطلاعات آماری خاصی دارد.

(س): شکل دوم این است که به نقدهای موضوعی پرداخته شود اما وقتی که ارزیابی می‌شوند فقط روش نقد آنها (ولو در موضوع) ارزیابی گردد. مثلاً گفته شود کسی که می‌خواسته سیاستهای ارزی را نقد کند روشش در ارزیابی صحت و سقم سیاستهای ارزی روش خوبی نبوده است زیرا مثلاً به نظام وابستگی یا به استراتژی برنامه توجه نکرده و این نقد را کرده است یا به جهان‌بینی حاکم بر سیاستهای ارزی و حاکم بر برنامه توجه نکرده و هکذا به مقدمات و موانع به اندازه کافی توجه نکرده است. یعنی در حقیقت بجای اینکه (یا علاوه بر اینکه) روشها را نسبت به کل برنامه به کار بگیریم، روش نقد را ولو در موضوعات، موضوع ارزیابی قرار بدهیم. به عبارت دیگر موضوع ارزیابی در حقیقت روش نقدها چه در کل و چه در جز است. یعنی هر نقدی که هر کسی از هر نگاهی و از هر بخشی داشته، موضوع بررسی قرار می‌گیرد. پس یک زمانی ممکن است گفته شود اگر کسی فقط به سیاست ارزی منتقد باشد، نقد کامل نسبت به برنامه نکرده است. اما آن شخص می‌گوید من سیاستهای ارزی را نقد می‌کنم و مدعی این مطلب نیستم که می‌خواهم کل برنامه را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهم تا شما بگویید که تو بنا بود اظهار نظر نسبت به برنامه بکنی در حالیکه فقط نقد سیاستهای ارزی را انجام داده‌ای زیرا او می‌خواسته راجع به بخش کشاورزی و صنعت و غیر ذلک حرف بزند که زده است. حال به نقد او در این موضوع چه اشکال وارد است؟ پس موضوع مدلی که می‌خواهد تنظیم بشود باید این قدرت را داشته باشد که روش نقد در هر سطحی را ارزیابی کند و بگوید تو اگر می‌خواستی نقد خوبی بکنی باید این کار را می‌کردی و نکردی. شکل سوم این است که بحث وارد نقد موضوعات خاص نشود یعنی مثلاً

اینکه در بخش کشاورزی بنا بود چه اتفاقی بیافتد و الآن چه اتفاقی افتاده و این نقدی که این فرد می‌کند درست است یا غلط، این نوع مسائل بخشی جزئی‌تر برنامه مطرح نشود و موضوع، کلیات برنامه باشد؛ در این موقع، الگو طبعاً همان الگویی است که فقط نقدهایی که نسبت به کل برنامه اظهار نظر می‌کنند را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. لذا الگویی که طراحی می‌گردد، الگویی است که نقد و روش نقد نسبت به مجموعه برنامه را موضوع بررسی قرار می‌دهد؛ این هم شکل سوم. اما با توجه به تأملی که انجام گرفته به نظر می‌آید - که اگر عملی باشد - شاید گزینه دوم، گزینه بهتری بوده باشد. در عین حال، این احتمال منتفی نیست که اگر بخواهیم و مناسب باشد وارد بخشها نشده و کار فقط، موضوع قرار گیرد - ولو اینکه از چهار صد عنوانی که وجود دارد ده تای آنها عنوانش مربوط به نقد کل است - و از این سطح عدول نشود ولی به کار به گونه دیگری اضافه گردد. به اینصورت که به برنامه دوم محدود نشود بلکه برنامه اول و حتی برنامه سوم نیز مورد لحاظ قرار گیرد.

۱ - توجه به نقدهای مربوط به کل برنامه در این سطح و طبقه‌بندی این نقدها

(ج): به نظر من می‌رسد که از منظر دیگری بحث مطرح شود و آن اینکه اصولاً فرض گردد، نقد در قدرت تطبیق یعنی در آمار و اشکالی که کرده صحیح است. دوم اینکه فرض شود که روش آن صحیح است.

(س): یعنی آیا تشخیص و اطلاعاتش صحیح است؟

(ج): بله و بنابراین نقدش در موضع خودش صحیح است لذا مفهوم ارزیابی در طبقه‌بندی موضوعات نقد برده شده و گفته شود که نقد نسبت به موضوعات خرد یا موضوعی مثلاً قیمت‌اش ۵ تومان و ۵ ریال است. نقد نسبت به بخشی ۵۵ تومان، نقد نسبت به کل ۵۵۰ تومان و نقد نسبت به الگو ۵۵۰۰ تومان است. یعنی فقط از جهت تأثیر در بهینه بحث مطرح گردد و گفته شود کلیه نقدهای جزئی در فرض صحت هم که بتواند کار هزینه و راندمان را درست بکند بهینه نمی‌تواند بکند. در حالیکه نقد اصلاً برای بهینه ایجاد می‌شود و برای بهتر شدن است. پس برنامه به صورت یک کل که دیده می‌شود باید در سطحهای مختلف قابل نقد باشد؛ نهایت نقدهائی که در موضوعی است باید پذیرفت که همه صحیح و درجه یک و از اول تا آخر بدون غلط می‌باشند.

(س): روی این مطلب فکر شده منتها یک مشکلی دارد.

(ج): اگر این کار انجام بگیرد اصلاً بحث در ماهیت قضایا وارد نخواهد شد.

۱/۱ - طرح دو اشکال نسبت به این گزینش (کم بودن چنین نقدهائی و بی‌فایده بودن اینکار)

(س): بله، اما دو تا مشکل دارد یکی اینکه این کار اصلاً به آن معنا مطالعات نمی‌خواهد. یعنی همینکه یک آماری گرفته شود و وزن و جایی برای آنها در نظر گرفته شود کافی است. حالا اینکه فلانی در نقدش چه گفته اصلاً کاری به آن نیست در حالیکه حجم کار مطالعاتی مشخصی برای اینکار پیش‌بینی شده که طبیعی هم به نظر می‌رسد زیرا اگر نقدها ارزیابی بخواهند بشوند باید مطالعه و خوانده شوند. البته ممکن است در تحقیق اشکال اول اینطور حل گردد که تغییر رویه داده و ۲ میلیون تومان هزینه که برای اینکار پیش‌بینی شده بود بخاطر ملاحظه عدم لزوم اینکار، برگردد. ولی اشکال دوم که مهمتر می‌باشد اینست که در آخر کار بنا است گفته شود که نقد نسبت به الگو باید انجام بگیرد و ارزش‌اش از همه بیشتر است در حالیکه انجام نگرفته است و این مطلب همین الان معلوم می‌باشد.

۲/۱ - پاسخ اشکال دوم: اثبات میدانی عدم توجه نقدها به ناهنجاری الگو برنامه با رفتارهای اجتماعی

(ج): خیر، مُمَحَض شدن ناهنجاری در امور خرد و غفلت از امور کلان برای بستر اجتماعی نقدها وجود دارد. این را با تحقیقات میدانی می‌توان اثبات کرد. در حقیقت عدم شناسایی برنامه، در بستر اجتماعی وجود دارد و این جز مشکلات کشور است لذا این الگو برای یک عده از متخصصین خاص سازمان برنامه می‌باشد که الگوی آنها هم کاری به شناسایی جامعه و نسبت‌اش با الگو ندارد. یعنی ناهنجاری الگو را با نقدهای اجتماعی نمی‌شناسند. زیرا اصلاً برنامه شناخته نشده است. پس اگر بتوان نشان داد که همه (نقدها) به تأمین می‌پردازند، کار مهمی انجام گرفته است. حتی آنهایی که می‌گویند یک الگوی مطلوب بدهیم و بر اساس الگوی مطلوب حرف بزنیم مفهوم را از الگوی مطلوب بعنوان مطالعه یک شأ متغیر نمی‌گیرند. در حقیقت الگوی برنامه و خود برنامه را نمی‌شناسند.

۱/۲/۱ - عدم قدرت نظارت مجلس و دولت بر کنترل ناهنجاریها در صورت عدم توجه به ناهنجاریهای الگوی برنامه
این کار بستر اجتماعی بدی را ایجاد می‌کند. زیرا عده‌ای که باید ناظر بر برنامه باشند که مجلس و حتی دولت است، نمی‌توانند نظارت خودشان را انجام بدهند لذا ناهنجاریها پیدا می‌شود و سر در گم‌تر می‌شوند.

۲/۲/۱ - اخلال در جریان برنامه در سطوح مختلف در صورت عدم توجه به ناهنجاریهای الگوی برنامه

از طرف دیگر اخلال در جریان برنامه در سطوح مختلف انجام می‌گیرد به دلیل اینکه در رتبه اول با خود الگو و در رتبه دوم با ناهنجاری الگو با جامعه آشنا نیستند لذا به برنا محصول الگو را تزریق می‌کنند و از برنا تجزیه و تفکیک می‌کنند.

۳/۲/۱ - تزریق قوانین اصلاحی به برنامه در روند کار بصورت انفعالی در صورت عدم رفع ناهنجاری الگو

(س): اینکه تزریق و تجزیه و ترکیب می‌کنند، یعنی چه؟

(ج): اینکه تزریق می‌کنند به این معنا است که یک مرتبه یک قانون را در مجلس می‌گذارند و می‌گویند اینقدر پول برای فلان جا بدهید و با یک بلند و نشستن کار تمام می‌شود. در یک کمیسیون می‌نشیند یک مقداری صحبت می‌کنند، نظری می‌دهد، یک عده تصمیم‌گیر هم بلند می‌شوند تصمیم می‌گیرند که اصلاً آشنا به تناسبات و نسبتها نیستند. نمی‌دانند اگر این مثلاً ضبط صوت باشد و یک عده بخواهند یک مقاومتی را از یک جایش بکنند و یک مقاومتی هم به جایی دیگر از آن جوش بدهند، آن دستگاه خراب می‌شود.

(س): این از اصل که تنظیم شده بر اساس چنین دقتی نبوده تا گفته شود که کار موضوعی بوده است؟

(ج): خیر، ناهنجاریهای عظیمی که در جامعه پدید می‌آید مربوط به همین نکته است. بر فرض که رانتهای مختلف حذف بشوند، رانتهای قانونی شده وجود خواهد داشت در حالیکه قانون‌گذار حق ندارد برای فلان جا فلان معدن و... را قرار گذارد. این یعنی چه و با حفظ چه تناسباتی است؟ ناهنجاری که در جامعه پدیده آمده بخاطر عدم آشنایی به اصل موضوع است.

۲ - هدف از سه سطح نقد را نقد به بستر ادراک از برنامه کشور در تصمیم‌گیری، روشها، فلسفه روش

پس اگر سه سطح از نقد وجود داشته باشد، یک نقد بستر ادراک برنامه کشور در تصمیم‌گیریها را نقد می‌کند. در سطح دوم باید سراغ روشها رفت. اما طبیعتاً در مورد سطح سوم بالمره صحیح نیست که در تطبیق وارد شد. ولی طبقه‌بندی نقدها و اثبات ناتوانی بستر نظارت و ارزیابی نقدها خیلی مهم است.

۱/۲ - هدف اول از ارزیابی نقدها: نشان دادن عدم ادراک اجتماعی نسبت به برنامه و مدل و جامعه (فرهنگ نقد) در

نقدها

ارزیابی نقدها باید این خاصیت را داشته باشد که بگوید بستر ادراک اجتماعی نسبت به برنامه و مدل و جامعه ساده لوحانه است. اگر زمانی که مجلس جلسه دارد به صحبتها و تصویب و ردهائی که می‌کنند توجه شود ملاحظه می‌گردد که اساساً اینها دارند پرت حرف می‌زنند. اگر گفته شود که اینها همین ملت و همین متوسطها هستند، خب همینها بلاسرشان می‌آید زیرا سرمایه‌گذار خارجی می‌آید و اختیارشان را بدست می‌گیرد و اسیر می‌شوند.

بعنوان مثال بعضی از برنامه‌های علمی صدا و سیما براحتی ادراک‌های جامعه را متأثر می‌کند و شدیداً مردم را در برابر غرب تحقیر می‌کند در حالیکه اگر اطلاعات نداشته باشند هیچ اتفاقی نمی‌افتد. مگر مدح غرب به چیست که در هفته چندین بار قدرت کارآمدی‌اش به رخ کشیده می‌شود؟! اندک روحیه‌ای می‌تواند خرد نشود و مقابله کند اکثر روحیه‌ها تسلیم می‌شوند. آدمهای خوب هم می‌گویند ترقی‌اتش را باید اخذ نموده و اینکه نزد آنها باید رفت مجمع علیه می‌شود.

(س): من الان از موضوع جمعی برخوردار می‌کنم که حداقل می‌خواهند نسبت به این کار قضاوت کنند.

(ج): به آن جمع باید بفهمانید که نقد را نمی‌فهمند. مشکل کار اینست که نقدها را همانطور که شما می‌فهمید دیگران می‌فهمند. می‌گویند باید یک الگو و یک برنامه مطلوب بدهیم. و این حرف تازه‌ای نیست که آورده باشند زیرا شما هم نظیرش را آورده و می‌گویید که این مدل تغییر را نمی‌خواهد و می‌گوید مدل مطلوب می‌خواهم. مدل مطلوب پس از اینست که مدل تغییر نسبت به موضوع تعریف شده و گفته شود که این متغیر در ۲۰ سال آینده کجا می‌تواند برسد. بعد از آن مطلوب تعریف گردد و آلاً مطلوب آرمانی رؤیایی که فایده ندارد. مثلاً اینکه مطلوب نسبت به این بیمار که قندش اینقدر، اوره‌اش اینقدر، ضربان قلب‌اش اینقدر و تنفس‌اش این گونه می‌باشد، برای دو ماه دیگر چیست؟ نه اینکه مطلوب برای یک انسان آرمانی تعریف شود که همه جایش درست کار می‌کند. فهماندن اینکه بستر فهم نقد خراب است، این مقصد اولیه نقد برنامه است. یعنی نقد در بستر ناآگاهانه انجام می‌گیرد و در فرهنگی ضعیف برنامه نقد می‌شود.

(س): این که بحث ارزیابی نقد نیست بلکه ارزیابی بستری است که نقد در آن انجام می‌گیرد.

(ج): باید اثبات شود که این بستر از همین مجموعه نقدها پدید می‌آید و مجموعه نقدها روی هم اثبات می‌کند که فهم اجتماعی از نقد غلط است. بدترین چیزی که می‌توان گفت اینستکه عقب افتادگی فرهنگی نسبت به برنامه دارند.

(س): خود ما با اعتقاد به اینکه کاری که نسبت به برنامه انجام گرفته ناقص بوده، این کار را شروع می‌کنیم.

(ج): البته با دیدی که وجود دارد و تحقیقات میدانی این اثبات می‌گردد. یعنی آنچه که گاهی درباره تحقیق مثلاً کتابخانه‌ای یا میدانی معلوم می‌باشد بصورت اثبات عینی درآمده به جلسه داده می‌شود تا دیگر اینگونه حرف نزنند.

(س): ممکن است جلسه مدعی شود که نتیجه‌گیری جدیدی این کار نداده الا اینکه یک آماری را مستند کرده است.

(ج): برای این مستند کرده شد که فهم از موجود، متغیر نیست. لذا اگر نقدی ارائه گردد در صورتی قبول است که فهم از موجود متغیر باشد.

(س): یکی از کارشناسان اقتصاد کلان می‌گفت برنامه، خروجی الگوست. نقدهایی هم که انجام گرفته به خود برنامه می‌باشد و نسبت به الگو کسی متعرض نشده است.

(ج): اصلاً فهم از الگو در آن نقدها نیست. این مطلب که پنج کارشناس بیشتر ندارد اصلاً فایده ندارد. نظارت بر کارشناس را هم فقط مجلس و دولت می‌کند.

۲/۲ - هدف دوم از ارزیابی نقدها: نشان دادن غلط بودن روش نقد در نقدها

(س): تحقیقات کتابخانه‌ای و میدانی برای اثبات این است که اینقدر حجم برای کار بود در حالیکه با حجم کم هم ممکن بود این عنوانها را اثبات کرد. زیرا بحث وارد خود نقد نمی‌شود. البته شاید برای اثبات تئوری نیاز به تحقیقات میدانی باشد همانطور که قبلاً ذکر شد. ولی دیگر آن حجم کاری که در طرح قرار دارد چه می‌شود؟

(ج): می‌توان آن تعریف کار را در قسمت دوم طرح آورد و گفت علاوه بر اینکه این کار را نتوانسته‌اند بکنند، فرهنگش نبوده و روشش هم غلط بوده است.

(س): آیا در آن دسته از امور اثبات امر اول از طریق دوم نمی‌خواهد انجام گیرد؟

(ج): خیر، طبقه‌بندی موضوعی، اثبات امر اول است. طبقه‌بندی موضوعی مثل یک ریال جمع کردن است. می‌گویند برای چه می‌خواهی یک ریال یک ریال جمع کنی؟ می‌گویند برای اینکه حجم تولید ناخالص ملی بالا برود. آیا با جمع‌آوری پولهای خرد حجم تولید ناخالص ملی بالا می‌رود؟! می‌گویند شیندم که پول مملکت وزنش کم شده، صندوق اعانه گذاشته‌ام پولها را جمع می‌کند تا وزن پول مملکت زیاد بشود.

(س): بنابراین، این نقد به ناقدین نیست.

(ج): پس این نقد به چه کسی است؟

(س): نقد به مردم است.

(ج): آیا مردمی که ناقد هستند موضوع نظر ما باشند در حالیکه حرف اینها این است که بیایید پولهای خود را جمع بکنیم؛ حرفشان این نیست که پولی که مثلاً در پتروشیمی یا انرژی گذاشته‌اند جمع شود. این فهمی از این ندارد که عدم تناسب مدل برنامه با جامعه، علت ناهنجاری می‌شود. این مسئله حتی علت بد عمل کردن در خود موضوع پتروشیمی می‌شود زیرا نیروی کار سازمان و عملیات در آنجا همه مختل می‌شود.

(س): پس این کار دوم چه شد؟

(ج): کار دوم روش نقد است. جامعه را نمی‌شناسند، بعد نظام سوسیالیستی را به یک شکلی ترکیب با اسلام می‌کنند. می‌گویند حق مردم اینست که این سطح از بهره‌وری را داشته باشند تا تعریف عدالت درست دربیاید. تعریف فقر را عوض می‌کنند بعد می‌آیند تبعات سرمایه‌داری را می‌آورند. خوب کارگر خویشتن‌فرما هم هست و لذا یک تنازعی بین قدرت سرمایه یا امنیت سرمایه با امنیت نیروی کار به راه می‌افتد. در این تنازع (یعنی ناهنجاری) نرخ پول کشور پایین می‌آید و نرخ دلار بالا می‌رود. حال بحث ارز می‌شود که واردات و صادرات چگونه است؟ ناهنجاری رفتار انقلاب و کشور را در مدل نمی‌بینند آنوقت ایراد می‌گیرند که مجموعه چیزهایی که صادر شده را آیا دولت خوب صادر کرده یا بد صادر کرده است؟

(س): معنایش اینست که بحث وارد روش نقد خود آن موضوع شده است. مثل کسی که سیاست تجاری و ارزی را نقد می‌کند.

(ج): بعبارت دیگر نمی‌توان دستگاه الگوی تولید و تناسبانش را با همدیگر ندیده گرفت و صحبت کرد. این کار حتماً نسبت به کل یک فرهنگی دارد که باید پیشینه‌هایی را بتوانند ببینند و بعد در جز بیابند اگر یک مرتبه پیشینه‌ها را حذف کنند و دفعتهاً در جز بیابند معنایش این است که جمع کمی خرد امور را اساس گرفته‌اند لذا دچار مشکل می‌شوند نمی‌فهمند که حقوق کارمندان گمرک و کارمندانی که می‌خواهند مثلاً در انرژی باشند به تبع مشکلات تورم، ناهنجاری در فرمان‌پذیری و فرمان‌دهی ایجاد می‌کند آنوقت می‌گویند در انرژی سیاست غلط گذاشته شده است. در حالیکه در فضایی که کارگر و کارمند مجبور به رشوه‌اند فرمان‌پذیری درستی وجود ندارد.

۳/۲ - هدف سوم از ارزیابی نقدها: عدم ملاحظه علل تغییرات برنامه در مسیر اصلاحات از سازمان برنامه، دولت،

مجلس، اجرا

(س): می‌توان فرض گرفت این کار شدنی است یعنی در بخش‌های مختلف برنامه - که زیاد متنوع نیست - حاصل حرفها را خلاصه و جمع‌بندی نموده و به مذاکره گذاشته شوند تا نقصش در نوع برخوردی که کرده‌اند مشخص شود. اما این کار ارتباطش با کار اول چگونه قابل تعریف است؟

(ج): دوباره باید فرهنگ نقد برنامه و نظارت بر آن و جرح و تعدیل آن در مجلس و دولت را ملاحظه نمود. صحیح است که پیگیری روند انجام گیرد و برنامه در مرحله تنظیم سازمان برنامه یکبار مشاهده گردد. آمدن آن در دولت و جرح و تعدیلی که آن جا صورت می‌گیرد تا مصوبه دولت شود مرحله دوم و آمدن در مجلس و جرح و تعدیلی که در آنجا می‌شود، مرحله سوم است. بنابراین اولی سازمان برنامه دوم دولت سوم مجلس و چهارمی اجرا است.

(س): چه روندی دو آن ملاحظه می‌گردد؟

(ج): خود سازمان برنامه باید بودجه‌ای را که برای تصویب فرستاده دنبال کند که چه تغییراتی در هیئت دولت و مجلس کرده و بعد چه تغییراتی در اجرا پیدا کرده است. بسیار بد است که فلان سازمان اسفند ماه که می‌رسد مقداری از پولهای را که نتوانسته هزینه بکند برای اینکه برگشت داده نشود (با توجه به اینکه از حساب نمی‌تواند خارج بکند زیرا ردیف، حساب، چک، دفتر و... دارد) کارهای اضافه می‌کنند؛ کاشی‌های توالت‌ها را خراب کرده و سرامیک می‌کند، پرده‌های کرکره فلان رقم جلو پنجره می‌زند، گلدانهای فلان نوع می‌خرد و خلاصه خرجهای حاتم بخشی در فرم ساختمان می‌کند تا پول اضافی مصرف بشود. در حالیکه انسان با پول کفار نباید این کار را بکند چه رسد به پول مسلمان. یعنی اسراف حرام است ولو اینکه از پول کفار باشد.

(س): این چه ربطی به کار مورد بحث داشت؟

(ج): این اشکال دیگری در مرحله چهارم یعنی در اجراست.

۴/۲ - عدم توجه به تأثیر مدل در ناهنجاریهای ایجاد شده از اجزای برنامه سازمان برنامه

بنابراین یک مدل وجود داشت که ناهنجار بود. نه فقط نسبت به جامعه ناهنجار بود بلکه با فهم هیئت دولت، مجلسی‌ها و فهم قسمت اجرایی کشور ناهنجار است زیرا سازمان برنامه حاضر نشده است مدل را درست تشریح کند و بگوید مدل، تصویر شأ متغیر یعنی جامعه است. با این دستگاه شأ متغیر یعنی جامعه را خوانده تا بهینه رفتار در کارهای آن درست بشود. خدمات جاری عمرانی که انجام می‌گیرد برای بهینه‌سازی راندمان کل جامعه است در حالیکه خود سازمان برنامه توجه به این مطلب ندارد. مدل را بعنوان مدل نمونه یک شأ متغیر - که وسیله برای

مطالعه عینیت می‌شود، همانطور که در فیزیک هست - خود سازمان برنامه‌ای‌ها درست نمی‌فهمند و می‌گویند طبق استانداردهای بین‌المللی اینگونه است زیرا فهم سازمان برنامه از شاخصه‌ها و استانداردهای بین‌المللی و مدل‌سازی مقلداند است. یعنی قدرت اجتهاد و نظر دادن و شناختن اینکه این مدل اساساً بهنجار با رفتار اجتماعی و انگیزه‌های ما است یا خیر را ندارند. دوم اینکه مراحل تغییر برنامه‌ای که بر اساس همین شاخصه‌ها ناموفق هم می‌ریزند را تعقیب نمی‌کنند که چند درصد از آن تخریب شده آیا ۵ درصد، ۱۵ درصد یا ۲۰ درصد تا اجرا در آن تخریب واقع شده است؟ اگر این مدل درست باشد چند درصد باید جواب بدهد؟ اگر درست نباشد چند درصد باید بی‌جواب بماند؟ بنابراین علت ناهنجاری را به دولت و مجلس و اجرا نسبت می‌دهند. اینکه یک نفر یک کتاب بنام «محورهای موانع توسعه» می‌نویسد معنایش این است که می‌فهمد که این انگیزه‌ها با این مدل نمی‌خواند. این مدل یک چیز دیگری می‌خواهد. سازمان برنامه هم حرف او را درست می‌داند. اما نمی‌گوید برای این جامعه خودمان باید مدل درست کنیم و الا مدل دیگری جواب نمی‌دهد.

۵/۲ - فهم مقلدانه از نقد حتی در سازمان برنامه

(س): آیا این قسمت از صحبتها از موضوع کار - که ارزیابی نقدها می‌باشد - خارج نیست؟

(ج): خیر، زیرا فهم از نقد حتی در سازمان برنامه درست نیست. آنجا هم مقلد گونه حرف می‌زنند، در حالیکه آنها باید مجتهدین برنامه باشند این کار خوبی است که بتوان این مطلب را نوشت بعد در روشها هم آورد.

۶/۲ - طبقه‌بندی موضوعی نقدها به جهت رسیدن به هدف اول

پس سطح اول طبقه‌بندی موضوعی است. سطح دوم روشی است که باید نقد آن حجمی را بکند که در نظر است چه مقدار کار می‌برد و یک چیز مهمی را هم اثبات می‌کند.

(س): طبقه‌بندی موضوعی در قسمت اول چگونه است تا بتوان ضعف در فهم نقد را لحاظ کرد؟

۳ - لزوم شش سطح کار در این طرح (۱) - نقد فهم از جامعه ۲ - نقد فهم از الگو ۳ - نقد فهم از برنامه ۴ - نقد فهم از علل تغییرات برنامه از تدوین تا اجرا ۵ - نقد فهم از موضوعات برنامه ۶ - نقد روشهای نقد

(ج): به این گونه است که اول موضوع متغیر بعنوان جامعه می‌باشد؛ دوم، الگو وسیله مطالعه جامعه؛ سوم، برنامه وسیله تغییر و یا تکامل رفتار جامعه؛ چهارم، حداقل با پیش فرضهای قبلی به بخشهای آن پرداختن؛ پنجم هم جدا از پیش فرضهای قبلی وارد به تک تک موضوعات شدن است که این پنج سطح را باید بتوان ایجاد کرد.

(س): آیا اینها کارهایی است که خودمان بایستی انجام بدهیم؟

(ج): بله؛ یکی اینکه خصلت الگو و جامعه (الگو به معنای عام در مسئله برنامه) چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟ دوم

اینکه نقد خود الگو یعنی فهم از الگو مقلد مآبانه یا صاحب نظرانه است؟

(س): آیا نقد خود الگو با فهم از الگو باید فرق کند؟

(ج): بله، در نقد فهم از الگو بصورت تقلیدی یا اجتهادی، فهم اولش از جامعه، فهم دومش از الگو، فهم سوم از برنامه،

فهم چهارم از مراحل تغییرات - که در برنامه تا اجرا پیدا می‌کند - و فهم پنجم در موضوعات برنامه می‌باشد. بنابراین

باید بتوان اینها را در پنج سطح درست توضیح داد و روشهای نقد را هم نقد نمود. برای این پنج تا هم، دسته‌بندی

انجام گیرد و یک روشهایی کاملاً مستقل ذکر گردد و گفته شود نقد در موضوع مستقل از سایر موضوعات چگونه

است؟ مثلاً نقد با توجه به سایر موضوعات چگونه است؟ اینکار باید تا بالاترین سطح امتداد داشته و یک روشهایی هم

ذکر گردد. بعد آنها را تفکیک کرده و به اصطلاح گفته شود این نقدهایی که انجام گرفته در چه سطحی واقع شده

است؟ سپس اثبات ضعف نسبت به درک برنامه در کلیه سطوح انجام گیرد.

۴ - مراحل عملیاتی کار در این دوره از بحث

(س): اینجا بصورت عملیاتی‌تر سؤال مطرح می‌شود که الان دو صفحه نقد وجود دارد و این نقد با عناوینی که دارد

مشخص می‌کند به چه چیزهایی پرداخته است. حال اینرا چه باید کرد؟

۱/۴ - مرحله اول: طبقه‌بندی نقدهای نسبت به کل برنامه (نقد به فلسفه، مدل، مصداق)

(ج): اول خود عناوین معین می‌شوند تا معلوم گردد آیا بصورت مصداقی پرداخته یا بخشی، آیا نسبت به کل، به الگو،

به رفتار اجتماعی و نسبت به مراحل....پرداخته است یا نه؟

(س): یعنی آیا الگویی که در حال تنظیم شدن بود کامل می‌گردد و بر اساس آن اینها طبقه‌بندی می‌شوند؟

(ج): قبل از اینکه الگو درست شود یک تعریفی برای پنج سطح آن داده می‌شود و سعی می‌گردد که تعاریف منطقی

باشند. بعد باید معلوم باشد که این نقدها در کدامیک از اینها قرار می‌گیرد؟

(س): آیا از آن الگویی که تنظیم می‌خواهد بشود استفاده نمی‌شود؟

(ج): بله، استفاده از آن می‌شود و این گام اول آشنایی ذهن مخاطب به سطوح مختلف نقدها می‌باشد. بعبارت دیگر

برایش (به اصطلاح) پیش نیاز ذهنی درست می‌گردد.

۲/۴ - مرحله دوم: بررسی روشهای نقد

بعد در مرحله دوم همینها نسبت به روشهای نقدها بکار گرفته می‌شوند.

۱/۲/۴ - مستند کار در مرحله دوم، مباحث فراتر از نقدهای برنامه دوم

(س): آیا این برای این است که مراحل کار فهمیده شود؟ یعنی هم کاری که نسبت به این و هم کاری که جدای از

این باید انجام گیرد مشخص بشود. یک سری عناوین و یک نقدهایی هم وجود دارد که اول این نقدها به مراحل

تفکیک باید گردند تا نشان داده شود که هر کدام از نقدها مثلاً در طبقه‌بندی کجا قرار می‌گیرد؟

(ج): بله، تا هر جا قرار گرفتند، مورد تاخت و تاز و حمله قرار گرفته و تمام سطوح و حتی سازمان برنامه هم نقد

گردد. بنابراین سازمان برنامه هم مورد عقاب قرار می‌گیرد زیرا کتابهایی که نوشته‌اند و حرفهایی که تئورسینهای آنها

زده‌اند، حرفهایی که حسین عظیمی زده به معنای نشناختن جامعه و مقلد گونه شاخصه‌های بین‌المللی را قبول

کردن است.

(س): این چگونه می‌خواهد ثابت شود؟ یعنی مستند در اثبات این حرف چیست؟

(ج): نقد کسی اثبات می‌گردد که موانع توسعه نیافتگی ایران را بصورت کتاب گفته است که استفاده از این بهتر

نمی‌شود. ایشان موانع را مثل انگیزه‌های مذهبی، قوانین و... که ذکر می‌کند، می‌گوید این جامعه را شما نمی‌شناسید.

(س): اینکار مستلزم اینست که باید وارد در محتوای نقدهایی شد که انجام گرفته‌اند.

(ج): بله و خلاصه آنها آورده شود.

(س): نقدهائی که به صورت بخشی یا غیر بخشی انجام گرفته‌اند چگونه؟

(ج): در مورد اینها هم - که محصولات و نتیجه‌هایی می‌گیرند - فرض صحت در تطبیق کرده و گفته شود نتیجه‌هایی

را که گرفته‌اند ناظر بر این سطح است.

۲/۲/۴ - زیر سؤال بردن فرهنگ نقد برنامه در مرحله اول

(س): پس نتیجه‌گیری‌های این نقدها مورد نظر است.

(ج): بله، هر نتیجه‌ای در نقد گرفته‌اند بمعنای اینستکه علت این ناهنجاری را ذکر می‌کنند. وقتی که مجموعه اینها

ملاحظه گردد، یک بستر و فرهنگ نقدی را نشان می‌دهد که آن بستر بسیار ناتوان‌تر از اینست که جامعه را بتواند

کنترل و هدایت کند.

(س): کنترل جامعه یا کنترل برنامه منظور است؟

(ج): برنامه وسیله هدایت جامعه است.

(س): آیا موضوع اینها نقد برنامه است؟

(ج): بله، اگر کسی نتواند رابطه مدل برنامه را با جامعه ببیند (یعنی سازمان برنامه) که ممکن است نقدها اینطوری نباشند، نقد در سطح حسین عظیمی، نقد در سطح کسانی که این مدل را به کار گرفته‌اند، نقد در سطح کسانی که در خرد و ریزش اشکال دارند، فرهنگ نقد برنامه زیر سؤال می‌رود.

(س): این چگونه ثابت می‌شود؟

(ج): از طریق مکتوباتی که در اختیار هست مثل کتاب دانشگاهی که می‌گوید موانع توسعه چه چیزهایی است. یا در مورد به کارگیری استانداردها بدون اینکه هیچ گونه دقتی برای سازگاری و ناسازگاری آنها با جامعه از طرف آنان بوده باشد، (یعنی در عملیات تولیدی) فهم آنها در مرحله اجتهاد نقد می‌گردد که آیا می‌توان این استانداردها را بکار گرفت تا به تطبیق برسد؟ پس این سطح اول طبقه‌بندی موضوعی می‌شود.

(س): آیا منظور به نقد کشیدن فرهنگ حاکم بر نقد برنامه از این طریق است؟

(ج): منظور اینست که مجموعه موضوعاتی که نقد شده‌اند چگونه‌اند؟

(س): آیا از طریق ملاحظه مجموعه موضوعات مورد نقد و چگونگی نقد آنها این کار انجام می‌گیرد؟

(ج): بله، این چگونگی نقد روش است و قسمت دوم می‌شود.

(س): آیا موضوعات نقد مقصود است؟

(ج): بله.

(س): آیا در این مرحله روی آن بخش از نقدها کار انجام می‌گیرد که مربوط به نتایج آنها است؟

(ج): بله، فرض صحت در تطبیق و همه چیز می‌شود.

۳/۲/۴ - توجه به مضمونهای نقد و روشهای آنها در سطوح نقد به کل، بخش و موضوع در مرحله دوم

در مرحله دوم، فرض صحت را زیر سؤال برده و به روش آنها هم اشکال می‌گردد.

(س): آیا عنوان آن روش نقد در سطوح مختلف چه کل وجه بخش می‌شود و این کار چقدر مستلزم اطلاع از مضمون

نقد است؟

(ج): بله و مضمون نقد را هم باید ملاحظه نمود که با چه روشی کار کرده‌اند. هم نقدهای بخش موضعی و هم نقدهای کل در این ستون می‌آیند.

(س): آیا این مستلزم آنست که گفته شود آقایی که سیاست‌های پولی را نقد کرده، شیوه اثبات نارسائی‌اش در نقد سیاستها، شیوه درستی بوده یا نبوده است؟

۳/۴ - مرحله سوم: بررسی مدل حاکم بر روش ارزیابی نقدها

(ج): بله و این مطالعه کمی خود را هم می‌طلبد. مرحله سوم مدل است که در دو سطح قبلی این جمع‌بندی شد. اشراف به موضوع عینی هم وجود دارد. حالا اینکه چگونه این را از نظر اصطلاحی در ماتریس برده تا پنج تا مثلاً شود و سه تا روش هم با سه ویژگی باشد تا نه تا بشود، بسته به اینستکه اینها آرایش داده شوند.

(س): مدل حاکم بر روش ارزیابی نقدها چه می‌شود؟ یعنی به مدل حاکم روش گفته نشود زیرا خود مدل هم جز روش می‌آید لذا گفته شود مدل، حاکم بر شاخصه‌هایی است که ابتدأً ممکن است خیلی انتزاعی نباشد.

۴/۴ - دو احتمال در ادامه بحث: ۱ - شروع از مدل ۲ - شروع از بررسی نقدها تا رسیدن به مدل

(ج): یا لااقل تخمینی باشد و این برای اینستکه از پائین به بالا باید رفت. البته از بالا به پایین هم می‌توان آمد اما اول مدل باید درست شود بعد این کار انجام گیرد. سپس تطبیق هر دو انجام شود.

(س): پس بر اساس این بحث گام بعدی شود را در جلسه پژوهشی می‌توان مشخص کرد. قدر مسلم اینکه کار مطالعاتی و کار تولید به موازات همدیگر انجام شود. طبیعتاً بهتر اینست که جمع‌بندی اولیه‌ای انجام گیرد تا پایه کارها و تتبعات باشد و هر چه کامل‌تر شود به موازاتش این کار هم کاملتر می‌گردد.

۱/۴/۴ - انتخاب روش اول (تنظیم مدل در دستور کار)

(ج): جلسه آینده باید برای بحث مدل گذاشته شود.

(س): یعنی همان بحثی که قبلاً بود ادامه پیدا کند. بحث قبلی به اینجا رسید که برای هر کدام از آن شاخصه‌ها و محورهایی که مشخص شده بود (طبق پیشنهاد) تعریف کوتاهی ارائه گردد تا مقدمه باشد و یک تقسیم درختی هم صورت گیرد.

ح: بله، ضرب در هم شده و بعد از تقسیم درختی تقسیم ماتریسی انجام شود.

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۶

فهرست مطالب

عنوان جلسه: بررسی تعاریف «جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی»

مقدمه ۸۴

۱ - تعریف جهان‌بینی ۸۴

۱/۱ - علت اصل قرار گرفتن جهان‌بینی به جای گرایش (به جهت تحلیل انگیزه در جهان‌بینی) ۸۵

۲/۱ - تأسیس فلسفه در جهان‌بینی (فلسفه اصل هستی، چیستی، حرکت و چگونگی) ۸۵

۳/۱ - حضور جهان‌بینی در رفتار عمومی مردم ۸۶

۱/۳/۱ - لزوم هماهنگی برنامه، الگو، نظام وابستگی، استراتژی با جهان‌بینی حاکم بر رفتار مردم ۸۶

۴/۱ - جهان‌بینی به معنای بینش نسبت به جهان، حیات، انسان و جامعه ۸۸

۵/۱ - تعارض اساسی بین جهان‌بینی پرورشی و جهان‌بینی فلسفی (جداکردن حوزه‌های معرفتی در جهان‌بینی

فلسفی

بر خلاف جهان‌بینی پرورشی) ۸۸

۱/۵/۱ - بی‌جهت دانستن مدل برنامه بر اساس جهان‌بینی فلسفی ۸۹

۶/۱ - لزوم توجه به تأثیر جهان‌بینی در معادلات ریاضی ۹۰

۲ - استراتژی به معنای محور هماهنگ‌سازی سیاست‌های دراز مدت دینی (یعنی تعریف از جهان تکامل جهان) ۹۱

۱/۲ - استراتژی به منزله دانش برنامه‌ریزی ۹۱

۲/۲ - حاکمیت قواعد کیفی برنامه (تعریف از انسان و متغیرهای آن) بر مدل‌سازی ریاضی ۹۲

۳/۲ - خرد شدن جهان‌بینی در بخش استراتژی ۹۲

۴/۲ - استراتژی به معنای استراتژی تکامل اجتماعی و حاکم بر استراتژی بخش اقتصاد ۹۳

۳ - «نظام وابستگی» معنای مدل تکامل و تغییرات اجتماعی ۹۴

بسمه تعالی

جلسه ۶ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۳/۱۲/۷۹

مقدمه

حجت‌الاسلام پیروزمند: در جلسه گذشته تطبیقی شد که ما دو کار را در طول این طرح انجام خواهیم داد: ابتدا همه نقدها را طبقه‌بندی نموده و از طریق مدلی که طراحی خواهیم کرد، بستر ادراک برنامه کشور را نقد نمائیم تا مشخص شود که آن برنامه‌ها از چه عمقی برخوردارند. مسأله دوم این است که «روش نقدها» را نقد کنیم یعنی روش نقدی را که در موضوعات مختلف بکار گرفته شده است، نقد نمائیم. در قسمت اول طبیعتاً باید ابتدا همان روالی را که داشتیم دنبال شود یعنی اوصافی را که در آنجا مطرح بودند به تدریج نظم بیشتری بدهیم تا نهایتاً به جمع‌بندی برسیم. آنگاه ببینیم برای «نقد روش نقدها» همین کار کفایت می‌کند یا خیر و باید تغییراتی در آن رخ دهد؟ البته این مطلب را در آینده بحث خواهیم کرد. نسبت به مدل هم بنا شد ابتدا کلیه مسائل و موضوعاتی را که ممکن است نقد از زوایای مختلف به آن پرداخته باشد مورد توجه قرار دهیم که تا حدودی انجام گرفت و بعد آن موضوعات را لیست کردیم. حضرتعالی هم یک دسته‌بندی اولیه نسبت به آنها انجام دادید و آنها به امور عمومی - تغییر امور خاص مربوط به اقتصاد نه اقتصاد خاص - و امور ویژه یک برنامه خاص تفکیک کردید و پیشنهاد شما این بود که اینها را ابتدا تعریف کنیم و بعد از تعریف بین آنها یک تقسیم‌بندی درختی برقرار نمائیم تا آنگاه بتوانیم یک جدول وصفی را بر آن حاکم کنیم.

۱ - تعریف جهان‌بینی

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: حال هر یک از «جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی» را تعریف می‌کنیم تا مشخص شود که هر کدام چه ربطی با نقد برنامه دارد. ابتدا معنای جهان‌بینی یعنی چه؟ اصولاً جهان‌بینی به معنای بینش و فهم انسان از جهان است.

۱/۱ - علت اصل قرار گرفتن جهان‌بینی به جای گرایش (به جهت تحلیل انگیزه در جهان‌بینی)

ابتداً «بینش» از جهان که به نام «جهان‌بینی» ذکر می‌شود، خود «گرایش» ذکر نمی‌شود ولی «بینش» ذکر می‌شود در حالی که ما سر جای خودش خواهیم گفت که «گرایش» اصل است. پس چرا «جهان‌بینی» را اصل اول قرار می‌دهیم؟ اصولاً جهان‌بینی، «گرایش» را تفصیل می‌دهد. بنابراین اگر بخواهیم «گرایش» را از اجمال خارج کنیم و به تحلیل بکشانیم باید در جهان‌بینی و فلسفه بیاید هر چند انگیزه موضوعاً موضوعی گرایشی است ولی تحلیل انگیزه در جهان‌بینی انجام می‌گیرد.

حال یک نوع تحلیل وجود دارد که اسم آن تحلیل، حضور در عمل است که در خط موازی کار اندیشه است و به معنای هماهنگ‌سازی اختیار و حضور اختیار در حساسیتهاست که این دیگر به معنای گمانه و سنجش نیست تا به عینیت برسد یعنی مرتباً اختیار را هماهنگ می‌کند. به بیان دیگر می‌پسندد و طبق پسندش هماهنگ می‌کند. اصولاً خلق، منطقی عمل نمی‌کند. بلکه خلق، حول اختیار عمل می‌کند. رفتار اخلاق بر رفتار عقلانیت حکومت دارد و جای بحث آن اینجا نیست چراکه اگر جهان‌بینی، اختیاری را اثبات کرد و حرکتی را تحلیل کرد و گفت ملتزم به اختیار هستیید آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که اختیار در حساسیتها چگونه عمل می‌کند؟ در ذهن و عین چگونه عمل می‌کند؟ یعنی عملیات کارآمدی اختیار در سطوح مختلف چگونه است؟ ولی اگر اختیار اصلاً در جهان‌بینی مطرح نباشد، انگیزه صرفاً به معنای اختلاف پتانسیل مادی تعریف می‌شود که همان اختلاف سطحی است که جبراً هم عمل می‌کند. نهایتاً بهینه‌گزینی که دارد به معنای این نیست که شعور بر اختیار حکومت می‌کند. مانند بهینه‌گزینی اختلاف پتانسیلی است که در یک دستگاه مادی در مورد کار کامپیوتر است.

۲/۱ - تأسیس فلسفه در جهان‌بینی (فلسفه اصل هستی، چیستی، حرکت و چگونگی)

در جهان‌بینی اولین جایی است که اولاً فلسفه نسبی درست می‌شود که همان فلسفه اصل هستی است و ثانیاً فلسفه چیستی و ثالثاً فلسفه برای حرکت و چگونگی تأسیس می‌شود. در جهان‌بینی ممکن است از جهان تعریف مادی ارائه شود مانند اصل بقا ماده و انرژی که نه چیزی بر ماده و انرژی اضافه می‌شود و نه چیزی کم می‌شود. یعنی این جرم است که انبساط پیدا می‌کند و به انرژی آزاد تبدیل می‌گردد و در جای دیگر متمرکز می‌شود! این به معنای تعلق شأ به یکدیگر است که در آن، کشش و رانش و حرکت به وجود می‌آید. مناسبات این جبر مادی می‌تواند ریاضی و کمی شود آنگاه قابل کنترل و هدایت گردد. لذا وقتی سؤال می‌شود که کی هدایت می‌کنند؟ می‌گویند خود موجود مادی کنترل و هدایت می‌کند.

حال به چه انگیزه‌ای کنترل می‌کند؟ می‌گویند به این انگیزه که خودماده باعث پیدایش آن شده است. چرا ماده این رفتار را انجام می‌دهد؟ این رفتار را تحت یک جبر مادی انجام می‌دهد. مثل یک حرکت اکوسیستم که می‌گوئید: این موجود پیدا می‌شود، آن موجود از این موجود تغذیه می‌کند، گیاه سبز می‌شود آنرا حیوانات می‌خورند، حیوان را یک حیوان گوشتخوار دیگر می‌خورد و... بالاخره تحرکی که هست صرفاً مادی است. اگر چنین مطلبی صحیح باشد دیگر زیست و رای ماده فرض ندارد. پس تعریف جهان‌بینی بر تعریف استراتژی حکومت دارد. یعنی جهان‌بینی مادی، استراتژی را مادی و جهان‌بینی الهی، استراتژی را الهی تعریف می‌کند.

۳/۱ - حضور جهان‌بینی در رفتار عمومی مردم

(س): ابتدا بایستی «جهان‌بینی» و «استراتژی» در این امر معنا شود سپس ارتباط آن معین گردد. آیا منظور شما این است که در نقدها کسی به جهان‌بینی برنامه توجه کرده یا می‌خواهید بفهمانید جهان‌بینی ناقد چگونه بوده است؟

(ج): می‌گویند الگو ابزاری است که معنا ندارد تا گفته شود که آیا الگو مربوط به اسلام است یا غیر اسلام! الگو در همه جوامع کاربرد دارد. اما ما می‌گوئیم اینگونه نیست. الان روحانیت و حکومت، حرمت ربا را اعلام می‌کند، مردم در این صورت پس‌انداز نمی‌کنند. مردم در سایه زور سینه پهن روحانیت و حکومت دینی در بانک پول می‌گذارند و سود دریافت می‌کنند. یعنی جهان‌بینی در رفتار پولی مردم حضور دارد، در الگو هم همین طور است. پس ناهنجاری انگیزه که در الگو برای مطالعه جامعه پایه قرار می‌گیرد، نمی‌تواند از جهان‌بینی جدا باشد.

(س): ما باید ابتدا ببینیم کدام جهان‌بینی منظور است تا معنی آنرا مشخص کنیم. آیا جهان‌بینی الگوی برنامه است یا جهان‌بینی برنامه و یا جهان‌بینی نقد برنامه؟

(ج): رفتار عمومی مردم. ما می‌خواهیم رفتار اقتصادی را هدایت کنیم. هنر کل برنامه در هزینه‌های جاری - یعنی خدمات دولت به مردم - و هزینه‌های عمرانی - یعنی تأسیسات - این است که رفتار عمومی مردم را هدایت نماید به عبارت دیگر برنامه، ابزار هدایت رفتار عمومی مردم است. حال اگر رفتار مردم یک رفتار الهی باشد و برنامه این مطلب را فراموش کرده باشد، دچار بن‌بست می‌شود. پس تأثیر جهان‌بینی بر رفتار مردم، استراتژی برخورد به رفتار عمومی را معین می‌کند.

۱/۳/۱ - لزوم هماهنگی برنامه، الگو، نظام وابستگی، استراتژی با جهان‌بینی حاکم بر رفتار مردم

(س): ما وقتی که در موضع یک برنامه‌ریز قرار می‌گیریم صحیح است که بگوئیم چون ما می‌خواهیم برنامه طرح کنیم باید جهان‌بینی مردم و تأثیر آن را در رفتارشان مورد توجه قرار دهیم تا برنامه یک برنامه موفق باشد.

(ج): همچنین بتوانید الگو انتخاب کنید و البته قبل از الگو هم استراتژی و بعد نظام وابستگی را ملاحظه کنید یعنی بگوئید وابستگی رفتارهای مختلف مردم باهم چگونه است که این یک الگوی جامعه‌شناسانه می‌شود و استراتژی هم در اینجا استراتژی تکامل جامعه است. این عمومی می‌شود و بخش اقتصاد نمی‌تواند ورای این حرکت کند.

پس یک جامعه‌شناسی وجود دارد که در آن باید رفتار هر جامعه‌ای شناسایی شود. جهان‌بینی آنها چیست تا بگوئیم کدام استراتژی می‌توان به سراغ آنها رفت. بافت وابستگی رفتار مردم چگونه است و چه چیز را پاسخ می‌دهد تا بگوئیم چگونه می‌شود با آنها کار کرد. اینکه می‌گویند علم اقتصاد مانند درست کردن حلوی گل زرد است و کافر و مسلمان ندارد غلط است.

ما در اینجا ناهنجاری برنامه را که موضوع نقد است، از ریشه‌ای‌ترین سطح مورد دقت قرار می‌دهیم بعد می‌گوئیم آیا نقدها به این مطلب توجه کرده‌اند!

(س): یعنی مثلاً من می‌خواهم یک نقدی را ارزیابی کنم، شما برای ارزیابی من می‌گوئید که آیا شما به جهان‌بینی برنامه و ارتباط آن با جهان‌بینی مردم توجه داری یا خیر؟

(ج): اگر جامعه دچار ناهنجار باشد آیا این ناهنجاری مربوط به مدیرانی است که در اجرا دزدی کرده‌اند یا مربوط به تناسبات بد تصمیم‌گیری است یا مربوط به عدم تطبیق مدل به مقدرات است یا اینکه مربوط به ذات مدل یعنی فلسفه مدل و جهان‌بینی مدل و جهان‌بینی مردم است؟ حالا این مطلب را متوجه نشده‌اند و مرتباً برای من شعر می‌گویند که ارز چنین است و فلان چنان است. زمانی ما می‌خواستیم این مطلب را به فردی تفهیم کنیم، او متوجه نمی‌شد می‌گفت یا مانند درست کردن نان سنگک است، یهودیها بخواهند نان درست کنند با مسلمانان فرقی ندارند.

(س): یعنی این کارها را انجام دهند نان سنگک بدست می‌آید.

(ج): این یک غفلت مهم است مخصوصاً متأسفانه متدینین بیشتر اینگونه حرف می‌زنند. فردی که این سخن را می‌گفت، من یقین دارم که اهل نماز و روزه و احیاناً حج است و به نسبت کمی هم مستحبات را انجام می‌دهد و در مبارزه هم از سال ۴۱ تا کنون حضور داشته است و به نظرش هم می‌رسد که اقتصاد را می‌داند. ما در جواب کسی که می‌گوید ما بر اساس مکانیزم عرضه و تقاضا در مقیاس جهانی و داخلی عمل می‌کنیم، می‌گوئیم مفهوم حرف شما

الاستیسیته نیاز و ارضاً است و چیزی ورای آن نیست، اختیار انسان بر آن حاکم است. لذا وقتی شراب ارزان بشوند متدینین هرگز نمی‌خورند، قمار هرچند هم برای بدست آوردن پول فراوان بشود وسیله امرار معاش قرار نمی‌دهند، از شرافت و شرارت تعریف دارند، اراده آدم بر رفتارش حاکم است. عده‌ای مرتباً به رخ ما می‌کشند که در نظام سرمایه‌داری این قواعد چنین کارآمدی داشته و حال آنکه اصلاً توجه ندارند نظام سرمایه‌داری، خاستگاه فلسفی و اجتماعی خاص خود را دارد. اینجا به میزانی که اغفال بشوند، رفتارشان تابع آنها می‌شود. ولی به میزانی که کسی تبیین کند رفتارشان تابع آنها نیست. ما در بسیاری از موضوعات مشاهده می‌کنیم که عرضه و تقاضا در اینجا عمل نمی‌کند. مردم فرانسه همگی مانند آب، عرق و مثل نان سنگک، گوشت خوک می‌خورند. شما اگر برای یک مسلمان استدلال بیاورید که گوسفند از یک طرف در سال یک بره می‌زاید و خوک هفت تا و از طرفی گوشت گوسفند در ۶ ماه فقط این مقدار تولید می‌شود و گوشت خوک این قدر، هرگز قبول نمی‌کند که خوک‌داری کند. البته اگر گرایش ۵ یا ۱۵٪ غیر این مشاهده می‌کنید، عیبی ندارد چراکه گرایش غالب نیست، گرایش غالب متناسب با جهان‌بینی عمل می‌کند و لذا استراتژی اقتصادی باید هماهنگ با آن باشد. بنابراین اساسی‌ترین اشکال چالش برنامه در عینیت، دین برنامه است که با دین جامعه هماهنگ نیست.

۴/۱ - جهان‌بینی به معنای بینش نسبت به جهان، حیات، انسان و جامعه

(س): پس بایستی جهان‌بینی را معنا کنیم، جهان‌بینی یک معنای عام داشت که به آن، بینش نسبت به جهان می‌گفتیم.

(ج): بفرمائید بینش نسبت به جهان، حیات، انسان و جامعه. پس اگر گفته شود در رفتار انسان، اختیار هست و اینگونه نیست که به صورت جبری عمل کند، هر جامعه متناسب با اعتقاداتی که دارند رفتار می‌کنند. این مدل برای اروپا خوب است. اما برای ایران خوب نیست. اتفاقاً به نظر می‌رسد که در این مورد می‌توان مقالات بسیار قوی برای روزنامه‌ها نوشت و ناهنجاری و چالش‌های اجتماعی را به خوبی نشان داد.

۵/۱ - تعارض اساسی بین جهان‌بینی پرورشی و جهان‌بینی فلسفی (جداکردن حوزه‌های معرفتی در جهان‌بینی فلسفی بر خلاف جهان‌بینی پرورشی)

جهان‌بینی اسلامی دو سطح دارد: یک سطح آن جهان‌بینی پرورشی است که در آن سطح، علم اخلاق، کلام و فقه برای مردم مناسبی را معین می‌کنند، شرافت و شرارت و ارزش و ضد ارزش را تعریف می‌نمایند.

مردم در مسأله دینی بودن و ضد دینی بودن ادراکی پیدا کرده‌اند اما نحوه تحلیل و تفصیل چه بوده و چگونه بوده به آن کاری نداریم. یک جهان‌بینی فلسفی نیز وجود دارد که باید تشریح کند، حوزه‌ها را جدا کرده و سه حوزه شرع، عقل و تجربه ذکر نموده است.

پس از تفکیک حوزه‌ها، حوزه تجربه را مستقل از بقیه حوزه‌ها فرض کرده و لذا مردم دچار یک رفتار ناهنجار شده‌اند. چراکه جهان‌بینی فلسفی آنها غیر از جهان‌بینی مذهبی است. یعنی حوزه مستقل از دین ذکر می‌کند. حوزه مستقل از دین می‌گوید تولید گوشت خوک خیلی بیشتر و مقرون به صرفه‌تر است و شراب هم برای هضم آن لازم است. اما جهان‌بینی مذهبی گوشت خوک و شراب به شدت نفی می‌کند. لذا به جای شراب سرکه و به جای گوشت خوک گوشت گوسفند، گاو و گوشت‌های حلال دیگر را پیشنهاد می‌کند. اگر به یک مسلمان بگویند پرورش گوسفند به صرفه نیست و رشد و تولد زیادی ندارد، می‌گوید معنای صرفه در نظر من این است که اینها آثار وضعی خوب و آنها آثار وضعی بد دارند.

۱/۵/۱ - بی‌جهت دانستن مدل برنامه بر اساس جهان‌بینی فلسفی

بنابراین اولین مشکل ما این است که وجود یک ضعف و نارسایی در فلسفه نسبت به مذهب، جریان سؤالاتی را عوض کرده است و گفته که باید علمای تجربی پاسخگوی این مسائل باشند که از جمله آنها مدل و اقتصاد و جامعه‌شناسی و رفتار اجتماعی و امثال آنها هستند، «دین مدل» را هم قبول ندارند می‌گویند لابلش شرط مقسمی است یعنی مدل در دست کافر و مسلم یکسان است در حالی که هرگز چنین نیست چراکه اصولاً مدل سخن از انگیزه می‌زند، مدل از تبدیل روانی و انضباط ذهنی و عملی سخن می‌گوید، مدل اخلاق اجتماعی را درست می‌کند.

می‌گویند مؤمنین برخلاف وظیفه‌اش عمل می‌کنند، می‌گویم اصولاً تنظیم نسبتها را به این جهت انجام می‌دهند. معنای استراتژی توسعه یعنی هماهنگ‌سازی رفتار انگیزش عمومی، رفتار افکار عمومی و رفتار اعمال عمومی به گونه‌ای که ساختارها، موضوعات و روابط و پسند جدید ایجاد شوند، زیبایی‌شناسی عوض شود، خلق و تکنیک رفتار تغییر یابد، ابزارهای آن هم نظام مفاهیم را به دست می‌آورد و می‌گوید مفاهیم کارآمد این است بنابراین انسان کارآمد هم این چنین تعریف می‌شود. بعد ساختارهای کارآمد هم چنین انسانهای تعریف شده‌ای را در منزلت‌های خاص قرار می‌دهد. حال این انسانهای دارای چنین کارآمدی که دارای مفاهیم کارآمد هم هستند در این ساختارهای

کارآمد، این «تولید» یعنی تأثیر را بر جهان می‌گذارند و این ارضاً را هم می‌شوند آنگاه بافت محصولات درست می‌شود. اصولاً محور هماهنگ‌سازی سیاستهای بلند مدت برنامه‌ها در جریان توسعه اجتماعی، استراتژی می‌باشد.

(س): آیا وارد تعریف استراتژی شدید؟

(ج): بله، پس تعریف جهان‌بینی در کلیه سطوح جهان، حیات (زیست)، انسان (زیست انسان) و زیست اجتماعی انسان می‌آید.

۶/۱ - لزوم توجه به تأثیر جهان‌بینی در معادلات ریاضی

در اینجا یک نکته دیگر هم اضافه می‌شود به اینکه ریاضیات خود را هم می‌آورد. ریاضیات آن بلا تشبیه هنر وحی را انجام می‌دهد؛ یعنی معادلات ریاضی در فیزیک می‌گویند به این صورت حرکت ماده را کنترل کنید. عین همان مطلب در مورد حیات - البته با حفظ سطوح مختلف آن - ذکر می‌شود. یعنی می‌گویند رفتار مولکول و سلول چنین و چنان است. به بیان دیگر می‌گویند سلول چگونه تقویت می‌شود و قدرت جذب آن بالا می‌رود - که همان شیمی حیاتی است - و چگونه قدرت جذب آن کم می‌شود و نمی‌تواند جذب کند و در نتیجه پوسیده می‌شود. می‌گویند معادلات مایعات را که اصل درست می‌کنیم و اینکه می‌گوئیم باید خونس این مواد را داشته باشد، به این معناست که به سلولها کمک می‌کنیم تا عضله‌ها قدرت تغذیه پیدا کنند. چون سلول اگر این تعادل مایعات را نداشته باشد، دچار بحران شده و دیگر قدرت تغذیه ندارد. می‌گویند تغذیه یک سلول دقیقاً همانند یک ماشین است من هم خوراکی را که به درد این ماشین بخورد درست می‌کنم. بعد می‌گویند این مطلب فقط مربوط به پزشکی نیست بلکه در رفتار معقول و اخلاقی نیز اینگونه است؛ می‌گویند دچار افکار مالیخولیایی می‌شود و آنگاه به خمود کشیده می‌شود لذا اگر می‌خواهید آدم کارآمد بشود، فلان تخیلات و وابستگی‌هایش را از بین ببرید و در محیطهایی او را ببرید که اینها را بشکنند. اینکه می‌نویسند: «محورهای توسعه نیافتگی ایران» کدامند، همین مطلب را می‌گویند. آنگاه می‌گویند باید این اخلاق و رفتار و قوانین و آنچه که مقابل اقتصاد هستند را حذف کنید. سپس برای حذف آنها هم توجیه درست می‌کنند می‌گویند نیازهای ناخودآگاه را به خود آگاه برسانید و تعریف کنید که هنر و پسند آنها هنری عقب افتاده است، چراکه تا کنون بشر قدرت تحلیل خودش را نداشته است. در جشن هنر فرح، سینه‌زن و زانی را می‌آوردند و به زانی مدال می‌دادند می‌گفتند این می‌فهمد که چه چیزی می‌خواهد. به سینه‌زن می‌گفتند تو مطلق‌سازی می‌کنی و نمی‌دانی چه می‌خواهی. در کاروانسرای مشیریه شیراز، غرفه‌های سینه‌زنی و زنا درست می‌کردند، کسی که زنا

می‌کرد به او مدال می‌دادند. احسان نراقی می‌خواست دقیقاً بگوید آن عاطفه عقب افتاده و مربوط به دوران گذشته تاریخ است، البته فقط در حد جامعه‌شناسی گذشته قابل مطالعه است.

پس ناهنجاری برنامه در عمل اجتماعی در سطح جهان‌بینی قابل بررسی است. حال برای این سطح، کتابهایی چون «محورهای توسعه نیافتگی ایران» نوشته حسین عظیمی و «مهندسی آزادی» نوشته بنی‌اسدی را می‌توان فراهم نمود. البته گاه نظر اینها نسبت به مدیریت و پیدایش تصمیم و تصمیم‌گیری در ایران یعنی تولید برنامه است و گاه مانند کتاب حسین عظیمی درباره خود برنامه توسعه است. اگر کتابهای اینها را جمع کرده، و از آنها کد بیاورید خیلی خوب است، چراکه اینگونه نیست که هیچ کس در کشور به این سطح توجه نداشته باشد، آنهایی که متدین نیستند توجه دارند و مُصِر هستند که برنامه، فرهنگ و دین دارد. و اصلاً هم زیربار فرمایشات فلاسفه ما نروید.

(س): جهان‌بینی تا همین حد کافی است. حال وارد استراتژی می‌شویم.

۲ - استراتژی به معنای محور هماهنگ‌سازی سیاستهای دراز مدت دینی (یعنی تعریف از جهان تکامل جهان)

(ج): استراتژی که محور هماهنگ‌سازی سیاستهای دراز مدت است حتماً همیشه برخاسته از جهان‌بینی است. بنابراین هر تعریفی را که در پایان از جامعه داشتید، از جریان تکامل و ابزار هدایت و تکامل آن سخن می‌گوئید.

۱/۲ - استراتژی به منزله دانش برنامه‌ریزی

(س): وقتی می‌خواهیم استراتژی برنامه را مشخص کنیم از کجا بدست می‌آید و چیست؟ یعنی چه چیزی در برنامه معرف استراتژی آن است؟ اگر اجرایی‌تر ملاحظه کنیم، برنامه یک سیاستهای کلی و یک سیاستهای اجرایی دارد آنگاه بر اساس آن، فعالیتهایی تعریف می‌شود و سپس بر اساس آن، تخصیص صورت می‌گیرد.

(ج): این غفلت بزرگی است که کسی سیاستها را بجای استراتژی تلقی کند. بخشی در برنامه‌ریزی وجود دارد که به آن «دانش برنامه‌ریزی» گفته می‌شود، این اصلاً در برنامه ثبت نمی‌شوند بلکه در برنامه به کار گرفته می‌شود. دیگر برای تعریف انسان اکونومیک پول هزینه نمی‌کنند. انسان اکونومیک همان انسان اقتصادی و انسان عاقل از دیدگاه اقتصاددانان مادی است. صحبت در مورد انسان مطلوب اقتصادی یا خود جهان‌بینی که رفتار مطلوب اقتصادی را نتیجه می‌دهد چیزهایی نیستند که در برنامه به ثبت برسانند و بگویند مجلس اینها را تصویب کنند بلکه اینها «زیرساختی» است که «دانش برنامه‌ریزی» را به وجود می‌آورد یعنی یک برنامه‌ریز با خواندن و اعتقاد بر تعاریف و احکامی، خط سیر تکامل را ترسیم می‌کند و هیچ گاه نمی‌گوید که خط سیر تکامل را ثبت کنید.

۲/۲ - حاکمیت قواعد کیفی برنامه (تعریف از انسان و متغیرهای آن) بر مدل‌سازی ریاضی

(س): پس اینگونه قابل احراز است.

(ج): مدل دو بخش دارد: یک نظام ریاضی دارد که یک مدلینگ ریاضی آنرا درست می‌کند؛ یعنی شما نظام اولویتی را به یک ریاضی‌دان می‌دهید آنگاه او با توجه به نسبت بین موضوعات داخلی و خارجی و با حفظ تناسبات کیفی، اعداد مفروض کمی و کیفیت گردش آنرا تنظیم می‌کند. این، مدل‌سازی ریاضی می‌شود. ولی مدل‌سازی ریاضی هرگز اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه قبل از آن، قواعد کیفی اقتصادی یک دستگاه مشخص شده باشد؛ به عبارت دیگر شیب تحرک و جریان تعریف شده باشد. اگر گفتید انسان تابعی است از به حد اکثر رساندن بهره‌وری، آنگاه پس‌انداز و سود اصل می‌شود چون انسان تابعی از آن است. اما اینکه آنرا خرد کنیم تا ببینیم چه متغیرهایی را در بهره‌وری، پوشاک، مسکن، تغذیه، حمل و نقل و ارتباط تحویل می‌دهد و بتوان سبدهای بزرگی در نیاز و ارضاً گرفت، کار دیگری است ولی جانمایه مطلب این است که این امر به تعاریفی برمی‌گردد که از نظر علمی در ساختن مدل به آنها تکیه شده است.

حجت‌الاسلام جمالی: چه تعاریف و موضوعاتی منظور نظراند؟

(ج): تعاریفی که درباره انسان، جامعه، رفتار انسان و رفتار جامعه و تکامل رفتار انسان و رفتار جامعه مطرح‌اند.

۳/۲ - خرد شدن جهان‌بینی در بخش استراتژی

(س): با جهان‌بینی چه تفاوتی دارد؟

(ج): جهان‌بینی تعریف را تمام می‌کند به اینکه آیا انسان اختیار دارد یا خیر، وقتی به قانون علمی می‌رسد می‌گوید چون اختیار ندارد علت حرکتش خوردن و لذت بردن و غیره است. سپس طبیعتاً تقسیمات انسان‌شناسی او از روانشناسی و پزشکی اخذ می‌شود و تقسیمات جامعه‌شناسی او هم از نحوه ارتباط انسانها با یکدیگر و داد و ستدی که دارند و آنگاه ارتباط همه نسبت به جهان ناشی می‌شود. اینجا خرد می‌شود به صورتی که در آنجا می‌گوئیم انسان اختیار ندارد یا تکامل جامعه تکامل جبری است اما اینجا برایش موضوع معین می‌شود. نسبت به معنای به حداکثر رساندن لذت، موضوع ذکر می‌کنند و می‌گویند انسان از این چیزها لذت می‌برد، مثلاً از شخصیت، هویت که آزادی زیربنای آن است. یا انسان از بالا رفتن کارآمدی و توانمندیش لذت می‌برد یا می‌گویند انسان از بالا رفتن کارآمدی و توانمندیش لذت می‌برد یا می‌گویند انسان از ارضاً و محیط لذت می‌برد.

۴/۲ - استراتژی به معنای استراتژی تکامل اجتماعی و حاکم بر استراتژی بخش اقتصاد

حجت‌الاسلام پیروزمند: ما می‌خواهیم استراتژی یک برنامه را معین کنیم و لذا باید در برنامه‌های مختلف

قابل تغییر باشد. معمولاً وقتی از استراتژی صحبت می‌شود، مثلاً می‌گویند استراتژی این برنامه،

خصوصی‌سازی است یا استراتژی این برنامه، بازسازی اقتصادی است.

(ج): این قسمت عمومی را خوب توجه کنید آنگاه به قسمت ویژه می‌رسیم که در آنجا مفصلاً بحث

خواهیم کرد. یعنی اگر در استراتژی، توسعه عمومی را «به حد اکثر رساندن رفاه مادی» گرفتید و وابستگی رفتار را

هم «به حد اکثر رساندن ارضاً» نوشتید، حالا از آنجا وارد بخش مدل می‌شوید و مدل را درست می‌کنید آنگاه بر

این اساس استراتژی‌گذاری اقتصادی می‌کنید می‌گوئید جامعه یک جامعه درجه ۱۵ است و در ۲۰ سال آینده

یکمرتبه نمی‌تواند به درجه یک برسد سپس می‌گوئید دارای این عواطف و این خصوصیات است، خلاصه خط

سیری را که برای توسعه آن درست می‌کنید باید مشخص باشد که به دنبال چه اهدافی باشد و چه کارهایی انجام

می‌گیرد؟

پس اینجا هم استراتژی هست اما نه آن استراتژی تکامل اجتماعی، بلکه اینجا نقش استراتژی در برنامه

مطرح است. در اینجا مجبورید اول با مدل، مقدور و مانع را بسنجید و تعیین خط سیر دراز مدت نمائید که مثلاً

آیا خصوصی‌سازی است یا عمومی‌سازی. آن استراتژی حاکم بر این است و وظیفه تکامل اجتماعی را معین

می‌کند. ولی این خصوصی‌سازی را با لقب استراتژی ذکر نمی‌کنند بلکه با لقب «تأمین امنیت سرمایه» ذکر

می‌کنند که در برابر آن سرمایه‌گذاری امنیت ندارد.

گفته می‌شود اصولاً دو قطب وجود دارد: کرامت انسان یا کرامت سرمایه. اگر کرامت سرمایه اصل شد،

کرامت انسان باید به تبع آن تعریف شود حالا برای اینکه مشکلی پیش نیاید روی مستضعفین اسم دیگری

می‌گذارید و به آنها می‌گوئید اقشار آسیب‌پذیر یا اقشاری که سرمایه ندارند. نمی‌گویند تولید مربوط اینهاست، از

آنها غصب شده و به استضعاف کشانده شده‌اند. بلکه می‌گویند اینها در عرصه تولید کارآمدی و عرضه به دست

آوردن سرمایه را ندارند. لذا مستضعفین در تعریف دوم، عقب‌مانده‌های اجتماعی هستند. اگر رقابت درست

شود و هر کسی بدود، عده‌ای نمی‌توانند بدونند، عده‌ای یک خط در میان می‌خورند می‌گوئیم پای اینها محکم

نیست چون سرمایه ندارند. اما کسانی که سرمایه دارند پایشان محکم است. در میدان رقابت هر کس سرمایه

بیشتری دارد توانمندتر است. اصولاً در چنین جامعه‌ای کرامت شخص در تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا به سرمایه برمی‌گردد. از دید کسی که آدم را مثل گاو می‌بیند که فقط به فکر علف است، معلوم می‌شود که در نظر آنها از گاو ارزان‌تر هستند. در بعضی از بیمارستانها بعضی از دکترها وقتی بالای سر شهدا و جانبازان می‌آمدند می‌گفتند: کالای یک با مصرف! و شما می‌گفتید که اینها در نزد خدا مقامشان بالاست، مقام اینها مثل صدیقین است «الهم انی اسئلک صدق المجاهدین و ثوابهم» اینها را همدوش صدیقین ذکر می‌کنید بعد درباره آنها «مرافع النبیین و منزل المقربین» می‌گوئید. بر عکس آنها می‌گویند این حرفها کشور را خراب کرده است!

(س): پس ما در قدم اول استراتژی را که در کنار جهان‌بینی می‌آوریم استراتژی برنامه نیست.

(ج): استراتژی، «تکامل اجتماعی» است که بخش اقتصاد، بخشی از تکامل اجتماعی است.

۳ - «نظام وابستگی» معنای مدل تکامل و تغییرات اجتماعی

«نظام وابستگی» رفتار و تغییرات و تکامل اجتماعی هم بعد از آن مطرح است. این امر اجازه می‌دهد که چه مدلی تنظیم کنید و بعد نبض را بگیرید و بگوئید که بر این اساس آیا استراتژی اقتصادی ما در برنامه چه چیزی باشد و با چه آهنگ و شتابی؟

حال اگر بتوانیم تا این مرحله برسیم که بر اساس مدل بتوانیم استراتژی برنامه و سیاستهای برنامه و نحوه کار برنامه را بنویسیم، امور عمومی مطلب تمام شده است.

(س): نظام وابستگی را بیان نفرمودید.

(ج): نظام وابستگی تغییرات با هم یعنی مدل تکامل اجتماعی مثل استراتژی که استراتژی تکامل اجتماعی است؛ به عبارت دیگر یک کمونیست استراتژی تکامل اجتماعی را ابزار می‌داند، طبیعی است او بر آن اساس سخن خواهد گفت و بعد هم صحبت از تضاد و امثال ذلک می‌کند، یک فرد در نظام سرمایه‌داری، استراتژی تکامل اجتماعی را قهراً یک امر دیگری ذکر خواهد کرد. پس نظام وابستگی تغییرات اجتماعی همان مدل رفتار اجتماعی است.

(س): این مطلب نیاز به توضیح بیشتری دارد. نظام وابستگی تغییرات اجتماعی یعنی اینکه فرد بدانند بخشهای مهم جامعه روی هم چه اثری دارند.

(ج): یعنی اینکه بتواند فلسفه تکامل تاریخ را به مدل تکامل برگرداند؛ اصولاً فلسفه تکامل تاریخ را در

استراتژی بدست می‌آورند سپس برای مطالعه رفتار جامعه بر آن اساس مدل می‌دهند.

(س): مدل دادن برای مطالعه رفتار جامعه به چه معناست؟

(ج): بر فرض که بنده مدیر باشیم، قبل از اینکه بخواهم برنامه اقتصادی بدهم به اصطلاح آن آقا، مهندسی آزادی می‌کنم. حالا بایستی توجه داشته باشم هویت، تکامل هویت، اثر آن بر مفاهیم ذهنی، ذهن، اثر آن بر رفتار اقتصادی چیست؟ بعد هم نوبت به سطح بعدی می‌رسد. به نظر می‌رسد می‌توانید تعاریف را از مجموعه مطالب گفته شده استخراج کنید. نمونه‌اش هم بسیار زیاد است. یعنی بررسی شود که از یک طرف جامعه‌شناسی شرقی اثرش در استراتژی‌های خاص اقتصادی و مدل‌هایشان چه بوده و از طرف دیگر اثر جامعه‌شناسی غربی کدام است؟ یعنی اقتصاد، زیربخش جهان‌بینی شناخت انسان و جامعه و تکامل است. یعنی واحدهایی در اقتصاد وجود دارند که بر اساس آنها تدریس می‌شود از جمله آنها می‌توان واحد بهینه‌سازی «سیستم‌های اجتماعی» را نام برد بعد اینها برای ساختن مدل اقتصادی اساس قرار می‌گیرد به عبارت دیگر بی‌دلیل نیست که هم روانشناسی هم جامعه‌شناسی و هم ریاضیات را در رشته اقتصاد تدریس می‌کنند و معلوم است که در آخر چه بینشی را درست می‌کنند.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۷

فهرست مطالب

عنوان جلسه: تعریف اوصاف عمومی و خصوصی الگوی ارزیابی نقدها

۱ - بررسی اوصاف عمومی در ارزیابی نقدها ۹۹

۱/۱ - «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» پایه اوصاف عمومی ۹۹

۲/۱ - «فلسفه مدل، مدل، مصداق» پایه عمومی اقتصاد ۹۹

۳/۱ - تعریف «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» به «فلسفه جهان، فلسفه تکامل تاریخ، فلسفه تکامل اجتماعی»

۹۹

۴/۱ - ضرورت توجه به اوصاف عمومی در برنامه (ایجاد ناهنجاری در رفتار جامعه در صورت عدم توجه) ۱۰۰

۵/۱ - تعریف نظام وابستگی به مدل تکامل رفتار اجتماعی ۱۰۱

۶/۱ - تعریف «فلسفه مدل، مدل، مصداق» به «تعیین متغیرها، نسبت بین متغیرها، سرفصلهای کلی برنامه» ۱۰۱

۷/۱ - «سود دهی» متغیر اصلی در فلسفه مدل اقتصادی حاکم بر برنامه‌های موجود ۱۰۱

۸/۱ - نسبت بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، صادرات و واردات، برنامه و راندمان (سود)، متغیرهای اصلی در مدل

برنامه موجود ۱۰۲

۹/۱ - تعریف مدل به مدل تنظیم نسبت بین متغیرها (توزین کردن) ۱۰۴

۱۰/۱ - تعریف مصداق برنامه به تعیین سرفصلهای عمومی برنامه ۱۰۴

۲ - بررسی نیاز به اوصاف «نظام مقدرات و موانع، نظام اهداف، نظام تخصیص» ۱۰۵

۱/۲ - جایگزینی اصطلاح تخصیص به جای الگوی تخصیص (تخصیص مقدرات به حل موانع از طریق نظام

تخصیص) ۱۰۶

۱/۱/۲ - تفاوت شناخت اهداف و الگوی تخصیص در سطح خرد و کلان ۱۰۷

۲/۱/۲ - الگوی تخصیص جهت تغییر رفتار کلان اجتماعی (نظام مقدورات، نظام اهداف، نظام مقدورات، نظام

تخصیص) ۱۰۸

۳/۱/۲ - سطح کلان رفتار به معنای نسبت‌های حاکم بر رفتارهای کلان ۱۰۸

۴/۱/۲ - امکان تحلیل بهنجاری و ناهنجاری در سطح کلان ۱۰۹

۲/۲ - لزوم ملاحظه مقدورات و موانع، اهداف، نظام تخصیص در دو سطح (کلان و خرد) ۱۰۹

بسمه تعالی

جلسه ۷ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۴/۱۲/۷۹

۱ - بررسی اوصاف عمومی در ارزیابی نقدها

۱/۱ - «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» پایه اوصاف عمومی

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: صحیح است گفته شود که سه تایی اولی یعنی دوتا از جامعه و یکی از جهان‌بینی معنا گردیدند. عبارت دیگر اولی به اصطلاح فلسفه به نحو عام درباره شناسایی جهان، دومی فلسفه تاریخ برای تکامل اجتماعی، سومی هم نظام وابستگی تغییرات اجتماعی به هم بود که بصورت فشرده ذکر گردید و این مدل جامعه‌شناسی می‌شود. یعنی امور عمومی در حقیقت دو بخش گردید. در خود امور عمومی هم در اینجا یک سطح عام‌تری وجود دارد که در مورد آن باید در ساختار درختی صحبت کرد و دید که چه عنوانی را برایش می‌توان گذاشت. مثلاً اینکه این بخش پایه امور عمومی حساب گردد.

۲/۱ - «فلسفه مدل، مدل، مصداق» پایه عمومی اقتصاد

آن وقت امور عمومی دومی که فلسفه مدل باشد، فلسفه مدل نسبت بین متغیرها و مدل تنظیم بین متغیرها و مصداق برنامه خواهد بود البته این دیگر پایه نمی‌شود زیرا به نحو خاص‌تری بوده و پایه اقتصاد است.

(س): آیا در فلسفه مدل، مدل، مصداق اینگونه است؟

(ج): خیر، اینجا دیگر بااصطلاح پایه اقتصادی شناسایی وضعیت است.

۳/۱ - تعریف «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» به «فلسفه جهان، فلسفه تکامل تاریخ، فلسفه تکامل اجتماعی»

یعنی در «جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی» اولی مربوط به شناسایی جهان، دومیش فلسفه تکامل تاریخ، سومی هم فلسفه تکامل اجتماعی که در حقیقت مدل تکامل اجتماعی است.

۴/۱ - ضرورت توجه به اوصاف عمومی در برنامه (ایجاد ناهنجاری در رفتار جامعه در صورت عدم توجه)

(س): اگر کسی بخواهد به مدل تکامل اجتماعی توجه کرده باشد چه چیزی را مد نظر قرار داده باشد؟

(ج): کسی که بخواهد برای جایی برنامه‌ریزی اقتصادی بکند اول باید بداند که برنامه برای هزینه کردن یک پول برای

درست کردن یک چیز یا دادن یک خدمت نیست. برنامه از طریق خدمات و بخش عمرانی رفتار اقتصادی جامعه را

هدایت می‌کند. یعنی کل موضوع و توجهش به هماهنگ‌سازی و تغییر و تحولاتی هست که در رفتار اقتصادی یک جامعه وجود دارد. کما اینکه فرهنگش هم باصطلاح فرهنگ یک جامعه و سیاستش قدرت هویت و شخصیت آنرا هماهنگ می‌کند. موضوع بحث اصولاً رفتار جامعه از جهت خاص است. حال اگر موضوع غیر از این فرض گردد باید منتظر این بود که اگر بخش خدمات و بخش عمران روبروی رفتار جامعه قرار بگیرد حتماً ناهنجاری پیدا می‌شود. مسئولین سعی می‌کنند که جنس‌ها ارزان بشود. وضع مردم از نظر اشتغال، تولید، توزیع، مصرف درست بشود ولی آنها چرخشی که دارند مقابل اینها است. در کتاب تورم سال ۶۲ یا ۶۳ ملاحظه می‌گردد که آقایان اصرار داشتند علت تورم اینست که نقدینگی و پول در دست مردم زیاد هست، لذا سراغ کالاهای مصرفی می‌روند، تقاضا غلبه بر عرضه می‌کند و گرانی بوجود می‌آید. ولی امروزه که پولها همه در بانکها رفته است چرا مشکل باقی است؟ (س): هنوز هم صحبت از نقدینگی می‌شود.

(ج): از این معلوم می‌شود که درد کار یک چیز دیگر هست. نرخ بهره بانکها را بالا بردند و مردم پول‌ها را آنجا گذاشتند، سرمایه‌گذاری در کارهای مختلف انجام گرفت ولی چرخش پول در کشور بر اساس آن نظامی که می‌خواستند انجام نگرفت و با اینکه نقدینگی را جمع کرده و جایی که مثلاً دو بازار بود را یک بازار کردند.

گوشت آزاد زمان مهندس موسوی که مثلاً ۱۷۰ تومان بود را گفتند که این در رقابت پایین می‌آید. در حالیکه از هزار و هفتصد تومان هم بالاتر رفت. این دقیقاً معنایش این هست که در برنامه توجه نکردند به اینکه یک رفتاری جامعه دارد و آنرا باید شناخت. رفتار اقتصادی نباید روی بروی آن بایستد. حالا مردم نه فقط انگیزه مذهبی دارند بلکه هویت انقلابی و گستاخی انقلابی هم به آنها داده شده است لذا دستگاه اقتصادی که وجود دارد نه با هویت رفتار اقتصادی جامعه می‌سازد، نه با رفتار فرهنگی و نه سیاسی آن می‌سازد، نه با رفتار فرهنگی و نه سیاسی آن می‌سازد. در رفتار سیاسی یک عزتی به مردم داده شده که به زودی نمی‌توان این را بر عکس کرد زیرا چالش بوجود می‌آید. در رفتار فرهنگی و اقتصادی هم همینطور. بنابراین گاهی گفته می‌شود که برنامه برای انجام یک خدمات و عمران‌های خاصی می‌باشد و گاهی گفته می‌شود این برنامه اصولاً با خدمت و عمران می‌خواهد رفتارهای اجتماعی را در بعد اقتصادی اصلاح کند و می‌تواند هم اصلاح نکند و به چالش و درگیری و فرسایش منتهی بشود. پس این پایه عمومی است. بعد از آن موضوعاتی می‌باشند که آنها هم از نظر برنامه عمومی هستند ولی قید اقتصادی دارند. یعنی پایه

عمومی اقتصادی هستند. حال صحبت این است که فلسفه مدل، مدل، مصداق و برنامه - که به صورت بسیار کلی نه به صورت خاص وجود دارد - چیستند؟

۵/۱ - تعریف نظام وابستگی به مدل تکامل رفتار اجتماعی

۶/۱ - تعریف «فلسفه مدل، مدل، مصداق» به «تعیین متغیرها، نسبت بین متغیرها، سرفصلهای کلی برنامه»

پس نظام وابستگی تغییرات، مدل تکامل رفتار اجتماعی می‌باشد. اما فلسفه مدل نسبت بین متغیرها یعنی پیش فرضهایش چگونه از بخش جامعه‌شناسی آن گرفته و نسبت بینشان برقرار می‌شود؟ حالا مدل تنظیم نسبت بین متغیرها هم درست شد که حاصل این فلسفه است. بعد می‌توان سراغ مصداق برنامه رفت و مصداق را برنامه به نحو عام نه به نحو خاص گرفت. بعبارت دیگر مصداق، سرفصلهای برنامه را معین می‌کند. می‌گوید که چه محورهایی به صورت بسیار کلی مصداق برنامه به صورت عمومی است. منظور از عمومی هم اینستکه مقدمات و مبانی خاص اینجا در نظر نیست.

(س): قبل از این که این سه تا کم و زیاد بشوند سؤال این است که فلسفه مدل یا نسبت بین متغیرها چگونه است؟

(ج): یعنی اینکه گاهی خود متغیرها را ذکر کرده و اخذ می‌کند.

۷/۱ - «سود دهی» متغیر اصلی در فلسفه مدل اقتصادی حاکم بر برنامه‌های موجود

(س): فلسفه مدل از یک بابت همان جهان‌بینی است.

(ج): خیر، فلسفه مدل اقتصادی منظور است.

(س): اینجا برنامه مطرح است که فقط مربوط به اقتصاد نیست.

(ج): فلسفه مدل اقتصادی در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد تا رفتار اقتصادی معلوم گردد.

(س): این سؤال که مطرح شد به همین دلیل نسبت به آن قبلی هم وارد می‌شود که گفته شد عمومی باید محدود به

جامعه‌شناسی گردد. یعنی آیا محدود می‌شود تا رفتار اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، یعنی همه را کنترل

بکند؟

(ج): بله، این اشکالی است که برنامه‌های موجود اینگونه نیستند؟

(س): در مورد برنامه موجود هم ممکن هست گفته شود که طبق یک اصل اقتصادی تنظیم می‌شود. ولی اینها هم

بهر حال یک رفتار فرهنگی را ولو از زاویه اقتصادی باعث می‌شوند.

(ج): بله، از زاویه اقتصادی هم نظر به فرهنگ و هم سیاست می‌کند ولی در کلش سود مورد توجه بوده است. اینکه اصلاً با چه کسانی رابطه برقرار بکند و با چه کسانی رابطه برقرار نکند. یکی از بازتابشهای مهم بین دستگاه سیاسی و اقتصادی است. دستگاه سیاسی می‌گوید: باید با فلسطینیها ارتباط برقرار کرد، اما دستگاه اقتصادی می‌گوید نه با ضدشان یعنی با صیهونیست و آمریکا باید رابطه برقرار کرد. برنامه توسعه می‌گوید با شرکتهایی که می‌توانند بیابند سرمایه‌گذاری بکنند باید در ارتباط بود در حالیکه دستگاه سیاسی می‌گوید اساساً هویت ما هم خونی با مستضعفین جهان دارد. دستگاه اقتصادی می‌گوید احتیاجتان به شرکتهای سرمایه‌گذاری است و اصلاً کاری با آنها نداشته باشید، ولی دستگاه فرهنگی می‌گوید که سر و کارتان با مسلمین است. این چالشی که بین این سه تا دید وجود دارد حتماً ناهنجاری در عملیات می‌آورد.

۸/۱ - نسبت بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، صادرات و واردات، برنامه و راندمان (سود)، متغیرهای اصلی در مدل برنامه موجود

مدل برنامه، توجهش این هست که همه را از دید اقتصادی ببیند و بگوید چقدر سود دارد. سرمایه‌گذاری در دانشگاهها نسبت به نیروی کارآمد چقدر حاصل می‌دهد و سود دارد. فقط به سود می‌اندیشد و خودش را هم مسؤل بهره‌وری اقتصادی جامعه می‌داند. حالا با این مدل موجود در برنامه - که اصلاً در آن یک متغیر سیاسی، فرهنگی وجود ندارد - چه باید کرد؟ مسئله دیگر این است که عوامل درونزا چیست؟ می‌گوید آنها نسبت بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، صادرات و واردات، برنامه و راندمان یعنی سود می‌باشد. اسم پشت جلد کتابش را اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی نوشته‌اند ولی در مدلش چنین چیزی نیست. عوامل برونزا هم در آن فرهنگ و سیاست نیست. وقتی با این مدل کارها را سامان می‌دهد خروجی آن این می‌شود که همه چیز را اقتصادی می‌کند.

(س): یعنی غلبه با اینها است. به خاطر اینکه در جامعه یک نیازمندی دیگر وجود دارد لذا در این یک تألیف واقع می‌شود. یعنی در عمل مجبور می‌شود مثلاً برای تأمین عدالت اجتماعی یکدفعه به صورت کاذب، سوبسیدهایی بپردازد. برای اینکه بخش فرهنگ جامعه را رها نکرده باشد به آن بخشهایی که فرهنگی قلمداد می‌شوند نیز توجه کرده و کمک می‌کند.

(ج): گرایش غالب بوسیله آن مدل انجام می‌گیرد که همه را مادی می‌بیند، هر چند که تزریقهای جزئی هم می‌کند.

(س): وقتیکه در واقع از موضوع نقد به قضیه نگاه می‌شود لازم نیست که خود را به دریچه تنگ آن مدل موجود محدود کرد؛ لذا وقتی کسی به عنوان ناقد می‌خواهد نقد بکند اشکال ندارد که گفته شود او فقط اقتصادی نقد کرده است.

(ج): چالشی که اینجا مطرح است این می‌باشد که نتوانسته‌اند فلسفه دین، تکامل تاریخ، استراتژی و مدل تغییرات اجتماعی برنامه را ببینند. یک زمانی هم گفته می‌شود علاوه بر این که آنها را ندیده‌اند، مدل اقتصادی صرفی را هم که ساخته‌اند این گونه بوده است. یک وقت هم گفته می‌شود بعد از این که تطبیقی بر اساس این مبنی به این صورت انجام گرفته که مقدرات، موانع و الگوی تخصیص چیست، در این‌ها هم اشکال وارد است. یعنی چالشهای این در چندین سطح قابل ملاحظه است، با توجه به ناکارآمدی عینی که دارد.

(س): حالا آیا بر این اساس فلسفه مدل موجود می‌خواهد نقد گردد؟

(ج): خود مدل که آورده شود فلسفه خودش را بیان می‌کند. یعنی وقتیکه خود مدل عوامل درونزا را منحصر به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، صادرات و واردات و برنامه و راندمان می‌کند، می‌گوید من اقتصادی محض نگاه می‌کنم بگونه‌ای که حتی یک واو در آن فرهنگ و سیاست نیست. حالا اگر ترازو اقتصادی باشد وقتی می‌خواهد کمی بطرف فرهنگی یا سیاسی سنگینی پیدا کند معنایش این است که در زمان توزین و سنجش نسبتها اصلاً آن مقداری که خرج فرهنگ و سیاست شده خارج از تقسیم دانسته شود.

(س): وقتی که روی این سرفصلها توجه گردد آیا یکی از چیزهایی که از ناقد سؤال می‌شود این است که آیا به فلسفه مدل هم توجه داشته یا نه؟ بعبارت دیگر آیا به نسبت بین متغیرهای مدل توجه داشته است یا خیر؟

(ج): بله، آیا به خود متغیرها یعنی آکسیوم‌ها و نسبت بینشان توجه داشته است یا خیر؟ مثلاً در همان سه تا هم - که پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و صادرات و واردات و برنامه و راندمان می‌باشند - آن که شیوه اصلی کاری را دارد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری (یعنی میل به سود، نرخ سود در زمان) است.

(س): وقتی کسی می‌خواهد نقد بکند باید این متغیرها را هم نقد بکند یا نه؟

(ج): بله، یعنی اینکه آیا ربا در جامعه ما نقش اصلی را دارد یا باید با زحمت زیاد نقش پیدا بکند؟ پس مدل تنظیم نسبت بین متغیرها مشخص شد.

(س): اگر فلسفه مدل مشخص شد پس خود مدل چه می‌شود؟

(ج): معنای مدل تنظیم بین متغیرها، توزین کردن برای وابستگی مجموعه به هم حول متغیر اصلی خواهد بود. اگر متغیر اصلی انگیزه سود باشد بقیه تعریفشان تابع این می‌شود.

۱۰/۱ - تعریف مصداق برنامه به تعیین سرفصلهای عمومی برنامه

حالا در مسئله مصداق برنامه، برنامه به صورت عمومی مطرح است.

(س): اینکه مصداق، برنامه هست آیا به این معنا می‌باشد که کلمه برنامه‌اش داخل پرانتز می‌رود؟

(ج): بله، به این معنا که برنامه به صورت عمومی چه سرفصلهایی باید داشته باشد. مثلاً گفته می‌شود متغیرهایی بعنوان درونزا و برونزا به تعداد مثلاً پانزده عامل داشته باشد که از تبدیل این سه بدست می‌آید. البته عوامل درونزا در سطح بعد هستند که روی مصداق می‌آید. یعنی در مصادیق و سرفصلهای بعد می‌آید. عوامل برونزا هم مثلاً صدوپنجاه تا می‌شود. بنابراین اینها عنوان دارند. بعبارت دیگر سرفصلهایی هستند که شاخصه‌بندی شده‌اند. یعنی از چه چیزهایی باید آمار آورد تا این مدل را بتوان تحلیل کرد و رفتار اقتصادی را مشخص نمود. مصادیق، سرفصلها، عناوین مربوط به برنامه هم بصورت عمومی می‌آید. به نظر می‌آید یکی از کارهای خیلی خوب این است که در این کتابی که مربوط به برنامه است این مصداقها سر جای خودشان مشخص گردند. هرچند که ممکن است این پانزده تا را با تخمین یا با هر کار دیگری بدست آورده باشند. در اینجا اینها از نقطه نظر پس‌انداز سود یا صادرات و واردات یا مثلاً برنامه و راندمان ملاحظه می‌گردند. بعد این عوامل برونزایش چگونه صدوپنجاه تا شده است؟ در حقیقت پانزده تای بدست آمده ضرب در ده شده که در بیرون صدوپنجاه تا شده است. یعنی چگونه شده، چرا شده و این عناوین چه چیزی هست؟

(س): آیا از کسی که می‌خواهد نقد برنامه بکند واقعاً انتظار درستی است که باید اینها را بیاورد و به نقد بکشد؟

(ج): بله، اگر سازمان برنامه بخواهد بکند زیرا یک بحث سازمان برنامه بهینه مدل خودش است. باید خودش به فکر این باشد که من توانستم کارم را انجام دهم یا نتوانستم. البته زعم بنده این است که این را رئیس جمهور از سازمان

برنامه بخواهد. سازمان مدیریت و برنامه دو وسیله‌ای است که رئیس جمهور از این طریق به هماهنگ‌سازی کل وزارتخانه‌ها می‌پردازد. هرچند که اینگونه و از طریق این‌ها اینکار را نکرده‌اند.

(س): میزان هماهنگ‌سازی از طریق این است که چقدر پول به آنها بدهند یا ندهند.

(ج): در این تخصیص باید بتوان نسبت رفتار خدماتی و عمرانی این‌ها را با رفتار مردم ملاحظه نمود و مرتباً هم ابزار را دقیق‌تر کرد. در حالیکه الآن سلطان‌سنجری با اعداد و ارقام کار انجام می‌شود زیرا عدد و رقم زمان سلطان سنجر هم بوده نه این که نبوده است. این مسائل که مدل این چیست تناسب‌اتش چیست، آیا اصلاً مدل باید بهینه بشود یا نه، آیا این مدل در اداره جامعه کارآمد بود یا نه، باید معلوم گردد. پس مدل، ابزار توزین و سرفصل‌های آن درست شد.

۲ - بررسی نیاز به اوصاف «نظام مقدرات و موانع، نظام اهداف، نظام تخصیص»

اینجا سه تا مطلب دیگر هست و آن اینکه آیا مبانی اقتصادی، مقدرات و موانع، الگوی تخصیص باز لازم است ذکر بشوند یا می‌توان حذف کرد؟ هرچند که مدل دارای مبنا هست. مقدر و مانع بر اساس مدل ملاحظه می‌شود وقتی که شاخص وجود داشته باشد. ضمناً کار مدل تخصیص دادن هم هست. یعنی پیش‌بینی آینده را هم می‌تواند بکند و بعداً معین می‌کند که به چه نسبتی امکان دارد که تغییر در آن ایجاد بشود. آیا بهتر نیست این سه تا را حذف کرده و سه چیز دیگر برای آن آورد؟ در برنامه پنجساله اهداف معین کند و بعد گفته شود موانع و مقدرات برای رفتن به طرف این اهداف چه چیزهایی هست. سپس تخصیصی برای این مرحله داده شود. ظاهراً اگر مبانی در اقتصاد عوض گردد بهتر است. یعنی اهداف کمی و کیفی مورد نظر باشد و مقدر و مانع و الگوی تخصیص هم برای رسیدن به این اهداف کمی و کیفی دانسته شوند.

(س): مقدر و مانع اول قرار می‌گیرد یا دوم؟

(ج): دوم قرار می‌گیرد به صورت جز و خاص نه به صورت کل؛ زیرا مقدر و مانع رسیدن به هدف کمی و کیفی خاص است نه عام. بحث مقدر و مانع عام قبلاً در مدل انجام شد.

(س): اهداف هم چون اهداف خاص‌اند باید پیرو ملاحظه مقدر و مانع تعیین شده باشند.

(ج): می‌شود این گونه هم گفت. یعنی این بالا برده شده بعد تعیین اهداف و الگوی تخصیص بشود.

(س): البته این سؤال از موضع کسی بود که می‌خواهد برنامه‌ریزی بکند اما از موضع کسی که می‌خواهد نقد بکند مسئله چگونه است؟

(ج): اینکه اینجا مبنای اقتصادی پاک گردید با آنچه که قبلاً بود که اسم مبنای اقتصادی آورده نمی‌شد، فرق دارد زیرا فلسفه مدل حتماً تکیه بر مبنای اقتصادی دارد.

(س): آنجا گفته شده بود که منظور از مبنای اقتصادی مبنای سرمایه‌داری یا سوسیالیستی است.

(ج): فلسفه مدل هم همین را می‌گوید که سود اصل در حرکت هست یا مثلاً چیز دیگر اصل در حرکت است.

(س): آیا می‌توان فلسفه مدل را چیزی گرفت که متغیرها و نسبت بینشان را تعیین می‌کند؟

(ج): خیر، آن چیزی که متغیرها را معین می‌کند مدل تنظیم نسبت بین متغیرها است. نسبت مدل تنظیم نسبت کیفی و کمی بین متغیرها می‌باشد.

(س): با توضیحی که در اول جلسه بیان گردید تفاوت بین فلسفه مدل و مدل این خواهد بود که در مدل فقط توزین اضافه گردید.

(ج): خیر، بنظر می‌رسد که اگر اینجا مبنا آورده نشود، تنظیم نسبت کیفی و کمی بین متغیرها مطرح خواهد بود. آن وقت در اینجا مقذور و مانع اول به صورت عام ملاحظه می‌شود. یعنی رفتار، مقدورات و موانع خوانده می‌شود. بعد مقذور و مانع در الگوی تخصیص هم یک بار دیده می‌شود. به این بیان که الگوی تخصیص، تخصیص مقذور به حل مانع است. بعد از آن اهداف کیفی و کمی برنامه قرار می‌گیرد. بنابراین اول مقذور و موانع یعنی مطالعه وضعیت، دوم اهداف کمی و کیفی عینی و سوم الگوی تخصیص مقدورات می‌باشد.

۱/۲ - جایگزینی اصطلاح تخصیص به جای الگوی تخصیص (تخصیص مقدورات به حل موانع از طریق نظام تخصیص)

(س): خود تخصیص یا الگوی تخصیص منظور است؟

(ج): تخصیص در آن می‌باشد. البته در اینجا چند صحبت است. در مورد تخصیص مقدورات به حل مانع آن چیزی که مشاهده می‌شود تخصیص مقدورات به بخشهای مختلف است مثلاً صد تومان به این ۷۰ تومان به آن و ۵۰ تومان به او بدهید. این بافت برای تبدیل موانع به مقدورات برآیند دیگری دارد. برآیند اولش یعنی برآیند نظامش، الگوی

تخصیص یا نظام تخصیص است که کارش تبدیل مانع به مقدور می‌باشد. این غیر از خود تخصیص دادن‌ها است. حال چرا این بافت را دارد؟

(س): چرایی که راجع به این می‌خواهد گفته شود قبلاً در مدل تنظیم گذشت.

(ج): خیر، زیرا اینجا می‌گوییم تخصیص مقدورات به حل مانع از طریق نظامش است.

(س): از طریق نظامش یعنی چه؟

(ج): یعنی گفته می‌شود که به آموزش و پرورش آن قدر و به کشاورزی اینقدر پول داده‌اند. علت این تخصیص هم گفته می‌شود که بر اساس مدل است. مدل چه تحلیلی و انتظاری دارد از این تخصیص که داده است؟ انتظار یا هدفش تبدیل کردن مانع به مقدورات است.

(س): آیا هدفش آن هدفهایی می‌باشند که معین کرده است؟

(ج): خیر، آن هدفی که معین کرده محقق نمی‌شود مگر اینکه مانع تبدیل به مقدور در مراحل مختلف بشود.

(س): آیا این کیفیت تبدیل مانع به مقدور را از طریق این تخصیصی که وجود دارد، انجام می‌دهد؟

(ج): بله.

(س): پس این سه تا عبارت از مطالعه وضعیت موجود، وضعیت مطلوب، کیفیت انتقال خواهد بود.

(ج): بله. بنابراین الگوی تخصیص برداشته شده و تخصیص تنها گذاشته می‌شود.

(س): البته بعد در اوصاف بعدی هم تأثیر می‌گذارد.

(ج): طبیعتاً تخصیص در جریان تبدیل یا رسیدن به هدف است.

(س): چه چیزی در جریان تبدیل می‌باشد؟

(ج): تخصیص یک نظام و یک الگو دارد؛ یک الگوی نظری و یک بافت عینی دارد. اما این بافت را چگونه می‌خواهد به آن اشاره کند؟

(س): در مورد بافت عینی غیر از خود نظام تخصیص چه چیز مورد نظر است؟

(ج): اینکه نظام کارآمدی دارد غیر از این است که چه چیز درست کرده است. مثلاً صد تا فضای آموزشی درست کردند هزار نفر یا ده هزار نفر در آن درس خواندند. در این ترکیب که ده هزار تا درس بخوانند و پنجاه هزار تا کشاورزی بکنند یک تناسب بینشان هست. نظام تخصیص باید مانع را به مقدور تبدیل کند تا هدف محقق بشود.

۱/۱/۲ - تفاوت شناخت اهداف و الگوی تخصیص در سطح خرد و کلان

حالا دو تا مطلب را باید جدای از هم نمود؛ یکی شناختن اهداف و الگوی تخصیص بصورت خرد است و دیگری شناختن اهداف و تخصیص بصورت کلان می‌باشد. هرگاه بصورت کلان نگریده شود به این معنا است که نظامها یعنی تناسبها و هدایت رفتار عمومی، (نه کارهای انجام شده در برنامه) ملاحظه می‌گردند. (س): در واقع این دومی یک چیزی بین مدل است. یعنی مؤخر از مدل و مقدم بر برنامه خاص می‌باشد.

۲/۱/۲ - الگوی تخصیص جهت تغییر رفتار کلان اجتماعی (نظام مقدرات، نظام اهداف، نظام

مقدرات، نظام تخصیص)

(ج): خیر، در برنامه خاص باید بصورت کلان قرار گیرد. البته یک جا برایش اینجا درست می‌شود که اصلاً مدل برای مطالعه و تحلیل رفتار کلان هست. مقدر مانع را در رفتار کلان می‌توان ملاحظه نمود. بعد اگر در رفتار کلان باشد باید نظام مقدرات و مانع، نظام اهداف کمی و کیفی و نظام تخصیص در رفتار کلان برنامه نسبت به رفتار کلان اجتماعی ملاحظه شوند. به نظر می‌آید که اگر اینجا صلاح دانسته شود تفکیک صورت گیرد و قبل از این سه تا «نظام» آورده و بصورت «نظام مقدرات، نظام اهداف، نظام تخصیص» گفته شود. یعنی اصولاً نامش اینگونه باشد که عینی و جزئی است و لکن اینجا از منظر تناسبات کلان می‌باشد نه اینکه کلان عینی نیست. دسته‌بندی این چند تا به نظر می‌رسد که بسیار خوب انجام گرفت. حالا باید سراغ خردش رفت. بعبارت دیگر مطالعه وضعیت نسبت به تناسبات رفتار اجتماعی انجام می‌شود و از نظر اقتصادی، اهداف معین می‌گردد. یعنی نسبت به تناسباتی که بین تغییرات این رفتار کلان در مقاطع مختلف قابل پیش‌بینی هست اینکار صورت می‌گیرد. تخصیص هم که داده می‌شود صرفاً تناسبات ملاحظه می‌گردند. در حقیقت مدل برنامه در جامعه برای تحلیل کلان جامعه می‌آید. حال از تحلیل کلان جامعه می‌خواهد تحلیل خرد بکند.

(س): اینجا که تحلیل کلان می‌کند وقتی نظام اهداف را معین می‌کند آیا بهر حال یک هدفهایی نسبت به

هم دارد یا نه؟

(ج): هم هدفها نسبت به هم و هم نسبت به رفتار جامعه را قابل پیش‌بینی می‌داند که در پنج سال منتهی می‌شود به اینکه رفتار کلان و تناسباتش را این درجه عوض می‌کند. اگر در غیر از آن هدفی گذاشته شود می‌گوید خیالی است. می‌گوید من وضعیت عصب را که تغییر می‌دهم وضعیت فلان چیز را تغییر می‌دهد و قند از ۱۷۰

روی ۱۴۰ می‌آید. به او گفته می‌شود که روی نود بیاور که بهتر هست، می‌گوید نمی‌شود. می‌گوید حداکثر میزانی که بتوان شیب درست کرد و این رفتار را تا اینجا رساند همین است و بیشتر از این نیست پس کل دیدن مقدور و مانع یعنی مطالعه وضعیت به صورت کلان انجام شد. اهداف هم به صورت کلان هدف گذاری شد. تغییر تناسبات و نظام تخصیص هم به صورت کلان انجام گرفت.

۳/۱/۲ - سطح کلان رفتار به معنای نسبت‌های حاکم بر رفتارهای کلان

(س): به صورت کلان را لازم است بهتر متوجه بشویم. یعنی یک وقت آن چیزی که در برنامه محقق می‌شود این است که مثلاً این قدر پول به آموزش و پرورش داده شود.

(ج): آن هم به صورت خرد است. اگر سؤال کنند که اهداف کلان یا تخصیص‌های کلان یعنی چه؟ در جواب گفته می‌شود آن چیزی است که باید حاکم بر وزارتخانه باشد. یعنی نسبت بین کار یک وزارتخانه با کار وزارت خانه دیگر توجیه شدنی نیست مگر اینکه رفتار جامعه و نسبت موضوعی که این به رفتار جامعه دارد را با مدل تحلیل کنند. اگر کسی بر عکس کار کرد و گفت تعداد بچه‌هایی که طبق گزارش اداره آمار متولد شده‌اند این چند میلیون است و در سال فلان اینقدرشان به سن مدرسه می‌رسند لذا در سال فلان باید اینقدر فضای آموزشی وجود داشته باشد، این یک چیز دیگر را غیر از تناسبات مفروض گرفته و ممکن است تناسبات غیر از این را بگوید. بگوید اصلاً الگوی آموزش و پرورش را تغییر داده و بگوید دانش نامه‌هایی که باید داده شود به اینصورت است که یک عده باید مثلاً تا کلاس ششم بخوانند، یک عده باید طرح کاد کشاورزی ببینند و در کشاورزی بروند، یک عده باید طرح کاد صنعتی را ببینند و وارد صنعت بشوند و یک عده هم در فلان کار وارد بشوند. اینقدرشان هم در بالاتر درس برای فلان هدف بخوانند. برای اصل آموزش هم می‌توان گفت که یک سطح از آموزش بصورت عام قرار داده شود. می‌گویند برای چه این فضای آموزشی قرار داده می‌شود؟ زیرا مثلاً می‌توان به شیوه دیگری روش برای یادگیریشان، برای خواندن و نوشتن و الی آخر درست کرد. می‌توان دانش نامه غیر حضوری به آنها داد. تشویق و تهدید و توبیخ و الی آخر هم برای انجام گرفتن این مطلب وجود داشته باشد.

۴/۱/۲ - امکان تحلیل بهنجاری و ناهنجاری در سطح کلان

دید کلان برای امکان تحلیل بهنجاری و ناهنجاری است زیرا گزارش‌های موضوعی و موردی و رشد کمی

موضوعی هرگز مفهوم خوبی و بدی را نمی‌تواند تحویل بدهد. دید کلان لازم است تا لقب خوب یا بد را بتوان گفت و بهینه شدن رفتار ممکن شود. بهینه یعنی چه؟ یعنی تبدیل شدن مانع به مقدر در راه رسیدن به اهداف کمی و کیفی کلان. پس بافت اینکه مقدر و مانع و اهداف چگونه هست و اینکه چگونه می‌تواند باشد و چگونه نمی‌تواند باشد، بدست آمد.

۲/۲ - لزوم ملاحظه مقدرات و موانع، اهداف، نظام تخصیص در دو سطح (کلان و خرد)

(س): آیا در حقیقت ملاحظه مقدر و مانع، اهداف و تخصیص در دو سطح می‌خواهد انجام شود؟

(ج): بله، یک سطح ملاحظه خود بافتها یعنی نظام آنها می‌باشد. نظام آنها با نظام رفتار اقتصادی جامعه چه نسبتی دارد؟ یک سطح هم خرد می‌شود. حالا که نظامش معین گردید اینکه چه کاری نسبت به چه موضوعی چگونه انجام بپذیرد، برنامه عملیاتی زمان‌بندی شده می‌باشد.

(س): برنامه‌های توسعه در این حد وارد نمی‌شود. یعنی این قدر خرد نمی‌شود، در این سطحی که روش کاری نسبت به چه موضوعی چه گونه انجام می‌گیرید.

(ج): چرا، می‌گویند که اینقدر فضای آموزشی لازم است زیرا موضوع آموزش است. به تعداد کمی و کیفی هم می‌گویند که ظرفیت‌های آموزشی این قدر باید افزایش پیدا کند. این پول به اداره کل که می‌رسد می‌گویند این قدر را زمین و این قدرش را هم ساختمان بخریم. ولی موضوعی خرد می‌شود. یعنی منقک و مستقل هم از نظر موضوع و هم از نظر زمان می‌باشد. انشاء الله جلسه آینده درباره این است که دید مرحله بعد برنامه استقلال موضوعات از هم می‌باشد. دیگر کاری به نظام تخصیص نخواهد بود که تخصیص به هر موضوعی به نسبت‌هایی که قبلاً در نظام معین شده برای یک کار خاصی بوده و اصلاً جدا هم هست. یعنی این وزیر کاری ندارد که وزارت آب کارش را چه کرد. وزیر آموزش و پرورش کارش این است که تعداد مدرسه‌ها و استادها و کتابهایی که لازم می‌باشند را معین کند. زیرا استقلال موضوعات از هم است. این کار که ریاست این بخش می‌باشد کار ریاست جمهوری و هیأت دولت است. یعنی در شأن هیأت واحد بودن نه در شأن وزارتخانه و معاونینش که چگونه اجرا بکنند. یک هیأت واحدی داریم با یک رئیس واحدی که می‌خواهند. رفتار کلان جامعه را درست کنند. یک کار داریم که هر وزیر در وزارتخانه خودش، حالا که یک پولی آمده بگویند که ایشان برود معلم تربیت کند، ساختمان درست کند و آن کس برود کتاب چاپ بکند یعنی کارخاص مستقل خودش را بکند.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۸

فهرست مطالب

عنوان جلسه: بررسی معانی برخی اوصاف مدل ارزیابی

۱ - ملاحظه برنامه در دو مرحله ۱۱۴

۱/۱ - نگرش کلان (نظام نسبتها) در مرحله اول نظام برنامه‌ریزی کشور ۱۱۴

۲/۱ - ساده کردن نسبتها و استقلال موضوعات در مرحله بعد برنامه ۱۱۵

۲ - بررسی تعاریف اوصاف «تشخیص، تخصیص، اجرا» ۱۱۵

۱/۲ - موضوعی بودن «تشخیص، تخصیص، اجرا» از طریق گزارشهای آماری و کمی ۱۱۵

۲/۲ - عدم پشتوانه تحلیلی در تشخیصها و تخصیصهای موجود در برنامه کشور ۱۱۶

متکی شدن به استانداردهای جهانی به جهت تحلیل تشخیصها و تخصیصها ۱۱۷

هماهنگ بودن استانداردهای جهانی با مدل بهینه خاص خود (مدل مادی) و عدم هماهنگی آنها با وضعیت موجود

کشور ۱۱۸

عدم تناسب مدل تحلیل وضعیت حاکم بر استانداردهای جهانی با وضعیت موجود کشور ۱۱۸

اوصاف «تشخیص، تخصیص، اجرا» مولفه‌های ارزیابی موضوعات برنامه ۱۱۸

۳ - بررسی تعاریف اوصاف «سازمان، برنامه، گردش عملیات» ۱۱۸

۱/۳ - نقدهای ناظر به بررسی اقتصاد دولتی، اقتصاد تعاونی، اقتصاد خصوصی (دولت ناظر) ۱۱۸

۲/۳ - هماهنگی برنامه و گردش عملیات با سازمان خاص خود ۱۱۹

۴ - موضوعی و عام بودن «تشخیص، تخصیص، اجرا» ۱۲۰

۵ - تقسیم نقدها از لحاظ ناظر بودن آنها به «یک جهت از یک موضوع، تمام جهات یک موضوع،

موضوعات همگن» ۱۲۱

۶ - کیفیت استفاده از اوصاف ۱۸ گانه در مدل ۱۲۱

۱/۶ - لزوم ساختار درختی و مدلی این اوصاف ۱۲۱

۲/۶ - تقسیم این اوصاف به «عمومی، اقتصاد، اجرا» ۱۲۲

بسمه تعالی

جلسه ۸ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۶/۱۲/۷۹

۱ - ملاحظه برنامه در دو مرحله

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: دو بخش مهم برنامه را متذکر شدیم، بخشی مربوط به بافت و نظامی که در رفتار جامعه است و در مقابل نظامی که در مقدرات و موانع وجود دارد و نظامی که برای اهداف عینی لحاظ می‌شود و نظامی که برای تخصیص مقدرات به حل موانع پایه‌ریزی می‌شود. در اینجا موضوعات هرگز مستقل از هم دیده نمی‌شوند؛ بلکه نسبت بین آنها مورد توجه است. در حقیقت نگرش به برنامه صرفاً از نظر نسبت و تناسبی است که به کلان یا وصفی دیدن برنامه نسبت به اوصاف جامعه بستگی دارد. اهداف آن هم اهداف نسبتیها و تغییر نظام نسبت‌هاست. مثلاً نیاز است که سدی ساخته شود یا مثلاً به پنج هزار مورد خدمت بدهیم.

۱/۱ - نگرش کلان (نظام نسبتیها) در مرحله اول نظام برنامه‌ریزی کشور

(س): آیا چنین چیزی در برنامه هدف‌گذاری می‌شود؟

(ج): البته آنهایی که اهلش هستند این کار را انجام می‌دهند. یعنی این کارها را کسانی انجام می‌دهند که بعدها بتوانند امضاهای ساده از دیگران بگیرند. منتهی در سازمان برنامه هیچ گاه بیش از دو سه نفر نیستند. گاهی یکی از آنها شبیه‌های اصلی را ایجاد می‌کند.

(س): آیا واقعاً مطلب این گونه است؟

(ج): بله، مدل داشتن و تحلیل رفتار دادن بدین معناست که نظام رفتار ملاحظه می‌شود این هم که گفته می‌شود عوامل درونزا و برونزا، این گونه نیست که ندانسته این موارد ذکر شود. بلکه اینها را افرادی همچون مشایخی که در رشته برنامه‌ریزی در امریکا درس خوانده‌اند، گفته‌اند که می‌خواهند مدل خودشان را پیاده کنند. ولی به هر حال تعداد معدودی هستند که اگر نباشند، نمی‌توانند کار بکنند. در بخش بعدی هم که بخش چرائی است؛ نمی‌گویند چرا مدل حکم می‌کند و این که موضوعات چگونه باید باشد، بلکه این موضوعات را اهداف جنبی می‌دانند و این مطلب را در بخشها خیلی راحت اقرار می‌کنند؛ یعنی در شورای اقتصاد هم به آقایان علی نقی مشایخ و حسین عظیمی با پافشاری گفتیم که تناسب کمی برنامه هم باید اسلامی باشد، آنها نمی‌خواستند قبول کنند که مشکل از مدل است.

(س): یعنی این تخصیص کمی به مدل ارتباط پیدا می‌کند؟

(ج): یعنی، چه بافتی از مقدمات به وسیله مدل به دست می‌آید که این بافت از تخصیص، قرار داده می‌شود و مدل چگونه پیشینی می‌کند که در آینده چه خواهد شد.

۲/۱ - ساده کردن نسبتها و استقلال موضوعات در مرحله بعد برنامه

بعد از این مرحله به مرحله ساده می‌رسیم. مرحله ساده یعنی، استقلال موضوعات از هم، مانند، موضوعات برنامه، سرفصلهای برنامه و مفهوم تخصیص که نصابهای پرداخت به موضوعات مستقل می‌شوند که جای دیگر در سرفصلهای برنامه می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

۲ - بررسی تعاریف اوصاف «تشخیص، تخصیص، اجرا»

۱/۲ - موضوعی بودن «تشخیص، تخصیص، اجرا» از طریق گزارشهای آماری و کمی

حال باید دید عناوینی که بعد از این نه مورد است، باید به چه عنوانهایی یادداشت شود.

(س): ما عنوانهای تشخیص، تخصیص و اجرا را قرار دادیم.

(ج): تشخیص اگر از شکل نظام در بیاید و تشخیص، موضوعی مستقل بشود سپس تخصیص هم تخصیص موضوعی مستقل بشود، اجرا هم باید درباره خود آن موضوع باشد، یعنی، برنامه بصورت موضوعی دیده شود نه بطور نظام. در تشخیص، تخصیص، اجرا هجمه کار به گزارشهای کمی غیر تحلیلی است که نوعاً در هیئت وزیران نیز اینگونه انجام می‌شود. مثلاً، سال گذشته چند تن گندم داشتیم، امسال چند تن داریم، اگر بخواهیم چند تن داشته باشیم باید این گونه عمل کنیم. درباره خوب و بد آن بحث نمی‌شود. نقد بهینه نیست. نسبت امور و اینکه امور چگونه به اینها ارتباط پیدا می‌کند، لحاظ نمی‌شود. گفته می‌شود اگر نیاز به اضافه شدن گندم از یک میلیون تن به دو میلیون تن است، این مقدار زمین زیر کشت شناسائی شده که در پنج منطقه باید سده زده شود و برای ایجاد این تعداد سده، فلان مقدار پول نیاز است. صرفاً بر سر این مسأله است که چانه زده می‌شود یا مثلاً، این مقدار خط تلفن داریم و این تعداد روستا، اگر می‌خواهید به این روستاها تلفن داده شود باید فلان مقدار فیبر نوری تقویت بشود، یعنی گزارشها و اهداف صرفاً کمی‌اند و تعریف نیازها اصلاً به نظام نمی‌شود؛ بلکه مستقل از هم بررسی می‌گردد. معنای رشد و خدمت نیز کمی است و تنها نسبت به خود آن دو موضوع و بنابر سابقه گذشته‌اش می‌باشد. اینها تشخیص موضوعی مستقل از هم از طریق گزارشهای آماری مستقل از هم می‌شود.

۲/۲ - عدم پشتوانه تحلیلی در تشخیص‌ها و تخصیص‌های موجود در برنامه کشور

این گزارش‌های آماری که مستقل از هم داده می‌شود، از طریق گزارشها، آمار و نیازی که طرح می‌گردد، بدون پشتوانه تحلیلی صورت می‌پذیرد. مثلاً می‌گویند این تعداد از جمعیت، نیاز به این مقدار نان دارد یا جمعیت فلان مقدار است؛ بنابراین به این تعداد خط تلفن نیاز است.

(س): آیا نیاز مردم به نان پشتوانه تحلیلی آنها نیست؟ یعنی نیاز به نان یک نیاز واقعی قلمداد نمی‌شود؟ یعنی نمی‌گویند کشورها الگوی تغذیه‌اش این طور است؟ بنابراین این مقدار نان نیاز است و هر قدر به تعداد جمعیت اضافه شود، به همان نسبت تولید نان نیز بالا می‌رود؟

(ج): به نظر شما این تحلیل از برنامه است؟!

(س): بله، یعنی کاملاً متکی به نیاز عینی محسوس و ثابت شده‌ای است.

(ج): مثلاً می‌گویند، جمعیت سه و نیم در صد رشد داشته و این جمعیت، به این تعداد مدرسه نیاز دارد، و در هر حال حاضر این تعداد مدرسه وجود دارد و تا ده سال دیگر، اینقدر مدرسه لازم است و مردم را نمی‌توان از حداقل سواد محروم کرد، بنابراین به این مقدار فضای آموزشی نیاز است.

(س): این که تحلیل برنامه است امر روشن و واضحی است و حساب دو دو تا چهارتا است.

(ج): مشابه همین، در کل برنامه است که همان تشخیص موضوعی است. اما برای کم و زیاد کردن تخصیصها، اولاً، باید بهترین تخصیص را انتخاب کرد، ثانیاً، باید بافتهای صحیح را قبول کرد. مثلاً در پاکتی کردن آب میوه، چون میوه‌ها در حمل و نقل خراب می‌شوند پس باید پاکتی شوند، حال آیا واقعاً مصرف آب میوه بصورت پاکتی، خوب است یا نه؟ اگر برای صادرات میوه‌ها بصورت ساندیس (افشره) در آورده می‌شود، پس چرا در داخل نیز مصرف می‌شود؟ حال که مصرف داخلی را متنوع کردید، این تنوع چه تأثیری در بافت زندگی دارد. یعنی الگوی مصرف چگونه ارائه می‌شود اگر الگوی مصرف تغییر یابد، متناسب با آن بستر تولید نیز باید افزایش پیدا کند. یعنی برای جامعه، نیاز جدید تعریف می‌شود. یعنی، مصرف آن در شرایط گوناگون آسان می‌شود. در حالیکه بیست سال قبل، ساندیس نبود و کسی در مسافرت از آبمیوه استفاده نمی‌کرد، حد اکثر از نوشابه استفاده می‌شد که آن هم بعد از غذا بود، اما در حال حاضر مصرف تنوع پیدا کرده است. پس دیدید که تحلیل از برنامه نیست، بلکه موضوعی است تخصیص موضوعی، اجرا را هم موضوعی می‌کند که هر سه، کار وزارت خانه‌ها است. در تبیین هم گفته می‌شود که

نیازهای عینی مد نظر است. سخن ما در این است که مگر آن چراکه قبلاً نظام می‌گفتیم، آنها عینی نبود، آنها در بهینه کردن عینیت، حکومت داشتند. بهبود عینی بود، بهینه هم

عینی بود. البته همانگونه که شما می‌فرمائید، تقریباً در اکثریت قریب به اتفاق جلسات هیئت دولت، چه وقت برنامه و چه در غیر آن، که می‌خواهند چیزی را تبصره و مصوبه بگیرند؛ به اصطلاح خودشان یک نیاز عینی را مطرح می‌کنند و برای ارضای آن نیاز هم پیشنهاد دارند، موضوع را مستقل از همه موضوعات فرض کرده و از گوشه‌ای برای آن امکان تخصیص اعتبار، لحاظ می‌کنند؛ چه از دستگاه خودشان چیزی را حذف کنند و به این مطلب تخصیص بدهند و چه از دستگاه دیگری. اجرایش هم دقیقاً همان اجرای موضوعی است و به اطراف و جوانب آن نیز کاری ندارند.

متکی شدن به استانداردهای جهانی به جهت تحلیل تشخیصها و تخصیصها

(س): ملاکی که بر اساس آن، مسائل را بصورت موضوعی بررسی می‌کنند چیست؟ آیا ملاک آن تحلیلی

است یا توسعه‌ای است که ارتقائش با تکیه بر استانداردهای جهانی در هر مسأله‌ای ارزیابی می‌کنند.

(ج): بله. دقیقاً همینگونه است. مثلاً می‌گویند برای هر نفر این قدر پروتئین، این مقدار قند و این مقدار

نشاسته لازم است، بنابراین، این ترکیب غذایی مورد نیاز است. و گرنه، سلامت مردم در خطر خواهد افتاد.

(س): آیا در آموزش، تحقیقات و ارتباطات هم همین گونه است؟

(ج): بله، در همه چیز این گونه است. در استانداردهای جهانی، اول اصل را طرح می‌کنند. یعنی

می‌گویند، در حال حاضر وضع کشور این گونه است، استاندارد جهانی هم این گونه است، در آینده هم این طور

می‌شود، پس باید این کار را انجام داد. مثلاً، در سال، این مقدار گندم، نشاسته و پروتئین به نسبت به افراد

می‌رسد، بنابراین، طبق رشد جمعیت در آینده فلان مقدار از این مواد نیاز است. برای جبران کمبود هم باید در

این موضوعات، سرمایه‌گذاری کرد. وضعیت موجود را در نظر می‌گیرند، رشدش را ذکر کرده و بر حسب

جمعیت، با استاندارد جهانی آن را تبدیل به نیاز می‌کنند و برای تأمین آن نیاز اجتماعی هم، در آن موضوع،

سرمایه‌گذاری می‌کنند، این دقیقاً موضوع بحث کارشناسان، در بخشهای مختلف است.

هماهنگ بودن استانداردهای جهانی با مدل بهینه خاص خود (مدل مادی) و عدم هماهنگی آنها با

وضعیت موجود کشور

در اینجا چند مطلب قابل ذکر است. یکی اینکه، استانداردها برآمده از مدل بهینه‌ای هستند که آن مدل

بهینه، لزوماً مدل بهینه وضعیت شما نیست. زیرا هر یک از کشورهای دنیا هم در چهارچوب زندگی خودشان، یک مقدرات و موانع و مقتضیاتی دارند. معلوم نیست کشورهای همچون چین، اگر می‌خواست زندگی مردمش را با استاندارد جهانی منطبق کند، می‌توانست یک جمعیت بیش از یک میلیارد نفری را اداره کند یا نه. هر کشوری ویژگی‌ها و پیشنه‌ای دارد که پیشنهادش انباشت سرمایه، و اطلاعات، و ابزار و مقدراتی است. پس به چه مجوزی، نسخه‌ای که برای یک منطقه خاص با ویژگی‌های خاصی است به دیگر نقاط تسری می‌دهید؟ تقریباً اکثر استانداردها با فرهنگ اروپا و امریکا هماهنگی دارد، این استانداردها چه ارتباطی به فرهنگ شیعه پیدا می‌کند؟ خود این شاخصه‌ها محل تأمل است.

عدم تناسب مدل تحلیل وضعیت حاکم بر استانداردهای جهانی با وضعیت موجود کشور
مدل تحلیل نیز مورد تأمل است. مدل تحلیل وضعیتی را مورد مطالعه قرار داده که اگر وضعیت دیگری را تحلیل می‌کرد آن شاخصه‌ها را نتیجه نمی‌داد. بنابراین، شاخصه‌های جهانی، شاخصه‌هایی هستند که مفهوم تکامل غربی را برای حل مشکلات کشورها در مسیر اصل قرار می‌دهند.
اوصاف «تشخیص، تخصیص، اجرا» مولفه‌های ارزیابی موضوعات برنامه
(س): به نظر می‌رسد عنوان‌های تشخیص، تخصیص و اجرا فی حد نفسه عناوین عامی هستند.
(ج): اگر قید موضوعی به آنها زده شود، مثل قید نظام که به بالائی‌ها زدیم، برنامه را در دو سطح قابل ملاحظه، نظام برنامه و موضوعات برنامه جدا می‌کند.
(س): آیا اینها مؤلفه ارزیابی موضوعات برنامه است.

(ج): قبلی‌ها جزو نظام برنامه قرار می‌گرفت، پس نظام برنامه معین شد.

۳ - بررسی تعاریف اوصاف «سازمان، برنامه، گردش عملیات»

۱/۳ - نقدهای ناظر به بررسی اقتصاد دولتی، اقتصاد تعاونی، اقتصاد خصوصی (دولت ناظر)

مسأله سازمان، برنامه و گردش عملیات هم لازم است که جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. مدتی است که این سه مورد را موضوع برنامه قرار می‌دهند. یعنی می‌گویند، دولت پیکره‌اش بزرگ شده و صدو هشتاد درجه متفاوت با بیست سال پیش شده است. در آن زمان می‌گفتند که قانون اساسی می‌گوید، بخش دولتی و بخش تعاونی که مکمل آن بخش خصوصی است. اصل آن دولتی و تعاونی بود. تعاونی هم بصورت خرد تعریف

می‌شد، یعنی، کلیه اموال مصادره و تقسیم می‌شد. اصل کار را دولت ایجاد می‌کرد، لذا لقب تعریفشان این بود که اقتصاد، دولتی است. اما در حال حاضر صد و هشتاد درجه بر عکس شده است. در اقتصاد دولتی باید سازمان خیلی گسترده باشد، مثل، سازمان دولت. در سازمان‌های تعاونی، گسترش آن یک درجه محدودتر است و بخش خصوصی کاملاً محدودتر عمل می‌کند. حالا خلاف حرف قبلی را بیان می‌کنند، می‌گویند دولت باید ناظر باشد، راساً هیچ کار اقتصادی انجام ندهد، حتی می‌گویند، نفت، هواپیمائی، بانک و همه مواردی که در قانون اساسی ذکر شده، باید بصورت خصوصی در آید و دولت نظارت به آن را به عهده بگیرد که برنامه هم، برنامه نظارت بشود، نه برنامه عملیات. نقدهای زیادی هم شده است که می‌گویند، تجارت و تولید اگر دولتی باشد، سود ندارد. مخصوصاً از اول دوره آقای هاشمی تا به حال در این دوازده سال، آهنگ تعادل اقتصادی و تعدیل اقتصادی بر مبنای عدالت بود. حال اگر افراطی در این بین انجام گرفته، حرف دیگری است، که افراط در چه چیزی؟ افراط در این که مثلاً، کارخانه سیمان فارس به دست مهندس سالار بوده و هشتصد کارگر داشته که روزی سه هزار تن سیمان تحویل می‌داده‌اند، ولی در عرض ۵ سال به سه هزار کارگر با هشتصد تن سیمان رسانده‌اند، یعنی خیلی راحت به کارگران می‌افزودند و انجمن اسلامی، به بهانه این که کار سنگین است و کارگرها اضافه کار نکنند، و اینکه زندگی آنها با یک شیفت کار تأمین بشود. شبها هم کارها را از هشت ساعت کار به شش ساعت، تقلیل دادند. از طرف دیگر در ماشین‌افزار هم همین طور کم کردند. مثلاً، هر دینام شانزده تا یکدک داشته که در عرض شش سال همه این یدکها مصرف می‌شد و دینام می‌سوخت که در اثر سوختن دینام یک آسیاب را تعطیل می‌کردند تا اینکه سه هزار تن رسید به ۸۰۰ هشتصد تن که در کل کار اشتباهی بوده است. معنای دولتی بودن همین است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا سازمان، دولتی باشد، یا به دست مردم و خصوصی.

۲/۳ - هماهنگی برنامه و گردش عملیات با سازمان خاص خود

اگر سازمان خصوصی شد، وظیفه سازمان دولتی نظارت می‌شود و برنامه‌اش هم برنامه نظارتی می‌گردد و گردش عملیات هم، عملیات نظارتی می‌شود.

(س): آیا در قسمت تشخیص، تصمیم و اجرا هم این بحث مطرح می‌شود.

(ج): خیر، بحث آن سه درباره موضوعی بوده است. اعم از این که دولتی یا عملیاتی یا نظارتی و یا عام باشد. مثلاً می‌گویند فلان مورد را این مقدار کم داریم و باید اینگونه اجرا شود ولی چه کسی مجری باشد، دولت یا مردم یا

اینکه برنامه چگونه باشد، بصورت نظارتی یا خود دولت به عهده بگیرد، این را بیان نمی‌کند. یعنی، نسبت به بحث قبلی عام است. مثلاً، اگر خصوصی شد، می‌گوید برنامه‌های تشویقی بگذارید تا سرمایه‌گذارها، سرمایه‌گذاری کنند. وقتی دولت، بانکها و معدنها را به دست مردم بدهد، پس چگونه تشویق بکند؟ می‌گوید، تشویق کیفی کند. قوانین و تسهیلات را به گونه‌ای بگذارد که ایجاد انگیزه کند. حال اگر قوانینی که گذرانده می‌شود از نقطه نظر دولتی دیده شود، معلوم می‌شود که این قوانین، خان پرورش می‌دهد؛ منتهی خانهای شهری. لذا، با قوانین موجود و حمایتی که از اینگونه افراد می‌شود، اینها انحصاراتی را بدست آورده و بر جامعه مسلط شدند اگر چه گفته می‌شود سیاست، سیاستی تشویقی بوده تا این کارها انجام گیرد، و برای انجام این کارها، این امتیازات قرار داده شده و در نتیجه فاصله طبقاتی بوجود آمده. این حدود و حقوق از این افراد به افراد دیگر منتقل شده تا مثلاً، فلان مقدار، کار کشاورزی و فلان مقدار، مدرسه‌سازی صورت بگیرد. ولی اگر کارها بصورت متمرکز انجام می‌گرفت، دیگر این اختیارات به آنها سپرده نمی‌شد و بعهد خودمان بود. در اینجا سرفصل تشخیص موضوع، تخصیص موضوع و اجرای موضوع تمام می‌شود. حال نوبت این است که آیا سازمان، دولتی است یا خصوصی؟ برنامه دولتی است یا خصوصی و گردش عملیاتی دولتی است یا خصوصی؟ اگر هر سه اینها خصوصی شد، کار دولت نظارت خواهد بود برنامه نظارتی، گردش عملیات نظارتی با سیاستهای کیفی، تشویقی، یعنی، اختیارات واگذار کردن و حمایت از اختیارات که در جامعه به نرخ حل طبقه‌ای به نفع طبقه دیگر انجام می‌گیرد - دقت می‌فرمایید که چه عرض می‌کنم - مثل زمان قدیم، خان پرورش می‌دهد و یک عده را برعلیه عده دیگری مسلح می‌کند.

(س): سازمان برنامه را چگونه با این ارتباط دهیم؟

(ج): برنامه، گردش عملیاتی نظارتی و دولتی است یعنی نقش دولت، نقش نظارتی است.

(س): قبلاً در توضیح می‌فرمودید که ما سازمان را موضوعی بگیریم.

(ج): بله. این الآن بصورت عام لحاظ می‌شود. و نظام آن بصورت موضوعی شده آنهم بطور عام.

۴ - موضوعی و عام بودن «تشخیص، تخصیص، اجرا»

(س): آیا تشخیص، تخصیص، اجرا، موضوعی شده و بصورت عام قرار داده می‌شود؟

(ج): بله خود اینها نیز بصورت عام قرار می‌گیرند.

(س): آیا منظور از عام، خاص یک برنامه نبودن است؟

(ج): خیر، یعنی نه خاص یک سازمان است و نه خاص یک موضوع، در اینجا وضعیت سازمان، یا دولتی نظارتی است و یا دولت عامه است، برنامه هم یا برنامه نظارتی است و یا برنامه عملیاتی. گردش عملیات هم همین طور، هر سه، عام می‌شوند.

۵ - تقسیم نقدها از لحاظ ناظر بودن آنها به «یک جهت از یک موضوع، تمام جهات یک موضوع، موضوعات همگن» بحث ما بحث نقد برنامه بود. سه تای آخری که نوشته شد. یکی، یک جهت از یک موضوع و دیگری تمام جهات یک موضوع و سومی موضوعات همگن و بخشی است تا این قسمت از بحث، کل برنامه مورد توجه بوده ولی از این قسمت به بعد فقط بخش، مورد توجه قرار خواهد داشت.

۶ - کیفیت استفاده از اوصاف ۱۸ گانه در مدل

به نظر می‌رسد که هیچ‌ده مورد بیان شده، نقدها را کاملاً در بر می‌گیرد. اگر در مورد وضعیت صنعت در جامعه یاحتی خردتر از آن مثل وضعیت تحقیقات در برنامه دوم، نقد شود، در اینجا چگونه خواهد بود؟

(ج): آیا تحقیقات یک جهت از یک موضوع لحاظ می‌شود؟ یا خودش یک موضوع فرض می‌شود؟

(س): فرض کنیم یک موضوع باشد و این هجده مورد را نسبت به چنین نقدی بررسی کرده و بکار گیریم.

(ج): اول جای هر یک را معین می‌کنیم.

(س): بر فرض جایش مشخص شود آنگاه چه نتیجه‌ای می‌دهد. آیا باقی موارد خالی بماند؟

(ج): بله بدین صورت فرض می‌شود که مثلاً، موردی را در جایگاه شماره یک قرار می‌دهیم و موضوعی را شماره دو و بهمین ترتیب بخشی را سه گردش عملیات را چهار، برنامه را پنج، سازمان را شش، اجرا هفت، تخصیص را هشت، تشخیص موضوعی را نه، و چیزهای دیگر ده، یازده، دوازده تا هجده. آنگاه اگر نرخ رشد نقد، از سطحی به سطح دیگر، فقط یک برابر اضافه شود، به کسی که جهان‌بینی را اصل قرار داده نمره هیجده و به کسی که موضوعی را اصل قرار داده نمره دو می‌دهیم و سهم تأثیر آن در بهینه‌سازی کل، اگر با یک شیب کاملاً خطی ملاحظه شود کاملاً مشخص خواهد بود.

(س): پس باید برای کاملتر کردن ارتباط این هیجده مورد با هم، بیشتر کار بشود تا مدل، شکل خود را بهتر پیدا کند. سپس چند نمونه از نقدها را بر اساس این مدل‌ها محک زده تا قابلیت این مدل در محک زدن معلوم شود.

(س): البته این موارد باید بصورت ساختار درختی شکل گیرد.

(ج): ابتدا ساختار درختی و بعد از آن یک ساختار مدلی شکل بگیرد.

(س): ساختار درختی آن چگونه خواهد بود؟

(ج): در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا اینها قابل ضرب هستند؟ چگونه؟

(س): بر فرض که قابل ضرب هم باشند الان نیازی به آن نیست.

(ج): به هر حال از بیرون بحث شود، آیا می‌توان عدد هجده را بر سه بخش کرده تا شش عنوان بدست آید، آنگاه

شش عنوان طوری در هم ضرب شوند که نه عنوان بدست آید که بصورت درختی ترسیم و بحث شود.

(س): لطفاً بیشتر توضیح بفرمائید که منظورتان چیست؟

(ج): اینجا هیجده عنوان وجود دارد که اگر آنرا بخش یا تقسیم بر سه نمائیم عدد شش بدست می‌آید. آیا می‌توان

عدد شش را به گونه‌ای تقسیم بر دو کرد که سه عنوان بصورت افقی و سه عنوان بصورت عمودی در هم ضرب شوند،

بدون این که در موضوعات آنها وارد شد و یک جدول نه عنوانی نتیجه دهد، سپس برای هر خانه از آن نه مورد

شاخصه یا موضوعی را ذکر کنیم تا استفاده از این عناوین ساده‌تر باشد.

(س): آیا خود این عناوین، داخل هم قرار می‌گیرند؟

(ج): این عناوین باید به نحوی در خانه‌ها جای گیرند؛ ولی فعلاً چگونگی آن مورد توجه نیست. در این جلسه فقط به

سرفصلها و عناوین آن می‌پردازیم تا ساختار درختی ایجاد شود، که ایجاد آن به جلسه آینده موکول می‌شود.

(س): در حال حاضر عنوان اولیه داده شده است.

۲/۶ - تقسیم این اوصاف به «عمومی، اقتصاد، اجرا»

(ج): بله، مشخص شده که مثلاً این پایه، عمومی است و این پایه، اقتصادی است یا مثلاً این پایه، نظام است و این

پایه اجرا است. و یا اینکه گفته شد این پایه برای سازماندهی است و این پایه هم برای موضوعات جزئی است. باید

کمی دقت شود تا عناوین این پایه‌ها بهتر گردد، یعنی عناوینی باشند که از اقسام یکدیگر قرار نگیرند و به نوعی قابل

ادغام و تجزیه و تفکیک باشند سپس بالای هر چند پایه، یک عنوانی قرار می‌گیرد. بر فرض به پایه عمومی، اقتصادی

و نظام یک عنوان داده می‌شود. مثلاً عنوان امور عمومی که سر پایه، بعداً یک عدد بدهد تا ساختار درختی پیدا کند.

برای ترسیم ساختار درختی، یک شیوه این بود که برای هر سه پایه از این موارد عنوانی قرار گیرد که آن عنوان،

عنوان تأکیدی و عنوان شاملی باشد. یعنی سه به اضافه سه می‌شود شش و به اضافه یک عنوان، هفت عنوان ثبت می‌شود.

(ج): خیر هفتمی که اینجا نیست. این عین تکرار است.

(س): آیا برای هر دو مورد از آن شش پایه، یک عنوان قرار داده می‌شود یا برای هر سه پایه یک عنوان.

(ج): اگر برای هر سه پایه یک عنوان لحاظ شود، در نتیجه دو عنوان به یک عنوان می‌رسد و به همین صورت سیر درختی شکل می‌گیرد.

(س): با این روش شیب را از دست می‌دهیم.

(ج): در سیر درختی باید پائین رفت، حال می‌توان این سیر درختی را به نفی و اثبات برگرداند مثلاً گفت: یا این است و یا این نیست، اگر باشد این فرض و اگر نباشد این فرض خواهد بود. این بهینه کردن درختی، پس اینکه می‌توان آن را تقسیم بر دو کرد. یعنی سه عنوان از شش عنوان را افقی نموده و سه تای دیگر را عمودی کرد و برایش یک ماتریس ساخت.

(س): شیوه دیگر درختی کردن اینها این است که برای خود این هیجده مورد عنوان شامل و مشمول قائل شویم. یعنی خود اینها را مُقسَم و قِسم قرار دهیم.

(ج): مثلاً گفته شود، جهان‌بینی اصل است که زیربخش آن، استراتژی قرار می‌گیرد؟

(س): فرض شود جهان‌بینی مدل، جهان‌بینی برنامه و جهان‌بینی فلان، داشته باشیم که جهان‌بینی در بالا قرار گیرد، سپس تشخیص، تخصیص، اجرا هم و تشخیص، تخصیص، اجرا در سازمان و در برنامه و در گردش عملیات قرار گیرد. یعنی، کاری شبیه به این انجام گیرد.

(ج): به نظر می‌آید که احتمالهای گوناگون را سیر داده تا ببینیم کدامشان راحت‌تر و سهل‌الوصول‌تر و مناسب زمان حاضرند. البته آن نکته‌ای که می‌فرمائید سخن دیگری است. و آن این است که آیا روش قاعده‌مندسازی، به اصطلاح تبدیل کردن از درختی به ماتریسی چگونه است که بعداً باید موارد بررسی قرار گیرد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

مدل ارزیابی نقدهای برنامه توسعه جلسه ۹

فهرست مطالب

عنوان جلسه: بررسی نحوه ارتباط اوصاف ۱۸ گانه در شکل‌دهی مدل ارزیابی

- ۱ - طرح یک احتمال پیرامون نحوه تنظیم درختی اوصاف مطرح شده ۱۲۸
- ۱/۱ - اشکال این احتمال: جدا کردن بعضی از اوصاف ناظر به کل از این حیثه ۱۲۹
- ۲/۱ - ملاحظه کل به دو عنوان نظام نسبتها و یا جمع موضوعات ۱۲۹
- ۲ - مراحل طولی شکل‌گیری برنامه ۱۲۹
- ۱/۲ - مدل عمومی در مرتبه تطبیق به عینیت و تخصیص با ملاحظه مقذور و مانع و اهداف (دومین مرحله) ۱۲۹
- ۲/۲ - مدل نظری ریاضی به معنای مدل تناسبات عینی موجود نسبت به موضوع متغیر (اولین مرحله) ۱۳۰
- ۳/۲ - تشخیص، تخصیص و اجرای موضوعی بدون ملاحظه نظام (سومین مرحله) ۱۳۰
- ۳ - تعریف اوصاف «بخشی (موضوعات همگن)، موضوعی (تمام جهات یک موضوع) و موردی (یک جهت از یک موضوع)» ۱۳۰
- ۴ - بررسی اوصاف ۱۸ گانه در یک تقسیم‌بندی کلی ۱۳۲
- ۱/۴ - زیرساختهای بنیادین (جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی) ۱۳۲
- ۲/۴ - زیرساختهای نهادین (ارکان برنامه) ۱۳۲
- ۳/۴ - زیرساختهای نمادین (امور روبنائی) ۱۳۲
- ۴/۴ - اوصاف مختص یک برنامه خاص «(تشخیص، تخصیص، اجرا)»، «برنامه، سازمان، گردش عملیات» ۱۳۲
- ۵/۴ - بررسی علل پیدایش موضوع در زیرساختهای بنیادین ۱۳۳
- ۶/۴ - بررسی مراحل تحقق موضوع در زیرساختهای نهادین (ارکان موضوع) ۱۳۴

- ۷/۴ - تفاوت زیرساختهای بنیادین با نهادین (بنیاد مقدمات ماهیت، نهاد مقومات ماهیت) ۱۳۴
- ۸/۴ - «فلسفه مدل، مدل و مصداق» جزو ارکان برنامه ۱۳۴
- ۹/۴ - وابسته بودن جا دادن اوصاف در سه سرفصل «بنیاد، نهاد، نماد» به نوع نگاه به موضوع ۱۳۵
- ۱۰/۴ - ارکان موضوع یعنی ارکان مرغوبیت موضوع ۱۳۶
- ۱۱/۴ - ارکان به معنای بررسی موضوعات و نظام موضوعات برنامه ۱۳۷
- ۱۲/۴ - بررسی معیارهای تشخیص در بهینه موضوعات و نظام موضوعات در بخش زیرساختهای بنیادین ۱۳۷
- ۵ - بررسی روشهای مختلف در نحوه ارتباط اوصاف ۱۸ گانه ۱۳۹
- ۱/۵ - روش اول: سلب و ایجاب و اشتراک‌گیری از خود اوصاف ۱۳۹
- ۲/۵ - روش دوم: اشتراک‌گیری از اثر ۱۴۰
- ۳/۵ - تبدیل این عناوین به عناوین زیربخشی برای رسیدن به ماتریس ۱۴۰
- ۱/۳/۵ - امور عمومی، امور خصوصی، امور اجرائی عناوین سربخش ۱۴۰
- ۱/۱/۳/۵ - امور عمومی، امور مربوط به متغیرهای کل و مربوط به تمام برنامه‌ها و حتی غیر برنامه ۱۴۰
- ۲/۱/۳/۵ - امور خصوصی به معنای نظام تعیین کل و نظام موضوعات کل و مربوط به یک برنامه خاص ۱۴۱
- ۳/۱/۳/۵ - امور اجرائی امور مربوط به اجرا ۱۴۲

بسمه تعالی

جلسه ۹ ارزیابی نقدهای برنامه دوم توسعه تاریخ: ۹/۱۲/۷۹

۱ - طرح یک احتمال پیرامون نحوه تنظیم درختی اوصاف مطرح شده

حجت‌الاسلام پیروزمند: ما به مرحله‌ای از بحث رسیده‌ایم که قرار شده پس از تعریف عناوین، یک تقسیم درختی نسبت به آنها انجام دهیم. پیشنهاد اولیه برای تقسیم درختی بر مبنای سلب و ایجاد تنظیم شده و به جلسه ارائه گردیده است.

حال این مطلب به ذهن می‌رسد که آیا کلیه عواملی که ما در نقد به آنها بایستی بپردازیم، عوامل فراتر از یک برنامه‌اند یا خیر به عبارت دیگر آیا این عوامل موضوعاً منحصرأ به برنامه است یا خیر؟ اگر این فرض صحیح باشد که این عوامل منحصر به برنامه نیستند، «جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی» را به عنوان اوصافی قلمداد کردیم که صرفاً مربوط به برنامه نیستند بلکه موضوعات دیگر را نیز شامل می‌شود یا اینکه منحصر به برنامه‌اند؛ حالا که مربوط به برنامه هستند آیا مربوط به هر برنامه‌اند یا فقط مربوط به یک برنامه خاص؟ اگر مربوط به هر برنامه باشند، «فلسفه مدل، مدل و مصداق» را کنارش قرار می‌دهیم. اگر مربوط به یک برنامه خاص هستند یا مربوط به کل برنامه‌اند یا مربوط به بخشی از برنامه است. اگر مربوط به کل برنامه است «نظام مقدرات، نظام اهداف و نظام تخصیص» باید دیده شود و اگر مربوط به بخشی از برنامه است یا بایستی بخشی دیده شوند یا نازلتر از بخشی، موضوعی ملاحظه گردند.

دو دسته اوصاف دیگر نیز باقی ماندند که مستقیماً به یکی از اینها مربوط نیستند بلکه هر دو در هر دو استفاده می‌شوند و آن، «تشخیص، تصمیم، اجرای موضوع» و «سازمان، برنامه، گردش عملیات» می‌باشند.

۱/۱ - اشکال این احتمال: جدا کردن بعضی از اوصاف ناظر به کل از این حیطة

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: اشکالی که مطرح است این است که این مطلب به درستی منتقل نشده است که هم نظام برنامه مربوط به کل است و هم موضوعات برنامه نسبت به کل است. در نظام برنامه، موضوع دیگری از برنامه مورد دقت قرار می‌گیرد که موضوعش بهینه کل است. و بر اساس آن، کل موضوعات مستقلاً، مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین هم نظام مقدرات، موانع، اهداف و نظام تخصیص و هم «تشخیص موضوعی، تخصیص موضوعی و

اجرای موضوعی» و هم «سازمان، برنامه، گردش عملیات» مربوط کل هستند؛ نهایت غرض از سه جهت (کل برنامه از جهت نظام، کل برنامه از جهت تخصیص موضوعی و کل برنامه از نظر سازمان و برنامه و گردش عملیات) است. البته بایست تفاوت «سازمان، برنامه گردش عملیات» برنامه‌اش با مفهوم اجرایی و موضوعی ذکر بشود. ولی فعلاً این موضوع باید تمام شود که زیربخش مربوط به کل برنامه هستند، تشخیص موضوعی، تخصیص موضوعی و اجرای موضوعی هم ملحق به آن است.

۲/۱ - ملاحظه کل به دو عنوان نظام نسبتها و یا جمع موضوعات

(س): اگر بخواهیم کلی بکنیم دیگر بایستی قید موضوعی را حذف کنیم.

(ج): نه، اصلاً کل با دو بخش دیده می‌شود: یا کل به عنوان نظام یا کل به عنوان موضوعات به عبارت دیگر یا جمع کمی موضوعات به عنوان کل تلقی می‌شود یا نسبتهای بین موضوعات به عنوان کل تلقی می‌شود. تفاوتش با مدل که آن نیز نسبت است این است که نسبتهای عمومی (نسبتها به لحاظ تطبیق و امکان) تغییر می‌یابد. مثلاً می‌گویید نسبت پس انداز به سرمایه‌گذاری باید یک باشد ولی در اینجا امکان‌پذیر نیست. می‌گوییم چرا؟ می‌گویید برای اینکه ما نه متخصص لازم داریم و نه ابزار. اصولاً جلب متخصص و جذب ابزار ما را از انجام این امر باز می‌دارد که آنچه پس انداز داریم بتوانیم سرمایه‌گذاری کنیم، به عبارت دیگر ما محدودیتهای جلب سرمایه داریم.

۲ - مراحل طولی شکل‌گیری برنامه

۱/۲ - مدل عمومی در مرتبه تطبیق به عینیت و تخصیص با ملاحظه مقذور و مانع و اهداف (دومین مرحله)

پس ما یک مدلی داریم که «مدل عمومی» نامیده می‌شود. این مدل مربوط به مرتبه تطبیق به عینیت است که محور است در این مرحله هم مقذور و مانع و اهداف را مشخص و عینی بگذارد و هم تخصیص را تخصیصهای مشخص با تناسب مشخص در نفس نظام اعمال کند.

۲/۲ - مدل نظری ریاضی به معنای مدل تناسبات عینی موجود نسبت به موضوع متغیر (اولین مرحله)

به بیان دیگر یک مدل نظری ریاضی اثبات شده و یک مدل تناسبات عینی موجود نسبت به موضوع متغیر وجود دارد که ما بر اساس آن مدل نظری ریاضی یک مدل اجرایی برای برنامه درست می‌کنیم که اسم این مدل «نظام مقدورات، نظام اهداف و نظام تخصیص» است. پس این قسمت مرحله تطبیق است.

۳/۲ - تشخیص، تخصیص و اجرای موضوعی بدون ملاحظه نظام (سومین مرحله)

در بخش پائین‌تر، تخصیص موضوعی دیگر کاری ندارد که اصلاً نظامش چیست می‌گوید به این موضوع چقدر بدهم نه اینکه بهینه‌کردنش چگونه است. در اینجا است که نوعاً کلاه بر سر مدیران می‌رود. چراکه آنها یک گزارش آماری را می‌خوانند آنگاه ابزار تحلیل را شاخصه‌های بین‌المللی قرار می‌دهند که احياناً برای یک جای دیگر با یک مقدمات، الگوی صحیح است و حال آنکه یک شاخصه‌های خاص خودش را می‌طلبد که بر اساس این نظام مقدمات، نظام اهداف و نظام تخصیص مختص به خودش بایستی تحلیل کنند و زیرساخت آنهم یک مدل نظری باشد.

بنابراین در مرحله تشخیص موضوعی، تخصیص موضوعی و اجرای موضوعی، استقلال موضوعات از هم به معنی پرداختن به بخشی از برنامه و نپرداختن به سایر بخشها نیست.

(س): پس چگونه است؟

(ج): پرداختن به تمام موضوعات به صورت جمع کمی است. اصلاً کتاب برنامه را که می‌خوانید، تخصیصها را به ضمیمه شاخصه‌های بین‌المللی، موضوعی ذکر می‌کنند.

حجت‌الاسلام جمالی: آیا کل برنامه به دو بخش تقسیم می‌شود؟

(ج): کل برنامه به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱ - دیدن تناسبات یا نظامهایش ۲ - دیدن موضوعاتش. بعد برای کل برنامه، «سازمان، برنامه و اجرا» قابل لحاظ است که آیا سازمان نظارتی است یا اینکه خودش عامل است؟ آیا برنامه‌اش یک برنامه نظارتی است یا یک برنامه عملیاتی؟ آیا گردش آن یک گردش عملیات نظارتی است یا گردش عملیات اجرایی؟ تا این فصل یعنی تا آخر گردش عملیات مربوط به کل است.

۳ - تعریف اوصاف «بخشی (موضوعات همگن)، موضوعی (تمام جهات یک موضوع) و موردی (یک جهت از یک موضوع)»

ما فقط این سه قسمت را داریم که می‌گوییم: «بخشی، موضوعی و موردی». مفهوم بخش، موضوعات همگن و هم‌ریشه، مفهوم موضوعی نیز تمام جهات یک موضوع و مفهوم موردی هم یک جهت از یک موضوع می‌باشد.

(س): «بخشی» را مجدداً معنا بفرمائید.

(ج): «بخشی» به معنای مجموعه موضوعات همگن است مانند کشاورزی، صنعت و خدمات.

«موضوعی» به تمام جهات یک موضوع گفته می‌شود مانند موضوع پول و ارز که موضوع، یکی است. مفهوم پول، ارز رایج یک کشور است. ارز پول یک کشور در ارتباط با سایر پولهاست (جهت مقدور یک موضوع). در ارز، قیمت پول را به صورت خارجی نگاه می‌کند و پول به صورت قدرت خرید داخلی ملاحظه می‌شود.

«موردی» هم همان یک جهت از موضوع است مثل خود تورم که کاری به ارز و قیمتها هم ندارد فقط قدرت خرید داخلی را مورد توجه قرار میدهد.

حجت‌الاسلام پیروزمند: آیا تورم جهتی از یک موضوع است؟

(ج): بله.

(س): موضوعش چه چیزی است؟

(ج): موضوعش پول است که یک جهت آنرا نگاه می‌کند و کاری به وضعیت خارجی و قیمت خارجی ندارد. به اصطلاح به معنای حفظ قدرت خرید پول است.

حجت‌الاسلام جمالی: در نقدهای بخشی، ناقد چه اوصافی را مد نظر قرار می‌دهد؟

(ج): در بخشی نوعاً موضوعات همگن را کنار همدیگر می‌گذارند و می‌گویند سرنوشت صنعت یا کشاورزی یا خدمات نابسامان است. یعنی نابسامان بودنش را نوعاً در جاهای مختلف می‌برد، این امر اصولاً موضوع بحث ناقد است آنگاه می‌تواند بگوید که دولت باید نظارت و دخالت بکند. یک ناقد می‌تواند بگوید که شما اصولاً به این موضوع از زاویه دید سوسیالیستی یا عدالت اجتماعی نگاه می‌کنید حال آنکه باید با دید سرمایه‌داری نگاه کنید یا از زاویه آن نقطه مختصات یک موضوع را می‌تواند حتی تا بالاترین سطح مورد توجه قرار دهد. البته اگر ناقد تا بالاترین جاها پیش رفت دیگر وزن نقدش بسیار تغییر می‌کند لذا باید دقت کرد که کشش نقدش از دریچه یک موضوع تا کجاست، آیا به خود آن ختم می‌شود؟ یعنی یک مشت آمار و عدد و ارقام به صورت گزارشی می‌دهد و در آنها هم به اصول پذیرفته شده جهانی تکیه می‌کند. من باب مثال وقتی که یک ناقد بحث عرضه و تقاضا را مطرح می‌کند باید دید تا کجا پیش می‌برد.

۴ - بررسی اوصاف ۱۸ گانه در یک تقسیم‌بندی کلی

۱/۴ - زیرساختهای بنیادین (جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی)

به تقسیم‌بندی ارائه شده از سوی جلسه، من یک عناوینی را اضافه کرده‌ام که آن عناوین در جای خودش قابل دقت است. در قسمت اول برابر «جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی»، «زیرساخت‌های بنیادین برنامه» نوشته‌ام که مبانی را معین می‌کند.

۲/۴ - زیرساخت‌های نهادین (ارکان برنامه)

برابر «فلسفه مدل»، «زیرساخت‌های نهادین برنامه» را نوشته‌ام که «ارکان برنامه» را مشخص می‌کند.

۳/۴ - زیرساخت‌های نمادین (امور روبنائی)

برابر «نظام مقدرات» هم، «زیرساخت برنامه» نوشته‌ام که به عنوان «نمادها یا نمادین برنامه» و یا «روبناهای برنامه» نامیده می‌شود. «نمادین» به معنای روبنائی است. در عین حالیکه لقب «زیرساخت» را دارید، چگونه «نمادین» ذکر می‌کنید؟ نمایش آن چیزی که در زیر مطرح است، در برنامه و در مصداق.

۴/۴ - اوصاف مختص یک برنامه خاص «(تشخیص، تخصیص، اجرا)»، «برنامه، سازمان، گردش عملیات»

آنگاه نوبت به مرحله «تشخیص، تخصیص، اجرا» می‌رسد که خود برنامه می‌شود. و «سازمان، برنامه و گردش عملیات» عهده‌دار هماهنگی مدیریت برنامه است. یعنی حدود وظایف و اختیارات مدیریت را بر عهده دارد. حال آیا این مدیریت با اجرای موضوعی فرقی دارد؟ بله، مثلاً در قسمت اجرا تقسیم می‌کنیم و به چهار تا وزارت خانه و یا به ده تا وزارت خانه می‌دهیم. ولی آیا وظایف این ده تا وزارت یا چهار تا وزارت، در حد دخالت است یا نظارت؟ دخالت یا عاملیت در سیستم دولتی و نظارت در سیستم خصوصی مطرح است.

حال سه تای آخر را من در اینجا اضافه می‌کنم که همان بخشی، موضوعی و (تمام جهات موضوع) و موردی (یک جهت از یک موضوع) است. بنابراین مراد از بخشی، تمام موضوعات همگن است و غرض از موضوعی هم تمام جهات یک موضوع و موردی هم یک جهت از یک موضوع خواهد بود. حال اگر سؤال دیگری باشد من در خدمت هستم.
(س): تا اینجا تقسیم درختی انجام نداده‌ایم.

(ج): تا اینجا به تشریح عناوین پرداختیم و تعاریف را دقیقتر کردیم. حال آیا اگر بخواهیم تقسیم درختی کنیم بایستی چگونه تقسیم کنیم؟ امور «بنیادین، ارکان و نمادین» کدامند؟

۵/۴ - بررسی علل پیدایش موضوع در زیرساخت‌های بنیادین

(س): واژه‌های بنیادین و نهادین را کمی توضیح بفرمائید.

(ج): عنوان «بنیادین» معنایش این است که در ریشه و مبنا اصلاً خود موضوع مطرح نیست بلکه علل پیدایش موضوع مطرح است. ریشه درخت سیب چه ربطی به ریشه سیب دارد؟ ریشه سیب اصلاً قابل خوردن نیست تنه و شاخ و برگ درخت سیب هم همینطوراند. ولی اگر ریشه و شاخه و تنه برگ نباشد دیگر سیبی به وجود نمی‌آید، به عبارت دیگر اینها علل پیدایش سیب هستند و علل پیدایش لزوماً عین خود موضوع نیستند. ولو قابلیت حذف در موضوع را هم ندارند.

اگر موضوع را همیشه اصالت ماهیتی فرض کنیم، به عبارت دیگر خودش را یک هویت علی‌حده ببینیم مثلاً برای درخت سیب یک هویت قائل شویم و آنرا از بقیه بریده ببینیم و یک خواصی برای درخت سیب هم ذکر کنیم کما اینکه صحیح هم هست تا بگوئیم اگر برگ درخت سیب را بجوشانند و سپس بخورند چه خاصیتی دارد؟ شاخه‌اش را بجوشانند و بعد بخورد چه خاصیتی دارد؟ تنه درخت برای چه چیزی خوب است؟ ریشه‌اش برای چه چیزی خوب است؟ اینها می‌توانند مستقلاً خاصیت‌هایی داشته باشند ولی اینها روی هم علت پیدایش سیب هستند. سیب در مقام تحقق بدون درخت بوجود نمی‌آید. البته اگر سیب خارق‌العاده بوجود بیاید کاری به آن نداریم و این مطلب از موضوع بحث ما خارج است. سیب برای تشکیل نیاز به یک عللی دارد. مبنا یا بنیاد غیر از ثمرات و نماد است. اصولاً برنامه محال است بدون بنیادها تنظیم بشود در عین حالی که اینها تخصیص به برنامه ندارند، به عبارت دیگر تعلیق برنامه به اینها قطعی است.

(س): در عین اینکه فقط بنیاد برنامه هم نیستند.

(ج): تخصیص اینها به برنامه اشکال دارد مثل اینکه همه خصوصیات درخت سیب را به سیب نسبت بدهید. این چنین نیست. می‌توان از چوب درخت سیب استفاده کرد. به خصوص درخت گردو که چوب درخت گردو دهها استفاده دارد که اصلاً گاهی خود گردو موضوع قصد نیست. گاهی روی چوب درخت گردو کنده‌کاری می‌شود و چنان ظریف و نازک برش داده می‌شود که هنرنمایی‌های ظریفی به نمایش می‌گذارد و انسان را به تعجب وادار می‌دارد. چراکه به مشکل می‌توان باور کرد چوب را تا این حد بتوان نازک و ظریف برش داد و در عین حال نشکند. اینکه بیرونش را بزنی و داخل آن پر باشد و یا بر عکس داخلش را بزنی و بیرونش پر باشد و نشکند، تعجب ندارد ولی به هر حال گاهی بیرون و داخل هر دو خالی است وقتی می‌زنی نمی‌شکند عجیب است. در صورتی که محال است روی چوب سپیدار بتوانید این کنده‌کاری را انجام دهید. هر قدر هم تیغ تیز بکنید و هر قدر هم چکش را ملایم بزیند و هر قدر

هم هنرمند باشید. اینکه برای چوب گردو، خاصیت قایلند غیر از خود گردو است و می‌تواند مطلوبیت عقلانی داشته باشد. خاصیت درخت گردو منحصر به درخت گردو نمی‌شود. ولی گردو بدون درخت گردو نمی‌تواند به وجود بیاید. اگر برگ گردو را بجوشانند و به جای چائی بخورند، قند را پائین می‌آورد. ولی درخت گردو بدون اینکه برگ داشته باشد گردو نمی‌دهد. استقلال در خواص مانع از این نیست که مجموعه‌اش علت برای یک امر آخر باشد. مبنا یعنی چیزی که اگر قطع شود بنائی وجود نخواهد داشت.

۶/۴ - بررسی مراحل تحقق موضوع در زیرساختهای نهادین (ارکان موضوع)

(ج): حالا «ارکان یا نهادین» چیست؟ یک خصوصیات مشترک در سبب وجود دارد که نوع سبب و نوع آب و خاک در آن دخالت ندارد. اگر این خصوصیات مشترک را رعایت نکنید، سبب به دست نمی‌آید. سبب یک دوره گذرهایی دارد مانند دوره شکوفه و دوره پیدا شدن اولین دانه یا دوره درشت شدن و کال بودن و دوره رسیدن. در هر کدام از این مراحل یک ویژگی‌هایی به منزله رکن هستند و یک محافظت‌های رکنی می‌خواهد. مثلاً گاهی می‌گویند در فلان وقت باید فلان سم را زد یا باید این مقدار آب داد نمی‌شود کم و یا زیاد آب داد چون شکوفه‌ها خراب می‌شوند. اینها ارکان کاراند. ارکان برنامه را باید مواظبت کرد. یک اموری هم هستند که رکنهای آن ارکانند. مثلاً می‌گوئید سبب که با فلان نوع آب و خاک در منطقه‌ای قابلیت تولید دارد که دیگر خصوصیات مصداق خاص است به اینها رکنهای اطلاق می‌شوند.

۷/۴ - تفاوت زیرساختهای بنیادین با نهادین (بنیاد مقدمات ماهیت، نهاد مقومات ماهیت)

(س): فرق ارکان و بنیاد کدام است؟

(ج): ارکان، ارکان خود موضوع هستند و نه علل پیدایش خود موضوع، یعنی در خود موضوع رکن هستند. بنیاد یا مبنا علل هستند. نماد رکن است که در نماد خصوصیات شخصیه طرح می‌شود و نه مقدمات موضوعی. اما در نهاد مقومات ماهیت و مقومات موصوف مطرح می‌شود. به عبارت دیگر در نهاد که ارکان است، محسنات تعینی موضوع مطرح می‌شود. به عبارت دیگر نماد به منزله اعراض و ارکان به منزله جنس و فصل است، و بنیاد هم علل طولیه می‌باشد.

۸/۴ - «فلسفه مدل، مدل و مصداق» جزو ارکان برنامه

(س): پس حالا فلسفه مدل، مدل و مصداق ارکان برنامه نیستند.

(ج): خیر، ارکان برنامه‌اند. فلسفه مدل استدلال می‌کند که بر اساس مبانی پیش فرضها چه باشد.

(س): این که برنامه نیست، اگر موضوع، برنامه فرض شود فلسفه مدل که برنامه نیست بلکه مدل برنامه است.

(ج): به معنای رکن برنامه است و نه خود برنامه به بیان دیگر رکن موضوع است.

(س): رکن موضوع مگر نباید جز موضوع باشد؟

(ج): نه، رکن موضوع باید چیزی باشد که اگر حذف بشود دیگر موضوع نتواند بوجود بیاید.

(س): این را که نسبت به علل هم می‌گوئیم؟

(ج): نه، نسبت به علل بالاتر از این را می‌گوئیم. چراکه اگر علل طولی نباشد، موضوع نیست نه بعد از ملاحظه موضوع.

اگر علل طولیه حذف بشود به اصطلاح گفته می‌شود خروج موضوعی پیدا می‌کند و نه خروج حکمی اما در ارکان خروج حکمی پیدا می‌کند و نه خروج موضوعی.

(س): این جا اصلاً بحث از خروج موضوعی و خروج حکمی نیست.

(ج): خیر، گاهی در ابتدا می‌گوئید موضوع اصلاً قابلیت تصویر ندارد؛ زیرا می‌گوئید اگر مبنائی نباشد قابلیت تصویر از

بین می‌رود، ولی اگر نهاد نباشد، صورت از بین می‌رود نه قابلیت تصویر. چراکه قابلیت تصویر با بودن مبنا پیدا شده اما صورت محقق نمی‌شود. در نماد می‌گوئید کمال صورت متعین نمی‌شود و نه مقومات صورت.

(س): اگر موضوع را برنامه فرض کنیم، آیا فلسفه مدل جز موضوع خواهد بود؟

(ج): وقتی که موضوع را برنامه می‌گیرید تا بالای بالا می‌آید؛ در اینجا در آخر «سازمان، برنامه و گردش عملیات»

آوردید. برنامه در سطوح مختلف و در اعماق مختلف قابل ملاحظه است. اصولاً برنامه در نظام مقدرات، تعیین کمالش

معین می‌شود و برنامه در موضوعات، تعیین موضوعی پیدا می‌کند و خلاصه برنامه در سازمان، برنامه و گردش عملیات

مدیریتیش محقق می‌شود. برنامه به سطوح مختلف اضافه می‌شود و استقلالش از کلیه سطوح غلط است.

۹/۴ - وابسته بودن جا دادن اوصاف در سه سرفصل «بنیاد، نهاد، نماد» به نوع نگاه به موضوع

(س): به هر حال فلسفه مدل جز برنامه نیست.

(ج): بله همه اینها را می‌توان حذف کرد و در آخر نوشت؛ برنامه یا نظارت است و یا عاملیت.

(س): این، اجرای برنامه است.

(ج): می‌توان به تشخیص موضوع پرداخت و گفت برنامه یعنی خدمات، کشاورزی و صنعت و اینها هم بخشهایی می‌باشد. ولی اینکه شما تکیه به شاخصه‌ها می‌کنید و می‌گوئید باید این گونه بشود و عللش کدامند، ربطی ندارد، هم چنین اینکه شاخصه‌های تحلیلی که می‌گوئید باید اینگونه باشد و تکیه‌اش به نظام مقدمات، اهداف و تخصیص است کاری نداریم.

مهم این است که ما برنامه را تا چه سطحی تعمیم بدهیم و علل پیدایش آنرا جلو ببریم و به چه میزان خوب است قطع کنیم. می‌گوئیم: آب، خاک، کود، ابزار و سرمایه، گندم نیست، یک حرف صحیحی است. عوامل کشت گندم را از گندم حذف می‌کنیم می‌گوئیم گندم پس از درو و جداشدن از کاه، اسمش گندم است. می‌گوئید این گندم مرغوب نیست و همراهش پوست است، این گندم مرغوب است و پوسته بسیار کم دارد، این گندم آفت زده است. وقتی گندم را به خوب و بد تقسیم می‌کنید، به عواملی تکیه دارید. می‌گوئید نه من خود گندم را به خوب و بد تقسیم می‌کنم می‌گویم: این گندم قیمتش هر کیلو ۳۰ تومان و آن گندم ۶۰ تومان است، این گندم همه‌اش پوست است و اگر زیر چرخ آسیاب برود نصف آن بیرون می‌آید بقیه‌اش پوست می‌شود و باید دور ریخت. اما گندم دومی وقتی زیر چرخ آسیاب برود همه‌اش آرد می‌شود. پس شما از گندم آرد می‌خواهید می‌توان گفت دیگر اسم گندم را می‌توانید نیاورید و آرد بگوئید و نیز می‌توان خود آرد را هم طبقه‌بندی کرد.

۱۰/۴ - ارکان موضوع یعنی ارکان مرغوبیت موضوع

به عبارت دیگر مطلوبیت یا مرغوبیت هر موضوع در نقد، اولین سؤال است. اگر مطلوبیت و مرغوبیت چیزی زیر تیغ ارزیابی و نقد رفت و گفت این خوب نیست، بلافاصله سؤال از علت می‌شود که چرا خوب نیست؟ علت بدی آن چیست؟ یعنی نقد همیشه از اثر به علت فرا می‌رود. این ناهنجاری را نشان می‌دهد تا علت را تعریف نکند، نقد انجام نگرفته است؛ یعنی نقد استدلالی نشده است و وقتی هم که بخواهد استدلالی بشود باید به سراغ یک سلسله علل پیدایش مرغوبیت یا نامرغوبیت برود؛ یعنی از آدرس‌بندی باید به سراغ متغیرهای بهینه برود. مثلاً می‌خواهیم گندم خوبی برداشت کنیم، در این صورت دست به چه متغیرهایی بزنیم؟ طبیعی است که حتماً صحبت از آب و هوا و خاک، ابزار و قدرت کنترل می‌شود.

(س): غرض این نبود که اینها مربوط به موضوع نیستند بلکه صحبت این بود که وقتی ما آن جایی که ارکان موضوعی را می‌خواهیم ذکر کنیم باید به چه امری بپردازیم؟

(ج): گاهی پائین‌تر از علت در تحلیل پیدایش مرغوبیت می‌شود. علل برابر آب و خاک و ابزار فرض می‌شود. در مورد بذر می‌گوئید نوع بذر باید اینگونه باشد، نوع آبیاری و نیز نوع کاشت و داشت باید اینگونه باشد.

۱۱/۴ - ارکان به معنای بررسی موضوعات و نظام موضوعات برنامه

(س): یعنی بگوئیم در اینجا نیز فعل و انفعالاتی مطرح است که باید برای تحقق یک موضوع...

(ج): یعنی وقتی که می‌خواهیم یک برنامه را در یک سطح بهینه کنیم در یک سطح موضوعات را و در سطح دیگر نظام موضوعات را می‌بینیم که محدودیت‌ها و مقدرات ما را نسبت به اهدافمان نشان می‌دهد.

(س): غرض شما از موضوعات کدام است؟

(ج): موضوعات یعنی اینکه وقتی کتاب بودجه را باز می‌کنیم، سرفصلهایی را می‌بینیم.

(س): که همان سرفصلهای اصلی هستند.

(ج): در یک سطح نظام موضوعات را می‌بینیم.

(س): یعنی نسبت سرفصلها؟

(ج): یعنی نسبت سرفصلها به مقدرات و موانع و اهداف. حال سؤال این است که این تخصیص انجام گرفته چه ربطی

به مقدرات چه ربطی به موانع و چه ربطی به اهداف دارد و برای چه چیزی معین شده است؟

البته بایستی توجه داشت که این امر در خود برنامه مؤثر است نه اینکه موضوع یک چیز دیگر است.

۱۲/۴ - بررسی معیارهای تشخیص در بهینه موضوعات و نظام موضوعات در بخش زیرساختهای بنیادین

به دنبال آن مجبوریم به معیارهای شناسایی اینها منتقل بشویم که آن معیارها در برنامه بکار گرفته شده و در برنامه

حضور دارد ولی حضور وصفی است و نه حضور موضوعی؛ از طرفی هم می‌دانیم که حضور وصفی رکن و مقوم ماهیت

است. البته کسی که بافت برنامه و محدودیت و مقدرات و اهداف را نبیند، نیازی به معیار تشخیص ندارد، به نظرش

می‌آید اتفاقی این سرفصلها اینگونه شده است. ولی این سرفصلها به یک رکن تکیه دارند که اینگونه شده‌اند. معنای

رکن هم این است که اگر حذف شود اینها بی‌معنا می‌شوند. غرض از بی‌معنی شدن هم این نیست که اسم یک چیزی

نباشد، بی‌معنا شدن یعنی تناسب آنها بی‌معنی می‌شوند. مرغوبیت آنها قابل تحلیل نیست. اینکه گاهی می‌بینیم یک

مرتب به ذهنشان می‌رسد که این دو چیز را هم به برنامه اضافه کنیم، از همین مطلب ناشی می‌شود. لذا بلافاصله این

سؤال برای آنها طرح می‌شود که به چه وصفی می‌خواهید کم کنید یا زیاد کنید؟ می‌گویید: لازم است چون مردم مراجعه می‌کنند. (۱)

(س): به این دلیل در دنیا دو شیوه وجود دارد و ما یکی از آن دو شیوه را انتخاب می‌کنیم یا اینکه به سراغ مردم می‌رویم و بررسی می‌کنیم که چه نیازی دارند یا اینکه مثل نظام سوسیالیستی از بالا به مردم می‌گویید نیازهای مردم اینها هستند و ما به این نیازها جواب می‌دهیم.

(ج): خیر، از پائین که می‌آئیم جریان توسعه نیازمندیها، هدایت شده است یا خیر؟ یعنی شرکت توسعه

«رندکرپرشن» آمریکا چه کار می‌کند؟ می‌گوید توسعه نیاز درست می‌کنم. یک شرکتی بنام جنرال موتورز وجود

دارد آیا این شرکت برای توسعه خودش در دنیا فکر می‌کند یا خیر؟ دولت که سوسیالیستی نیست. برای مرغوب‌تر شدن کالای خودش و شناختن توسعه خودش برابر شرکت‌های دیگر مرتباً مطالعه می‌کند، همواره سعی دارد قیمت را پائین بیاورد و مرغوبیت را بالا ببرد تا در بازار رقابت برنده شود. در ثانی می‌خواهد موضوع جدید طرح کند و از طرح موضوعات جدیدی که یک نیازی را در آینده برطرف می‌کند، عقب نیفتد. ثالثاً در توسعه موضوع جدید هم فکر می‌کند. لاقلاً دولت ما به اندازه یک شرکت باید فکر کند. توجه داشته باشید که برنامه توسعه و مدلش در هاروارد و برای شرکت‌ها درست می‌شود. حال این سؤال مطرح است که اولاً آیا مدل در کلیه علوم تجربی مطرح است یا خیر؟ مدل به عنوان ابزار پیش‌بینی، ما کنترل و هدایت در ساختن هر چیزی است. ثانیاً برای توسعه خود یک سازمان و توسعه خدمتی را که خود یک سازمان ارائه می‌دهد ولو در بازار رقابت باشد، می‌خواهد خودش را به عنوان یک موجود زنده ببیند و حالات خودش را بتواند مشاهده کند و تأثیری را که بر بازار می‌گذارد مطالعه کند و خودش را توسعه بدهد.

۵ - بررسی روشهای مختلف در نحوه ارتباط اوصاف ۱۸ گانه

۱/۵ - روش اول: سلب و ایجاب و اشتراک‌گیری از خود اوصاف

(س): بله تا اینجا بحث «نهاد، بنیاد و نماد» تا حدودی روشن شد حال به تقسیم درختی می‌پردازیم.

(ج): به نظر می‌رسد که می‌توان یک تقسیم درختی کرد به این نحو که ابتدا امور مشترک بین اینها ملاحظه گردد مثلاً بگوئیم چه اموری، عمومی چه اموری پایه و چه اموری خصوصی و ویژه‌اند هم چنین چه اموری اجرائی است که از مرحله خصوصی بودن و ویژه بودن و اقتصادی خارج می‌شود یا تطبیقی است.

(س): قبلاً این مطلب را بیان فرموده بودید منتهی حداقل دوتا سؤال در مقابل آن مطرح‌اند.

(ج): روش سلب و ایجاب بسیار روش خوبی است و شما این روش را بکار بگیرید ولی روش بکار گرفتن شما متناسب با جهات مذکور باشد.

(س): الان این روشن است که چه نتیجه‌ای به دست می‌آید.

(ج): مثلاً می‌گوئیم یا علل طولی است یا طولی نیست یا اینکه جز مقومات ماهیت و یا ارکان هست یا نیست و یا جر زیرساخت‌های روبنائی است و یا نیست یا برنامه موضوعی است و یا نیست یا مدیریت است و یا نیست که اگر مدیریت هم نباشد «بخشی، موضوعی و موردی» می‌شود یعنی به آسانی در سلب و ایجاب می‌تواند بیاید.

البته در سلب و ایجاب یک سیر خطی درست کردیم؛ این یک راه حل بود ولی این راه حل آن چیزی را که می‌خواستید تحویل نمی‌دهد؛ این فقط یک نظمی تحویل می‌دهد و نظم منطقی هم بسیار خوب است آنگاه می‌گوئید آنچه که بین اولی و دومی و سومی مشترک است چیست؟ یا آنچه که بین اولی و دومی مشترک است کدام است؟ آنچه بین دومی و سومی مشترک است چیست؟

(س): غرض از اولی و دومی کدامند؟

(ج): بنیادین و ارکان. آنچه که مشترک است چیست؟ آنگاه می‌گوئید آنچه که بین نماد و برنامه مشترک چیست؟

(س): وقتی که ما بر اساس سلب و ایجاب حرکت می‌کنیم بر اساس وجه مشترک و وجه اختلاف تقسیم می‌کنیم به عبارت دیگر بین اثبات و سلب دیگر نمی‌توان مجدداً اشتراک‌گیری کرد.

(ج): خیر، اینجا یک جهاتی را بیان کردید که بر اساس این جهات، یک سلب و ایجاب درست می‌کنید.

(س): بعد می‌گوئیم حالا وجه اشتراک بین جهات درست کنیم.

۲/۵ - روش دوم: اشتراک‌گیری از اثر

(ج): حالا از یک منظر دیگری نگاه می‌کنید که غیر از منظری است که سلب و ایجاب درست کردید. یعنی ابتدأ بررسی کنید که کارآمدی اینها چیست؟ اثر اینها کدام است؟ به عبارت دیگر در اثر مابه‌الاشتراک بگیرید.

(س): آیا غرض از اثر همان امور بنیادی، ارکان و نماد است یا غرض اثر یک امر دیگری است؟

۳/۵ - تبدیل این عناوین به عناوین زیربخشی برای رسیدن به ماتریس

۱/۳/۵ - امور عمومی، امور خصوصی، امور اجرائی عناوین سربخش

(ج): خیر، اصولاً یک بار سلسله‌ای خطی درست کنیم و یک بار هم به طرف ماتریس ببریم. وقتی که می‌خواهیم به طرف ماتریسی ببریم، این عناوین باید عناوین زیربخش بشوند یعنی مبنا و ارکان باید زیربخشی بشود.

(س): زیربخش چه چیزی بشود؟

(ج): زیربخش یک عنوان دیگر و جهت آخر بشود.

۱/۱/۳/۵ - امور عمومی، امور مربوط به متغیرهای کل و مربوط به تمام برنامه‌ها و حتی غیر برنامه

مثلاً گفته می‌شود که اینها امور پایه و یا امور عمومی هستند، به عبارت دیگر تا قبل از نظام مقدمات، امور عام هستند و مربوط به هیچ برنامه‌ای نیستند که امور عمومی اطلاق می‌شوند چراکه مربوط به همه مدلها هستند. اما نظام مقدمات و تشخیص موضوعات مربوط به امور خصوصی کلیه برنامه‌ها یا موضوعاتند. پس به آندو مورد اول، لقب «عمومی» و به ایندو مورد اخیر لقب «خصوصی» می‌دهند.

(س): یعنی جهان‌بینی، استراتژی، نظام وابستگی، فلسفه مدل، مدل و مصداق را...

(ج): به اینها عمومی یا پایه گویند؛ به نظام مقدمات، نظام اهداف و نظام تشخیص و تخصیص و اجرا امور خصوصی می‌گویند. اصولاً امور خصوص اموری هستند که یا موضوعاً یا نسبت بین آنها را، به صورت ویژه ملاحظه می‌کند.

(س): عمومی آیا به این معناست که عمومیت نسبت به برنامه و غیر برنامه دارد یا عمومیت نسبت به هر برنامه دارد؟

(س): هر موضوعی که قابل مطالعه باشد و بخواهد برایش مدل بسازد دارای این امور عمومی است. این غیر از این است که در قسمت مبنا می‌گفتیم و در قسمت بعدی ارکان و موضوع می‌گفتیم، لذا می‌گوئیم هر موضوعی هم رکن و هم مبنا دارد.

(س): اعم از برنامه و غیر برنامه؟

۲/۱/۳/۵ - امور خصوصی به معنای نظام تعیین کل و نظام موضوعات کل و مربوط به یک برنامه خاص

(ج): بله، امور خصوصی معنایش این است که نظام مقدمات و نظام تشخیص تعیین را تحویل میدهد.

حالا آیا می‌توان ایندو را امور اجرائی گفت یعنی اصلاً بحث این دو اجرائی است یا خیر؟

حجت‌الاسلام جمالی: آیا غرض سازمان و مدیریت است؟

(ج): سازمان، برنامه و گردش عملیات حتماً اجرائیند.

حجت‌الاسلام پیروزمند: اگر خصوصی را مختص به برنامه فرض کنیم و نه مختص به یک برنامه...

(ج): خاص کل برنامه است.

(س): یک چیز دیگری هم می‌خواهیم تا خاص یک برنامه بشود.

(ج): این تعیین را تحویل می‌دهد. اصولاً امور خصوصی یعنی اموری که تعیین‌ساز است. به بیانی نظام مقدمات، نظام اهداف و نظام تخصیص، نظام تعیین را تحویل می‌دهند. آنگاه این سه روی هم غیر از نظام تعیین، «تعیین موضوعات» را نیز تحویل می‌دهند.

(س): که غرض همان تشخیص، تخصیص و اجرا هستند.

(ج): بله که مراد تعیین موضوعات آن نظام تعیین است، نظام تعیین، کل را از نظر تناسبات تعیین ملاحظه می‌کند. تعیین موضوعات، موضوعات درونی این نظام تعیین را ملاحظه می‌کند که یک طرف تعیین کل و طرف دیگر هم تعیین موضوعات کل هستند.

(س): پس یک امور عمومی هستند که مربوط به هر متغیراند.

(ج): و یک امور خصوصی که تعیین به آنها وابسته است که همان نظام تعیین کل و موضوعات تعیین کل هستند.

(س): یعنی خود امور خصوصی را دو قسمت کردید؟

(ج): بله. همانطور که امور عمومی نیز دو دسته‌اند. «جهان‌بینی، استراتژی و نظام وابستگی» علل تولید و «فلسفه مدل، مدل و مصداق» مقومات ماهیتند.

(س): تا اینجا ما هنوز وارد یک برنامه خاص نشده‌ایم.

(ج): آیا نظام تعیین کل و موضوعات کل مربوط به یک برنامه‌اند یا برنامه‌های دیگر را نیز شامل می‌شود؟

(س): اصل وجود چنین عواملی مربوط به هر برنامه‌ای است یعنی هر برنامه، نظام مقدمات، نظام تخصیص و نظام اهداف دارد.

(ج): البته غرض، نظام مقدمات حین‌التطبيق است و نه فلسفه مدل، مدل و مصداق. این مقدمات هستند پس می‌توان این اهداف را داشت. وقتی لقب تعیین کل گفته می‌شود مراد تطبیق عینی است که همان برنامه است.

(س): یعنی بین امور عمومی که مربوط به برنامه و غیر برنامه بودند و امور خصوصی که مربوط به یک برنامه خاصی می‌باشند. چیزی به عنوان عواملی که مربوط به برنامه عموماً باشد نگفتیم.

(ج): آنچه که در اینجا ذکر شد، برنامه به عنوان یکی از مصادیق متغیر ملاحظه شد. فلسفه مدل، مدل و مصداق برنامه، موضوع را به عنوان یک شأ متغیر ملاحظه می‌کند. اگر ما در فلسفه مدل یک پیش فرضهای برنامه اقتصادی و یک تناسبات مدل اقتصادی می‌آوریم در مصداقش نیز یک مصداق تعین و عوامل درونزا و برونزایش را آورده‌ایم، این معنایش این است که اقتصادی مربوط به برنامه است. حال اگر این سؤال طرح شود که آیا مصداق، برنامه درست کردن یک شأ است؟ در پاسخ می‌گوئید: خیر بلکه مصداق برنامه اقتصادی است ولی معنای مصداق، تطبیقی نیست بلکه مصداق همان مصداق کلی است.

(س): پس آن امور که به عنوان امور عمومی ذکر شدند ماهیتاً عواملی هستند که برنامه و غیر برنامه را شامل می‌شود اما در اینجا که موضوع برنامه بود، جهان‌بینی یک جهان‌بینی برنامه و استراتژی یک استراتژی برنامه است. یعنی در حقیقت یک نحوه تطبیق در عوامل عمومی اتفاق می‌افتد.

(ج): یعنی علل طولی پیدایش برنامه.

(س): که قید برنامه به همه آنها می‌خورد.

(ج): علل طولی، مقدمات ماهیت، نظام تعین، نظام موضوعات متعین.

۳/۱/۳/۵ - امور اجرائی امور مربوط به اجراً

(س): بدنبال امور عمومی و امور خصوصی، امور اجرائی مطرح می‌شود.

(ج): سازمان، برنامه و گردش عملیات جز امور اجرائی هستند ولی در بخشی، موضوعی و موردی هم اشکالاتی را که می‌گیرند آیا ناهنجاریها به امور اجرائی بر می‌گردند؟ به نظر بنده اکثر نقدها به امور اجرائی بر می‌گردند. یعنی دعوا بر سر این است که دولت باید نظارت و یا آمریت کند، یا درگیری دارند بر سر اینکه آیا گردش علمیات به خوبی انجام می‌گیرد یا خیر. کم هستند افرادی که فراتر از اجرا نقد کنند مگر کسی در سطح مدل صحبت می‌کند و بگوید تشخیص شما در نظام مقدمات غلط است یا از نظر فلسفه مدل به نقد پردازد که البته وارد شدن در علل طولی بسیار بعید است البته اگر کسی هم وارد این سطح شده باشد طبیعی است که در سطح بالایی نقد کرده است.

«و آخر دعوینا ان الحمدلله رب العالمین»

(س): وقتی با یک فردی که منکر مدل بود صحبت می‌کردیم، در توضیح ادعایش می‌گفت که آنچه در برنامه‌ریزی اتفاق

می‌افتد مسأله ساده‌ای است به این بیان که ما یک نیازهایی داریم و یک مقدوراتی هم برای حل این نیازها داریم.
(ج): یک شاخصه‌های بین‌المللی هم داریم.

(س): خیر، صحبت از شاخصه‌های بین‌المللی هم نمی‌کردند می‌گفتند باید این نیازها را بشناسیم بعد ببینیم چقدر پول در جیب‌مان هست آنگاه می‌گوئیم این مقدار خرج داریم و این مقدار هم پول، حالا اینها با یکدیگر همخوانی ندارد و لذا برای کسری آن باید فکر کنیم که آیا به مردم بگوئیم به میزانی که دارند بخورند یا اینکه از جایی قرض کنیم و تمامی نیازهای مردم را برآورده کنیم.

(ج): اگر کسی اینگونه سخن بگوید آنگاه فرق بین تدابیر جزئی و سیاست مدنی که از زمان ارسطو رسیده است یا دانش برنامه‌ریزی و بهینه‌سازی سیستم‌های اجتماعی چیست؟ در این صورت که دیگر لازم نیست سیستم را بهینه کنیم. اینکه می‌گوئید این نیاز است و آن نیاز نیست از کجا می‌گوئید؟